



توران

# مرزهای ایران و توران

## بر بنیاد شاهنامه فردوسی



حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)

پژوهش در شاهنامه فردوسی

۱۰۰  
۶۴



انتشار

شابک ۹۶۴-۶۳۳۷-۱۲-۰ ISBN 964-6337-12-0

15000 تومان

بسم الله الرحمن الرحيم

۸۷۳۳۱





۵۱

# مرزهای ایران و توران

## بر بنیاد شاهنامه فردوسی

حسین شهیدی مازندرانی

(بیژن)

**مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی**

حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)

خط: محمد وجدانی

چاپ نخست: ۱۳۷۶

شماره: ۳۰۰۰ دفتر

نگاره‌پردازی و آرایش دفتر: نشریلخ (رشیدی)

لیتوگرافی: دریا تلفن: ۸۳۸۳۶۵

چاپ: زمان تلفن: ۸۳۳۷۷۲

ناشر: نشریلخ وابسته به بنیاد نیشابور: تهران، بولوار کشاورز، روبروی پارک لاله، خیابان جلالیه.

ساختمان کیخسرو اردشیر زارع، شماره ۸

دورواژ (تلفن): ۶۵۲۷۸۴ دورنگار: ۶۵۲۲۴۳

شماره جهانی این دفتر (شابک): ۰-۱۲-۶۳۳۷-۹۶۴-۰-۱۲-0-964-6337-12-0 ISBN

بها: ۴۵۰ تومان

صفحه ۶	کوتاه نویسی ها
صفحه ۷	سخن آغازین
صفحه ۱۵	پیشگفتار
صفحه ۱۹	بخش یکم: تورانیان
صفحه ۲۹	بخش دوم: دوره فریدون
صفحه ۵۲	بخش سوم: دوره منوچهر
صفحه ۵۶	بخش چهارم: دوره نوذر
صفحه ۶۳	بخش پنجم: دوره زو تهماسپ
صفحه ۷۸	بخش ششم: دوره کیقباد
صفحه ۸۱	بخش هفتم: دوره کیکاووس
صفحه ۱۰۲	بخش هشتم: دوره کیخسرو
صفحه ۱۴۳	کتابنامه
صفحه ۱۵۳	نام یاب

کوتاه نویس ها که در این جستار به کار رفته است:

- فل . دستنویس کتابخانه ملی فلورانس، مورخ ۱۲۱۷/۶۱۴ .
- ل . دستنویس کتابخانه بریتانیا در لندن، مورخ ۱۲۷۶/۶۷۵ .
- ط . دستنویس کتابخانه طوپقاپوسرای در استانبول، مورخ ۱۳۳۰/۷۳۱ .
- لن . دستنویس کتابخانه عمومی دولتی لنینگراد سابق، مورخ ۱۳۳۳/۷۳۳ .
- ق . دستنویس دارالکتب قاهره، مورخ ۱۳۴۱/۷۴۱ .
- ق<sup>۲</sup> . دستنویس دارالکتب قاهره، مورخ ۱۳۹۴/۷۹۶ .
- لی . دستنویس کتابخانه دانشگاه لیون، مورخ ۱۴۳۷/۸۴۰ .
- پ . دستنویس کتابخانه ملی پاریس، مورخ ۱۴۴۱/۸۴۴ .
- و . دستنویس کتابخانه پاپ در واتیکان، مورخ ۱۴۴۴/۸۴۸ .
- آ . دستنویس کتابخانه دانشگاه آکسفورد، مورخ ۱۴۴۸/۸۵۲ .
- ب . دستنویس کتابخانه دولتی برلین، مورخ ۱۴۸۹/۸۹۴ .
- ل<sup>۲</sup> . دستنویس کتابخانه بریتانیا در لندن، مورخ ۱۴۸۶/۸۹۱ .
- ط<sup>۲</sup> . دستنویس کتابخانه طوپقاپوسرای در استانبول، مورخ ۱۴۹۸/۹۰۳ .
- لن<sup>۲</sup> . دستنویس انستیتو خاورشناسی علوم روسیه در لنینگراد سابق، مورخ ۱۴۴۵/۸۴۹ .
- لن<sup>۳</sup> . دستنویس انستیتو خاورشناسی علوم روسیه در لنینگراد سابق، مورخ ۱۴۴۶/۸۵۰ .
- ل<sup>۳</sup> . دستنویس کتابخانه بریتانیا در لندن، مورخ ۱۴۳۸/۸۴۱ .

\* \* \*



بدان زمانهٔ فرخ که نیاکان آریائیان جهان، در میانهٔ آن کشور پهناور مرزی نداشتند، و نبرد برای مرز، پایگاه و ارزی نداشت، همگان مرز خویش را برپایهٔ فرهنگ و آئین خود که نیایش مهر و بزرگداشت پیمان بود، تا آنجا می‌دانستند، که کیش و اندیشه و زبان و شیوه‌های زیست، دیگر می‌شد، و آن مرز بی‌نگهبان، مرز آریائیان با انیرانیان بشمار می‌رفت.

کهن‌ترین نشان از آن کشور بزرگ با مرز فرهنگی‌اش در مهریشت در بند ۱۰۴، کرده ۲۷ آمده است:

«(مهر) با بازوان بسیار بلندش پیمان‌شکن را گرفتار سازد، او را بگیرد اگرچه او در مشرق هندوستان باشد. او را برافکند اگر او در مغرب باشد، اگر هم در دهنهٔ رود آرنگ باشد، اگر هم در مرکز این زمین باشد»<sup>(۱)</sup>.

مرز نامبرده چنانکه از این بند مهر یشت برمی‌آید، در سوی اوشس تَر<sup>(۲)</sup> ušastara تا آنجا کشیده می‌شد که هندیان پیرو آئین مهر می‌زیستند، و آن

۱- بشت‌ها. پورداود، جلد اول. رویهٔ ۴۸۱.

۲- اوشس تَر: در زبان اوستائی از دو بهر اوش = روشنائی، روشنائی سپیده‌دم و تَنیز = جایگاه برآمده است، و بر روی هم خاستگاه روشنائی سپیده‌دم را می‌دهد که خراسان یا (مشرق) بوده باشد، پسان و رد درازنای زمان این نام در زبان پهلوی خراسان = خورآیان، یا برآمد نگاه خورشید نام گرفت که در برابر آن خوروزان = فرو رفتن‌گاه خورشید است. (برای آگاهی بیشتر در این باره، بنگرید به کتاب چهارسو. حسین شهیدی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵.

بیگمان، آغاز مرز چینیان بوده است در سوی دُاشَسْتَر<sup>(۱)</sup> daušastara از جایی بنام نیغَن نام برده شده است، که امروز بازشناخته نمی‌شود، اما از آنجا که هنوز نیایشگاه‌های مهری در ایرلند در زیر کلیساها یا زیر خاک پیدا می‌شود، می‌توان داوری کرد که مرز خوروران آن کشور بزرگ، مرز آنسوی ایرلند یا ایسلند بوده باشد. زیرا که واژه نیغن در اوستا برابر است با فرود آمدن و پائین رفتن، که همان فرودآمدنگاه خورشید بوده باشد، و آن، جایی جز اقیانوس اطلس نیست که فرودآمدنگاه خورشید، از دیدگاه آریائیان جهان باستان بوده است.

مرز شمالی آن کشور دهانه رود «آزنگ» (گُلزریون: سیر دریا: سیحون) در دریای حوارم (ایران) است. ما، می‌رفته است که درست بر روی خط نیمروزان جهان باستان بوده است که از زرنگ سیستان می‌نَدسه و بر روی خط راست<sup>(۲)</sup> تا جزیره ناره می‌رفته است، که ایرانیان بنا به نوشته نامه گرامی «حدودالعالم» در آنجا زولگاه، یا زوله‌گاه ساخته بودند، که بهترین جایگاه برای نگریستن گردش و چرخش سپهر روان و اختران و خورشید و ماه بوده است. و فردوسی نیز درباره آن می‌فرماید:

همی جایگه ساخت بر خط راست که نی روز بفرود و نی شب بکاست  
در آن کشور بزرگ دگرگونی‌ای آتشین روی نمود، و هوا گرم گردید و یخچالها را  
آب کرد، و دشت و دمن از کمبود آب و افزونی گرما کم‌گیاه گردید، و تیره‌های  
آریائی گروه‌گروه برای گریز از گرما و یافتن چراگاه نیک برای دامان خود، نخست  
به سوی سرم (اروپا) و پسان به سوی دشت‌های میانین آسیا رهسپار گردیدند.  
این گروه با نام تور، نرم‌نرم کشوری بنام توران برای خویشتن ساختند، و با آئین و  
فرهنگ و نژاد ایرانی، مرزی میان خویش و کشور مادر پرداختند!

۱- دُوشَسْتَر: جایگاه روشنائی دوش، جایگه روشنائی دیشب در آن فرو رفت.

۲- خط راست: خط استوا.



زبان‌های ایرانی را در خود نگاه داشته‌اند، و همگان با آئین و فرهنگ ایرانی می‌زیند، بخشی از کشور توران بشمار آیند؟  
در یکی از تازشهای تورانیان که با گشودن شهرهای آن بخشی از خراسان (ورارودان؛ ماوراءالنهر) همراه بود، بدان هنگام که سیاوخش سردار ایرانی به پادرمز آنان می‌شتابد، آنان بلخ را می‌هلند و باز پس می‌نشینند و چون پایاب نبرد با ایرانیان را در خویش نمی‌بینند، پیشنهاد آشتی می‌دهند، و سیاوخش از آنان می‌خواهد که شهرهای ایرانی را به ایرانیان واگذارند و خود به مرز توران بازگردند:

بفرمود تا کوس با کرنای زدند و فروهشت پرده‌سرای  
بخارا و سفد و سمرقند و چاچ سپیجاب و آن و کشور و تخت چاچ  
تهی کرد و شد با سپه سوی کنگ بهانه نجست و فریب و درنگ  
پس از بازپس نشینی آنان، چون کیکاووس (کاسیان) آن آشتی را نمی‌پذیرند.  
سیاووخش برای پاسداری از پیمان خود که بر پایه آرمان و دین او (کیش مهری) با تورانیان بسته شده بود، رزم با آنان را نمی‌پذیرد و گروگان‌ها را آزاد می‌کند و به توران پناه می‌برد. و هم در آن داستان است که پیران و یسه و زیر افراسیاب در شهر قجغارباشی که سر مرز توران با ایران است به پذیره وی می‌آید.

و بنابراین مرز توران با ایران آن سوی رود گلزیون (سیردریا - سیحون) بوده است و ختن و کاشغر از شهرهای ایرانی بشمار می‌روند!  
نکنه درخور نگرش آنست که چون سخن از لشگرکشی تورانیان به ایران می‌شود، بارها از گذشتن از آمودریا (جیحون) یاد می‌شود، و این نام، خواننده را به این گمان رهنمون می‌شود که آیا شهرهای ورارودان یا سرزمین‌های میان سیردریا (گلزیون) و آمودریا (جیحون) از آن تورانیان بوده است که آنان برای رسیدن به خاک ایران می‌بایستی که تنها از جیحون گذر کنند؟

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه/ ۱۱

نگارنده این دفتر گرامی، خود بخشی بدین سخن ویژه کرده است که در جای خود خواهد آمد و تنها سخن که می‌توان بدان افزود اینست که در دوران‌های گذشته، آمودریا از میان چهارجوی و طاهریه، به سوی چپ‌گذر می‌کرده<sup>(۱)</sup> و به دریای فراخکرد یا مازندران و گرگان و گیلان می‌ریخته است، و تورانیان برای یورش به ایران از «بیابان» یا ریگزار خوارزم (که امروز قراقوم خوانده می‌شود) می‌گذشته‌اند، و به آمودریا می‌رسیده‌اند، و برای آنکه بتوانند از آن بیابان خشک بی‌آب و گیاه بگذرند، یورش را در بهاران انجام می‌داده‌اند، که هم آن بیابان خشک، از آب باران سیراب باشد و جای به جای با برکه و آبدان و آبخیز، یورشگران را تشنه‌کام نگذارند، و هم آنکه سبزه و گیاه بسنده برای ستوران داشته باشد، و به همین روی است که پشنگ در نخستین فرمان خود برای یورش به ایران، این راه را در چنین بخش از سال به تورانیان می‌نمایاند:

چو از دامن ابر چین کم شود بیابان سراسر، پر از نم شود  
چراگاه اسبان شود کوه و دشت کینه‌ان زیال یلان برگذشت  
بهب سر بسز گردد ز خوید به هامون سراپرده باید کشید  
دل شاد بر سبزه و گل برید سپه را همه سوی آمل برید  
دهستان و گرگان همه زیر نعل بکوید، وز خون کنید آب، لعل  
بیابان، در این سخن فردوسی همانا بیابان خوارزم است و چنانکه دیده می‌شود، گذار، یا رهگذاری که تورانیان از آنجا از آمودریا می‌گذرند، نزدیک است به داهیستان یا دهستان که در نزدیکی دریای مازندران است.

این سخن بدانروی گفته شد که تورانیان هیچگاه از هیچ گذار دیگر از سیردریا، یا آمویه نگذشته باشند اگر گاهگاه ردپای آنان را در گذر از سوی راست گلزیون به

۱- برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به گفتار و نگاره جغرافیایی همراه در دفتر دوم از داستانهای رستم پهلوان، «رستم و افراسیاب». رویه ۲۱.

سوی شهرهای خراسانی کشمیر و بلخ نیز می‌بینیم، چنانکه در همان نبرد سیاوخش که یاد کرده شد سپاهیان توران در شهر بلخ دیده می‌شوند، اما بیشتر گاه‌ها، یورش رستاخیز از این سوی بوده است، زیرا که گذر از سیردریا و سرزمین‌ها و شهرهای فراوان ایرانویج (تاجیکستان امروز) نیروی آنان را می‌کاهد و توانشان را می‌شکست و بهتر همان می‌دیدند که در روزگار خوش بهاران، بی‌آگاهی پیشین، شاد و آسوده، یکباره به دروازه ایران برسند! یورش‌ها انجام گرفت و بارها با پادرمز ایرانیان به پس رانده شد، و چنین است که در هر زمان شهری را در سر مرز ایران و توران می‌بینیم و به سخنی دیگر مرز ایران و توران همواره جای به جای می‌شده است، اما ایرانیان تا آن زمان که انگیزه ملی برای پادرمز داشته هر بار تورانیان را به پشت مرزهای توران، یا آنسوی قجغارباشی می‌رانند.

\*

هزاره‌ها گذشت، و از هر سوی کشوری تازه با نامی نو پدید آمد و بخشی از آن سرزمین مرکز را از آن جدا ساخت، اما گمان ما بر آن است که آن فرهنگ یگانه که روزی همه را برگرد یک کانون فراهم می‌آورد، با آنهمه یورش و تازش و ستم روزگاران هنوز زنده است، و اگر جهانخواران و جانخواهان جهان امروز بگذارند، هنوز، فرزندان آن نیاکان می‌توانند بی‌جنگ و آتش و افت و خیز و ستیز در کنار یکدیگر روزگار را به آسایش بگذارند.

ایدون باد

پژوهنده گرامی حسین شهیدی مازندرانی (بیژن) که سالها از زمان خجسته خود را بر سر شاهنامه و جغرافیای ایران گذرانده و تاکنون رهاوردهای نیک از سیر و گشت فرخنده خویش در کار روزگاران پیش، برای ایرانیان فراهم آورده است، با نگرشی تیز و کوششی در خور آفرین از این کار نیز سربلند بیرون آمده است و

مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه/۱۳

ایرانیان را می‌باید که با سپاس ویژه به نامبرده چشم به راه چاپ «فرهنگ نام‌های شاهنامه» باشند که سالها است بر دست ایشان فراهم آمده است اما هنوز توان چاپ آن را نداریم!

بنیاد نیشابور

فریدون جنیدی

فروردین ۱۳۷۵





## پیشگفتار

پژوهش و بررسی نام‌های جغرافیایی که خداوند سخن پارسی فردوسی توسی، هزار سال پیش از گفته‌ها و نوشته‌های نیاکان با فرهنگ ما ایرانیان، در شاهنامه آورده است، یکی از راهبایست که به اندریافت شاهنامه و روشن شدن شماری از پیچیدگی‌ها و تیرگی‌ها می‌انجامد. پژوهش در این نام‌ها دست کم به آنجا می‌رسد که به گونه درست نام برخی از سرزمین‌ها و شهرها و کوه‌ها و رودها دست یابیم و از آن در ویراستاری شاهنامه و نیز گزارش‌های آن و یا در پژوهش‌های جغرافیای تاریخی بهره فراوان بگیریم<sup>(۱)</sup>. همچنین با شناختی که از نام‌های جغرافیایی شاهنامه بدست می‌آید می‌توان دانست که تورانیان در کدام سرزمین‌ها می‌زیستند و جای داشتند. از این دیدگاه می‌باشد که این جستار فراهم شده است.

در این جستار آن گونه که از نام آن بر می‌آید، کوشش شده تا به شناخت جایگاه رویدادهایی که بستگی با تورانیان و سرزمین‌های آنان تا پایان دوره کیخسرو و افراسیاب دارد، دست یافت. از این رو نخست بر پایه گفتارهای شاهنامه فردوسی بزرگ و پس از آن به یاری سرچشمه‌های کهن تاریخی و جغرافیایی بازمانده از سده‌های پیشین و نیز با برخورداری از پژوهش‌های دیگر در زمینه جغرافیای تاریخی، این بررسی انجام پذیرفته است.

پوشیده نمانده که در درازنای تاریخ و در چند هزار سال پیش از این با دگرگونی‌هایی که در میان سرزمین‌های ایرانیان و تورانیان پدید می‌آمد، مرزهای

---

۱- برای نمونه نام «ربید» که همان «ریوند» نیشابور است و در شاهنامه فردوسی بگونه «نوند» نیز آمده است. در شاهنامه مسکو «زبید» آمده که درست نمی‌باشد. (بنگرید به بخش هشتم این جستار، دوره کیخسرو، «داستان بازده رخ».)

دگرگونی‌هایی که در میان سرزمین‌های ایرانیان و تورانیان پدید می‌آمد، مرزهای ایران و توران، مرزی پایدار و همیشگی نبوده است. تا بدانجا که نمی‌توان در یک دوره نیز با بی‌گمانی مرزها را پیدا کرد و نشان داد. از سوی دیگر برخی از نام‌های جغرافیایی یکبار و به گونه‌ای گنگ در شاهنامه آمده که نمی‌تواند راهگشای ما باشد<sup>(۱)</sup>. با اینهمه تنها در شاهنامه فردوسی است که از نام‌ها و نشانی‌های جغرافیایی یاد شده، که در نامه‌های تاریخی و جغرافیایی نشانی از آن نمی‌توان یافت.

در این جستار به نام «جیحون» که نام «رود آموی» است و نیز می‌تواند نام هر رود دیگر هم باشد، پرداخته‌ام که چگونه گزارندگان شاهنامه فردوسی، بدون نگرش به زمینه داستان و جایگاه رویدادهای آن، دچار برداشت‌های نابجا و نادرست از سخن فردوسی بزرگ و نیز تاریخ باستانی ما شده‌اند. چنانکه این سخن را درباره دو نام تور و ترک یا توران و ترکان نیز می‌توان بازگفت، زیرا با گذشت زمان و دگرگونی‌هایی که در گذشته دور، در تاریخ این دو سرزمین رخ داد، از یک‌سو و دستبردگی‌هایی که رونویس کنندگان شاهنامه در آن دست داشتند از سوی دیگر این پندار و گمان را پدید آورد که این دو نام از آن یک تیره و پَرُوَز<sup>(۲)</sup> می‌باشد.

سخن پایانی آنکه هنوز در آغاز اینگونه بررسی‌ها و پژوهش‌ها درباره جغرافیای شاهنامه فردوسی می‌باشیم. از این رو نمی‌توان چشم داشت که این گونه جستارها و پژوهش‌ها بدور از هرگونه لغزش و نارسایی باشد. با اینهمه دور نیست که در آینده بتوان با یاری دوستداران فرهنگ ایران زمین و شاهنامه فردوسی و نیز یاری پژوهندگان و دانایان، اندک اندک، لغزش‌ها و نارسایی‌ها از

۱- بنگرید به بخش پنجم این جستار: رُو نهماسپ، شیر.

۲- پروز: نژاد، اصل و نسب، تبار.

میان برداشته شود.

در خور یادآوریست که این جستار بیشتر برای آن دسته از کسان نوشته شده که با شاهنامه فردوسی و داستان‌های آن آشنایی دارند، زیرا در آن از گزارش همه داستان‌ها خودداری شده و تنها بگونه‌ای فشرده، بخشی از آنها یاد شده که پرتو افکن به نام جغرافیایی و در زمینه این گفتار بوده است.

نگارنده بر این آرزوست که این جستار گامی هرچند خُرد، در شناخت شاهنامه فردوسی بزرگ باشد.

بایسته می‌دانم از دوست گرامی و دانشمندم، استاد فریدون جنیدی که از هر گونه یاری به من در پیشرفت پژوهش‌هایم دریغ نداشتند و دستنوشته این گفتار را با همه گرفتاری‌های فرهنگی و پژوهشی خود، خواندند و دیدگاه‌های ارزنده‌ای را یادآور شدند، سپاسگزار باشم.

جا دارد که از یاران بنیاد نیشابور، بویژه بانو آرمان جنیدی و آقای حسین رشیدی که در کار نگاره پردازی و پاکسازی از نادرستی‌های چاپی رنج بسیار بردند یاد کرده و سپاسگزاری کنم.<sup>(۱)</sup>

همیدون بایسته است از همسر و یار گرامی زندگانیم مهین نثری که همواره با

---

۱- باید یادآور شد که نقشه تازه‌ای از سرزمین‌های شاهنامه در دست تهیه است که بزودی انتشار خواهد یافت، که بخشی از آن پیوست این دفتر می‌باشد. باید افزود که در چاپ دوم نقشه جغرافیایی شاهنامه که از سوی ناشر آن (موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب) پخش گردیده است، اشتباهایی را که در چاپ نخست نقشه و راهنمای آن رخ داده بود و نگارنده در طی چند سال گذشته، با بررسی دوباره نامهای جغرافیایی شاهنامه به آن برخورد، تکرار شده است. دریغاً که ناشر بدون هیچگونه رایزنی با نگارنده در این زمینه به چاپ دوم آن با همان اشتباه‌ها دست زد.

امید داریم که چاپ دیگری از نقشه نامبرده به پژوهندگان شده که از نادرستی‌ها یاد شده پیراسته باشد.

۱۸/مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

مهر و گذشت فراوان، آرامش و آسایشم را از برای انجام چنین پژوهش‌هایی فراهم کرده و نیز از دختر مهربانم آشا شهیدی مازندرانی که در فراهم آوردن نام‌یاب و پاک‌نویس این دفتر همواره همراهم بود، در اینجا یاد کرده و سپاسگزارشان باشم.

حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)

تهران - فروردین ۱۳۷۵

## بخش یکم تورانیان

هرگاه سخن از سرزمین تورانیان به میان می‌آید، بسیاری چنین می‌انگارند که تورانیان در وَرَز رود (ورا رود، ماوراءالنهر) و به سخن دیگر میان دو رود بزرگ آموی (جیحون) و گلزریون (سیر دریا، سیحون)<sup>(۱)</sup> می‌زیستند. برخی نیز از این فزاتر رفته و می‌پندارند که مرز تورانیان در کشور ترکمنستان امروزی، که در آن سوی اترک و در شمال شرقی ایران کنونی قرار دارد بوده است. زیرا تنها به نوشته برخی از تاریخ‌نویسان غربی یا پاره‌ای از نوشته‌های دیگر که چندان پایه و بن استوار ندارد، چشم دوخته‌اند.

در سده‌های گذشته، سرزمین‌های میان رود آموی و گلزریون و حتی پایین‌تر از آن بنا بر رویدادهای تاریخی و سیاسی و نظامی، جایگاه ترکان و مغولان و اوزبکان و تاتاران و ترکمنان شد و سپس گروهی شرق شناس ایرانی نیز بر پایه سیاست‌های جهان‌خواهی همه سرزمین‌های شمال خراسان امروزی و وَرَز رود را ترکستان نامیدند. با این همه می‌دانیم که نام ترکستان برای این سرزمین‌ها، نامی تازه و ساختگی است.

دریفا که پیروان شرقی‌فرنگیان که برخی از آنان پژوهندگان ایرانی هم می‌باشند، بدون آنکه خود آزادانه به بررسی و پژوهش در این زمینه پردازند، با بازگو کردن و رونویسی از نوشته‌های آنان به این گمان‌ها و پندارهای نادرست دامن زده و در گسترش و روایی آن می‌کوشند.

با نگرش به نوشته‌های جغرافیایی سده‌های نخستین اسلامی و نیز با نگرش

---

۱- در این جستار به جای نام سیحون یا سیر دریا، نام گلزریون آمده است.

به اطلس‌های جغرافیایی و نقشه‌های باستانی به روشنی می‌بینیم که سرزمین‌های یاد شده، ترکستان نام نداشتند و این نام نخستین بار تا جایی که من می‌دانم در نقشه آدریانوس رلاندوس Adrianus Relandius که در سده هفدهم میلادی به زبان لاتین نگاشته شده، در شمال شرقی گلزیون آمده است<sup>(۱)</sup>. از سوی دیگر نام ترکستان در نوشته‌های جغرافیایی، مربوط به سرزمین‌های بیرون از وُرَز رود بوده است<sup>(۲)</sup>. می‌توان گفت که سرزمین اصلی تورانیان نیز آنگونه که برخی می‌پندارند، در وُرَز رود نبوده است. از یاد نبریم که مردمان تورانی غیر از مردمان ترک آلتایی نژاد و مغول و اوزبک و غُز و اویغور و ... بوده‌اند ولی چون روش زندگی بیابانگردی بیش و کم در همه جای جهان همانند است، از اینرو نزدیکی شیوه زندگی میان مغولان و ترکان با تورانیان ایرانی نژاد (آریایی) این اندیشه کثُر را پدید آورد که تورانیان با تیره‌های گوناگون مردمان ترک و مغول و اوزبک یکی می‌باشند<sup>(۳)</sup>.

۱- بنگرید به: نقشه شماره ۵۰ در اطلس نقشه‌های تاریخی ایران. مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، ۱۳۵۵.

۲- بنگرید به: راهنمای فطعن و بدخشان. مقدمه دکتر منوچهر ستوده که در آن از کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب از نویسنده‌ای ناشناس و معجم البلدان یا قوت حموی دو نمونه در خور نگرش آورده‌اند. همچنین صاعد اندلسی (درگذشت ۴۶۲ هجری) نیز خوارزم و بخارا و سمرقند و فرغانه و چاچ را بخشی از ایران دانسته و گوید زبان ساکنین آن فارسی است. (طبقات الامم، فاضی ابوالناسم صاعد ابن احمد ابن صاعد اندلسی. ترجمه سید جلال‌الدین تهرانی. ضمیمه گاهنامه ۱۳۱۰، ص ۱۵۹). همچنین با نگرش به سالنامه‌های دودمان «هان» در چین می‌توان دریافت که در سده‌های پیش از میلاد، از فرغانه تا مرز پارت مردم به زبان‌های گوناگون گفتگو می‌کردند ولی سخن یکدیگر را می‌فهمیدند. از این سخن چنین برمی‌آید که در آن زمان این سرزمین‌ها دارای زبانی کاملاً ایرانی بودند و اقوام ترک هنوز بدانجا راه نیافته بودند. (بنگرید به: فرهنگ سفدی، دکتر بدرالزمان قریب، مقدمه ص چهارده).

۳- از جمله همانندی در بورش‌های برق‌آسا، سوارکاری و تیراندازی و قربانی کردن و سوگواری کم و بیش یکسان موجب چنین اشتباهی شده است.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۲۱

در شاهنامه جاویدان فردوسی توسی و در اوستا که یکی از کهن‌ترین سرچشمه‌های اندیشه مردم در جهان می‌باشد، به روشنی گفته شده که تورانیان از مردمانی ایرانی‌نژاد (آریایی) می‌باشند. دوگانگی میان تورانیان و ایرانیان از اینرو بوده که ایرانیان دارای فرهنگ و تمدن پیشرفته‌ای بودند و کشاورزی و آبادانی جهان را یکی از باارزشتین و نیکوترین کارها می‌دانستند و ژرفای این اندیشه تا بدانجا بود که کار کشاورزی در نزد آنان گونه‌ای نیایش و ستایش به درگاه آفریدگار جهان بشمار می‌آمد. در حالیکه بیشتر تورانیان مردمانی بیابانگرد و کوچنده و تاراجگر بودند و به کشاورزی و آبادانی زمین چندان دلبستگی نداشتند.

باید افزود که مبارزه میان ایران و توران در شاهنامه، نمادی از نبرد میان مردمان کشاورز یکجا نشین با مردمان بیابانگرد و کوچگر و گله‌چران می‌باشد. مردمانی که در هر زمان به سرزمین‌های آباد دست درازی کرده و به دزدی و غارت و کشتار و ویرانگری می‌پرداختند. این شیوه تورانیان سپس‌تر در دوره اسلامی با مردم بیابانگرد و غارتگر ترکان و ترکمانان تکرار شده و نبرد میان ایرانیان با فرهنگ را با تیره‌های گوناگون ترکان که گروهی از آنان نیز از سپاهیان مزدور و دژخیم و روزبان فرمانروایان بودند، یکی دانسته‌اند. کار به جایی رسید که برخی از فرمانروایان ترک‌نژاد نیز برای آنکه پیوستگی و پیروز خود را بزرگ و ریشه‌دار نشان دهند، خود را از دودمان دلاوران تورانی و افراسیاب یا شاهان دوره کیانی خواندند. چنین گمان نادرست بر اثر تکرار روایی یسافت و درست انگاشته شد! تا جاییکه نویسندگان و شاعران نیز تورانیان را در گفتار خود ترک خواندند و یا ترکان را تورانی به شمار آوردند. چنانکه حافظ نیز افراسیاب فریدون نژاد ایرانی (آریایی) را ترک دانسته است<sup>(۱)</sup>.

---

۱- شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی از مظلوم خون سیاوشش باد

از سوی دیگر آنچه راکه درباره تورانیان در اوستا آمده است، نمی‌توان درباره مردمان بیابانگرد غیر آریایی بشمار آورد. زیرا این مردمان غیر آریایی هیچگونه پیوند و پیوستگی نژادی و فرهنگی با مردمان تورانی نداشتند. اما با گذشت زمان، اندک اندک در واپسین سال‌های فرمانروایی ساسانیان و سپس در دوره اسلامی، نام توران مترادف با نام همه بیابانگردان شد.

حال این بیابانگردان تورانی فریدون نژاد، یا دیگر مردمان غیر آریایی بودند، چندان تفاوت نداشت. از این روست که در بیشتر نوشته‌های این دوران نام ترکان با تورانیان در هم آمیخت و چنین پنداشتند که تورانیان همان ترکان‌اند. چنانکه این گمان نابجا و گمیزش را می‌توان در دستنویس‌های گوناگون شاهنامه فردوسی و نوشته‌های دیگر دید که در جای خود به آنها اشاره خواهد شد. در آمیختگی نام دو نژاد جدا از یکدیگر این گمان را پدید آورد که افراسیاب تورانی فریدون پَرُوَز (آریایی) و یا دیگر نامداران تورانی را ترک بدانند. یکی از نخستین کسانی که به نادرستی این آمیختگی پی برده و ترک بودن افراسیاب را نادرست دانسته، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی می‌باشد<sup>(۱)</sup>.

نشان دادن جایگاه تورانیان در درازنای تاریخ چند هزارساله اگر غیر ممکن

۱- مروج الذهب و معادن الجواهر. مسعودی. ج ۱، ص ۲۲۱. با این همه هنوز برخی از پژوهندگان ترکمانان سلجوقی و ترکان قراخانی و ترکان قراختایی را تورانی دانسته و در جای جای نوشته‌هایشان از آنان بدینگونه سخن گفته‌اند:  
 «قوم دیگری از تورانیان یعنی ترکمانان سلجوقی وارد خراسان گشته. و ... و یا «ترکان قراختایی یا کوخانان (خان‌خانان) گروهی از اقوام تورانی کوچیده از اعماق دشت‌های آسیای میانه در شمال چین و ... و یا «ترکان قراخانی مشهور به آل افراسیاب یا ایلک‌خانیه اولین قوم از تورانیان بودند که ... و یا «در بحبوحه حمله ترکان تورانی [منظور قراختاییان است] به ایران زمین ...» (بنگرید به: سُرابنده کاخ نظم بلند، پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی، مهدی سیدی. نیز نیمه ترکستان، نیمه زفرغانه. گامی در بازشناسی ترکمنستان. تاجیکستان، ازبکستان، مهدی سیدی.)



## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۲۳

نباشد، بسیار دشوار است. زیرا در این زمان دراز پاره‌ای از تیره‌های گوناگون تورانیان از بیابانگردی و چادرنشینی و کوچگری دست کشیده و تاندازه‌ای یکجانشین شدند و کانون‌هایی به‌گونه «تخته قاپو» برپا کردند. برخی نیز از سرزمین‌های خود در شرق و شمال دریاچه خوارزم (دریای وخش. دریاچه آرال) به‌سوی غرب دریای مازندران و سپس به‌سوی سرزمین‌هایی که سپس تر اروپا نامیده شد، رهسپار شدند و در آنجا با تیره‌های دیگر آریایی که پیش از آنان به آن سرزمین رفته بودند و یا با بومیان آن سرزمین‌ها درآمیختند و اقوام تازه‌ای را پدید آوردند. اما آن گروه از تیره‌های تورانی که دست از کوچندگی و بیابانگردی و غارتگری برنداشتند، در هر دوره و زمان به سبب پاره‌ای از رویدادهای طبیعی که یکی از مهمترین آنها خشکسالی بود و یا بر اثر فشار و یورش تیره‌های گوناگون مردمان غیرآریایی، ناچار از سرزمین‌های خود به‌سرزمین‌های دیگر کوچ می‌کردند، تا با بدست آوردن چراگاه‌های تازه از آسیب دشمن نیز رهایی یابند.

بر پایه شاهنامه فردوسی می‌توان براین گمان بود که یکی دیگر از دستاویزها که موجب یورش تورانیان به سرزمین‌های ایرانی می‌شد، بروز ناتوانی و از هم گسیختگی و تنگی در پادشاهی و حکومت‌های محلی ایران بشمار می‌رود. مانند دوره نوذر، یا دوره کیکاوس. گاهی نیز از هم گسیختگی تیره‌های گوناگون ایرانی و فرمانروایی‌های گوناگون ایرانی و فرمانروایی‌های کوچک تا بدانجا می‌کشید که تورانیان بدون آنکه به‌نبرد پردازند، بخشی از سرزمین‌های ایران را بدست می‌آوردند. روشن است که اینگونه دگرگونی مرزها بیشتر سیاسی و نظامی بود، نه فرهنگی و طبیعی و به‌سخن دیگر در بیشتر زمان‌ها مرزها را نتایج جنگ تعیین می‌کرد.

با نگرش ژرف به شاهنامه فردوسی، بویژه تا پایان دوره کیخسرو، که در این

جستار به آن خواهیم پرداخت، می‌توان تا اندازه‌ای سرزمین‌ها و مرزهای میان ایران و توران را بازشناخت. زیرا دوره کیخسرو دوره یگانگی و یکپارچگی همه مردمان ایرانی بود<sup>(۱)</sup>. نیز با نگرش به نام‌های جغرافیایی یاد شده در شاهنامه از دوران فریدون تا پایان دوره کیخسرو، با نام‌هایی که در نام‌های جغرافیایی و تاریخی بر جای مانده از سده‌های نخستین هجری قمری و حتی با بهره‌گیری از نام‌هایی که در دوره اهریمنی مغولان و تاتاران نوشته شده‌اند، در بابیم این سرزمین‌ها در کجا قرار داشته‌اند.

گفتنی است که شاهنامه فردوسی بیش از هر سرچشمه دیگر ما را با برخی از آگاهی‌های پرازش جغرافیایی آشنا می‌کند، که از آنها نمی‌توان بدانگونه در سرچشمه‌های دیگر نشانی یافت.

می‌دانیم بخش بزرگی از شاهنامه فردوسی توسی، بر پایه خدای نامک‌ها سروده شده و نیز آگاهی که خدای نامک‌های موجود در زمان فردوسی توسی، بر پایه خوتای نامک‌های دوره ساسانیان بوده است. می‌گویند خوتای نامک در دهه‌های پایانی دوره ساسانیان گردآوری شده بود؟ در حالیکه از نوشته تاریخ نویسان پیش از این دوره نیز آگاهی داریم که حتی در روزگار هخامنشیان هم خوتای نامک یا تاریخ شاهان موجود بوده و همانند گزارش رویدادهای مهم در جایگاهی ویژه که به آن «گنج نپشت» یا «دژ نپشت» می‌گفتند، نگهداری می‌شد و شاهان به هنگام نیاز و یا برای آگاهی از کردار و روش شاهان پیشین از آن بهره‌مند

---

۱- او را بستود آئوروساز Aurvasara، بزرگ در بیشه سفید در پیش بیشه سفید در میان بیشه سفید در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار. از او درخواست این کامیابی را به من ده تو ای اندروای زیر دست که بل مملکت ایران، استوار سازنده سلطنت، خسرو ما را نکشد که خوبستن از کیخسرو برهانم. او را برافکند کیخسرو در همه بیشه آریایی‌ها (ایرانیان). اندروای زبردست این کامیابی را به او داد تا اینکه کیخسرو کامروا گردید...» (رام یشت (یشت ۱۵)، بند ۳۰ - ۳۳. یشت‌ها. پور داود.

۱- دانشمند ارجمند امیر مهدی بدیع که روانش شاد و به مینو باد، در کتاب بی مانند یونانیان و بربرها نوشته‌اند: «هر کس با منابع اصلی تاریخ آشنایی دارد، لابد می‌داند که هخامنشیان که در میان اتباع ایشان اقوامی همچون بابلیان و مصریان و عبرانیان بودند که سخت دلبسته نگهداری سالنامه‌های خویش بودند، خود نیز وقایع نگاران خاصی داشتند. نخستین کلمات تاریخ هرودوتوس [هرودوت]، چنین است: «باسوادان ایران مسئولیت نزاع (میان یونان و آسیا) را به گردن فینیقیان می‌اندازند»، نویسنده کتاب «استر» نیز در فصل IV چنین می‌گوید: «در آن شب خواب بر چشم شاه (اردشیر) نیامد. فرمود تا کتاب شاهان، وقایعنامه. را بیاورند و پیش او بخوانند...» و نزدیک هزار سال پس از هرودوتوس، موسی خورنی بار دیگر همین امر را چنین تأیید کرده است: «اگر پرسند که اسامی و حوادث و کارهای بسیاری از نیاکان خود (ارمنیان) را از کجا آورده‌ام، در جواب خواهم گفت: «در سالنامه‌های کلدانی و آشوری و ایرانی... کسی نباید تعجب کند که، هنگامی که نویسندگان از چند ملت وجود دارد، چنانکه همگان این را می‌دانند، مخصوصاً ایرانیان و کلدانیان، که در آثار ایشان غالباً سالنامه‌های ملت ما (ارمنیان) دیده می‌شود...»

از طرف دیگر، حتی در صورتی که این گواهی‌ها و گواهی‌های متعدد دیگر نبود، آیا سنگ‌نوشته‌های دوران هخامنشی کافی نبود تا این مطلب را ثابت کند که ایرانیانی که بر کره بیستون، بر دروازه آهنین، بر سر راهی که هگمتانه را به شوش می‌پیوندد، در ۷۰ متری بالای سطح زمین و در مقابل آسمان در جایی دور از دسترس کارهای داریوش را به سه زبان پارسی و عیلامی و اکدی به چنان درشتی حک کرده‌اند که از فاصله دور قابل رویت است و این را فراموش نکرده‌اند که نقش برجسته همه سران حوادث را در کنار نوشته‌ها حجاری کنند، و نیز نسخه آرامی آنرا به پادگان نظامی بهودی الفانثینه در مصر، مقابل اسوان بفرستند، برای خود وقایع‌نگاران و سالنامه‌هایی داشته‌اند؟ آیا این وقایع‌نامه‌ها و سالنامه‌ها چه شد؟ هر کس به ما بگوید که باقی خزاین و گنجینه‌های شوش و هگمتانه و پرسپولیس و جاهای دیگر که توسط سربازان مقدونی پس از اشغال و غارت این شهرها راه یونان را در پیش گرفت چه شد، نیز می‌تواند بگوید که سرنوشت این سالنامه‌ها چه بوده است. این گنجینه‌ای بود که به **بایگانی تاریخ‌نگاران اسکندر درآمد!**

رجوع کنید به هرودوتوس کتاب VIII، ۹۰: خشایارشا، در آن هنگام که در دریای تپه آبله، که روبروی سالامیس واقع است مستقر شد، کمال توجه را داشت که درباره هر چه در جنگ می‌بیند آگاهی حاصل کند، دبیران وی نام فرمانده ناوگان و نام شهر و نام پدرش را ثبت می‌کردند. و نیز رجوع کنید به دیودوروس، کتاب II، XXXII، ۷۱، ۴: «کتسیاس کنیدوسی مورخ، که در زمان لشکرکشی کوروش (اصغر) برضد برادرش اردشیر (۴۰۱) می‌زیست، در این ادامه در صفحه بعد

همانگونه که دیدیم در نامه‌های کهن به زبان فارسی و تازی نیز آمده است که اسکندر گجستک مقدونی نوشته‌های ایرانیان را یا سوزانید و یا به یونان برد تا ترجمه شود<sup>(۱)</sup>. با اینهمه چشمه تاریخ نگاری و گزارش نویسی در ایران نخشکید و همچنان در دوره‌های پس از هخامنشیان نیز دنبال شد تا به روزگار ساسانیان رسید. حتی می‌توان گفت پیش از هخامنشیان و در دوره اوستا و پیش از آن نیز نوشتن رویدادهای تاریخی و نگهداری آن توسط دانایان انجام می‌گرفته است<sup>(۲)</sup>. اما در نبردهای دیگر نیز کتاب‌ها و گنج‌نیشته (کتابخانه) ها دستخوش آتش سوزی و ویرانی و نابودی گردید که گزارش آن را می‌توان در نوشته‌های

ادامه از صفحه قبل

جنگ اسیر شد. و سپس به واسطه اطلاعاتی که در پزشکی داشت مورد احترام شاه (اردشیر) واقع شد، و نزدیک هفده سال نزد او ماند و مورد محبت وی بود. چنانکه خود وی روایت کرده است. در این مدت حتی از جزئیات **دفترهای شاهی** (بر اوراق پوستی) آگاهی یافت که بنا بر رسمی، ایرانیان از زمانهای قدیم حوادثی را که بر ایشان می‌گذشت ثبت می‌کردند. وی (کنسیاس) خلاصه‌هایی را که از آنها استخراج کرده بود مرتب کرد. و تاریخ‌هایی را که پس از آن به یونانی نوشت از روی آنها تألیف کرد. «(یونانیان و بربرها. امیر مهدی بدیع. کتاب دوم، ص ۳۶۰-۳۵۹).

۱- تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک) محمد بن جریر طبری، ج ۲، ص ۴۹۳. زین‌الآخبار گردیزی، ص ۵۸-۵۹. مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۰۰۲. الفهرست ابن ندیم، ص ۴۳۴ به بعد و ص ۵۴۱.

۲- تولدکه، با آنکه نظر خوبی نسبت به ایرانیان و تاریخشان ندارد، بودن نوشته‌هایی از تاریخ داستانی ایران که مرتب و به یکدیگر پیوسته شده بود را ممکن می‌داند و می‌گوید که در محافل روحانی سلسله مختصری از این رویدادها وجود داشته، و در عین حال در طبقه‌های دیگر مردم، افسانه‌های مفصل راجع به هر یک از آنها مشهور بوده است. (حماسه ملی ایران، تولدکه، ص ۲).

سترابون نیز (جغرافیا، کتاب XV، ص ۱۸) بهنگام سخن از آموزش و پرورش ایرانیان از پنج سالگی تا بیست و چهار سالگی گویند: آموزگاران ایشان از فرزانه‌ترین و پرهیزگارترین مردان انتخاب می‌شوند، برای آنکه عملشان اخلاقی و سودمند باشد، درس‌های خود را با داستان‌های عالی و با سرودهایی می‌آمیزند که در آنها اعمال خدایان (ابزدان) و تاریخ مردان بزرگ مورد ستایش قرار گرفته است. (یونانیان و بربرها، کتاب اول، ص ۵۲، یادداشت ۱).

تاریخی خواند<sup>(۱)</sup>.

پس از آن نیز تاخت و تاز ترکان عُز و مغولان و تاتاران، آنچه را که از دوره‌های پیش برجای مانده بود، جز شماری اندک بر باد داد. بنابراین می‌توان گفت که خوتای نامک دوره ساسانیان و خداینامه‌های پس از آن دوره، پیشینه‌ای بس کهن در فرهنگ و تمدن و تاریخ ایران باستان داشته‌اند که تازه‌ترین آنها در دوره ساسانیان نوشته شده است. خوتای نامک‌های دوره ساسانیان، پس از اسلام اندک اندک از زبان پهلوی به پارسی دری و یا به زبان تازیکان گردانیده شد<sup>(۲)</sup> و فردوسی نیز از آنها بهره‌شایانی برد. همیدون پاره‌ای از روایات شاهنامه، بر پایه داستان‌هایی بود که پیشینه بسیار کهن داشتند و در خداینامه‌ها راه نیافته بودند. اینگونه داستان‌ها بگونه نوشتاری و یا بگونه زبانی و سینه به سینه به میانجیگری دانایان و فرهیختگان زمان بازگو شده بودند که گزیده‌ای از آنها را که فردوسی زبند و درخور شاهنامه می‌دانست در شاهنامه گنجانید، که در ریشه‌دار بودن و اصالت این داستان‌ها هیچگونه دودلی راه نمی‌یابد.

نباید فراموش کرد که تاریخ نگارش کهنترین دست‌نوشته موجود از شاهنامه فردوسی، دویست تا دویست و پنجاه سال از زمان فردوسی دور می‌باشد و در این درازنای زمان و پس از آن به گونه‌های گوناگون در آن دستبردگی و دستخوردگی راه یافته و دچار فزونی‌ها و کاستی‌های بسیار شده است<sup>(۳)</sup>، که به

---

۱- بنگرید به آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ابوریحان بیرونی. آنجا که از «تاریخ اهل خوارزم» سخن گفته است. مقدمه ابن خلدون، ج ۲، فصل ۱۳. تاریخ مختصرالدول، غریغریوس ابوالفرج اهرن (ابن العبری)، بخش حکومت انتقالی از سلاطین یونانی مسیحی به پادشاهان عرب مسلمان.

۲- بنگرید به تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا) حمزه اصفهانی، ص ۷، حمزه اصفهانی در این کتاب به شماری از خداینامه‌ها اشاره کرده است.

۳- شاهنامه از سده پنجم هجری به اینسو نه تنها فراوان اساس کتابت قرار گرفته است ادامه در صفحه بعد

برخی از آنها در جای خود اشاره خواهد شد. با اینهمه می‌توان با سنجش نام‌های جغرافیایی یاد شده در شاهنامه و نامه‌های جغرافیایی و تاریخی و هم‌میدون سنجیدن آن با زمینه داستان و اشاراتی که به نام جغرافیایی مورد نظر شده تا اندازه‌ای نادرستی‌ها را باز شناخت و دانست که جایگاه رویدادهای یاد شده در شاهنامه کجا بوده است.

\* \* \*

---

ادامه از صفحه قبل

و در هر بار به دست کاتبان ناامین و کم‌سواد دچار دست‌خوردگی‌های سهوی و عمدی شده است، بلکه گروهی نیز عمداً به قصد تصحیح و تکمیل شاهنامه در آن دست برده‌اند. (شاهنامه فردوسی، بکوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، پیشگفتار، ص ۲۲ و ۲۳)

## بخش دوم دوره فریدون<sup>(۱)</sup>

در شاهنامه فردوسی توسی، از آغاز تا دوران فریدون، گزارش بالندگی فرهنگ و تمدن ایرانیان (آریاییان) نخستین می‌باشد که در آن میان از یورش بابلیان به نشانه اژدهاک (ضحاک مار دوش) به سرزمین‌های ایران و ویرانگری آنان یاد شده است. در این جا چون از کیومرث تا آغاز دوره فریدون با جستار ما پیوند چندانی ندارد، از گزارش آن چشم پوشی می‌کنیم<sup>(۲)</sup>.

در شاهنامه فردوسی خوانده‌ایم که فریدون جهان را به سه بهر کرد و هر بخش را به یکی از سه فرزندش داد که یکی از آنان «تور» نام داشت.

نام تور و توران پس از دیباچه شاهنامه برای نخستین بار در دوره فریدون به میان آمده است. از بیت‌هایی که در این باره آمده می‌توان چنین دریافت که توران زمین در مشرق و در همسایگی چین بوده است که پس از چند هزار سال ترکان در آن سرزمین‌ها جایگزین شدند. فردوسی در این باره فرماید:

نهفته چو بیرون کشید از نهان      به سه بخش کرد آفریدون جهان  
یکی روم و خاور، دگر ترک و چین      سیم دشت گردان و ایران زمین  
نخستین به سلم اندرون بنگرید      همی روم و خاور مرو را سزید

---

۱- نام فریدون اشاره به سه بهر شدن نژاد آریایی می‌باشد، که نخستین بار استاد گرانمایه فریدون جنیدی معنای آن را شکافت و دریچه‌ای تازه برای گزارش شاهنامه فردوسی برگشود. بنگرید به: زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی، گزارش فریدون جنیدی.

۲- برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به: زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی.

بفرمود تا لشکری برگزید      گرازان سوی خاور اندر کشید  
 به تخت کیان اندر آورد پای      همی خواندندیش خاور خدای  
 دگر تور را داد توران زمین      ورا کرد سالار ترکان و چین  
 یکی لشکری نامزد کرد شاه      کشید آنگهی تور لشکر براه  
 بیامد به تخت کیی بر نشست      کمر بر میان بست و بگشاد دست  
 بسزرگان بر او گوهر افشانند      مهان پاک توران شهنش خواندند  
 از این دو نیابت به ایرج رسید      مرو را پدر شهر ایران گزید  
 هم ایران و هم دشت نیزه وران      همان تخت شاهی و تاج سران<sup>(۱)</sup>  
 درباره بیت:

یکی روم و خاور، دگر ترک و چین      سیم دشت گردان و ایران زمین  
 باید اشاره کرد که در دستنویس ل<sup>۲</sup> به جای نام «ترک» نام «تور» آمده است.  
 همچنین در بیت:

دگر تور را داد توران زمین      ورا کرد سالار ترکان و چین  
 در دستنویس آ بجای «ترکان»، «توران» آمده است.  
 دگرگونی و جابجایی میان نام «تور» و «توران» و «ترک» و «ترکان» تنها به  
 نمونه یاد شده پایان نمی‌پذیرد. بلکه با نگرش به دستنویس‌های گوناگون  
 شاهنامه فردوسی دیده می‌شود که در جای جای شاهنامه، نام «تور» و «توران» یا  
 «ترک» و «ترکان» بجای یکدیگر و به سخن دیگر مترادف هم بکار رفته‌اند و  
 اینگونه پیداست که رونویس‌کنندگان و دستنویسان شاهنامه از این دو نام برای  
 یک معنا و مفهوم بهره برده‌اند که در اینجا به آن می‌پردازیم.  
 چو دشت از گیا گشت چون پرنیان      بسبستند گردان ترکان میان<sup>(۲)</sup>

۱- شاهنامه فردوسی، بکوشش جلال خالقی مطلق، ج ۱، ص ۱۰۷، بیت ۲۷۰ - ۲۸۰.

۲- بیت‌هایی که از این پس می‌آیند همه از شاهنامه فردوسی چاپ جلال خالقی مطلق



مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۳۱

در دستنویس لن، ق ۲، پ، و، آ، ل، ب، ل ۲، ط ۲: توران.

که افراسیاب اندر ارمان زمین دو سالار کردش ز ترکان گزین<sup>(۱)</sup>  
در دستنویس آ: توران.

ز گرد اندر آمد درفش سیاه سپهدار ترکان به پیش سپاه<sup>(۲)</sup>  
در دستنویس آ: توران.

سوی شاه ترکان رسید آگهی کزان نامداران جهان شد تهی<sup>(۳)</sup>  
در دستنویس لی: توران.

یکی گرز خواهم چو یکلخت کوه چو پیش من آیند توران گروه<sup>(۴)</sup>  
در دستنویس آ ترکان.

سپهدار ترکان دو دیده پر آب شگفتی فرو مانده ز افراسیاب<sup>(۵)</sup>  
در دستنویس ط، لن، ق ۲، پ: توران.

چو سپهراب را دید بر پشت زین چنین گنت کای شاه ترکان و چین<sup>(۶)</sup>  
در دستنویس لن، ل ۲، لن ۲: توران.

ولیکن چو آگاهی آید به شاه که آورد کردی ز توران سپاه<sup>(۷)</sup>  
در دستنویس پ: ترکان.

سواران ترکان بسی دیده ام عنان پیچ از این گونه نشنیده ام<sup>(۸)</sup>  
در دستنویس لن و پ: توران.

چو خورشید برزد سر از تیره کوه میان را بستند توران گروه<sup>(۹)</sup>

ادامه از صفحه قبل

است. در صورت بهره گیری از چاپ های دیگر شاهنامه، به چاپ بهره گرفته شده از آن اشاره خواهد شد. ۱ / ۲۹۳ / ۱۱۳.

۱-۱ / ۲۹۴ / ۱۲۳.

۱-۳ / ۳۱۴ / ۴۲۸.

۱-۵ / ۳۵۲ / ۱۰۱.

۲-۷ / ۱۳۶ / ۲۴۳.

۲-۹ / ۱۳۹ / ۲۸۱.

۱-۲ / ۳۰۸ / ۳۴۱.

۱-۴ / ۳۳۴ / ۸۸.

۲-۶ / ۱۳۶ / ۲۳۷.

۲-۸ / ۱۳۸ / ۲۶۸.

- در دستنویس ل : ترکان .
- پراکنده شد در جهان این سخن که با شاه توران فکندیم بُن<sup>(۱)</sup>
- در دستنویس ل ، پ ، ب : ترکان .
- چنین گفت پس شاه توران سپاه که گفته‌ست بامن یکی نیک‌خواه<sup>(۲)</sup>
- در دستنویس و : ترکان .
- مراگفت: با شاه توران بگوی که من شاد دل گشتم و نامجوی<sup>(۳)</sup>
- در دستنویس ل : ترکان .
- سپهدار توران ز کردار خویش پشیمان شود، هم‌زگفتار خویش<sup>(۴)</sup>
- در دستنویس ق ، آ ، ب : ترکان .
- جز از تو ز ترکان کسی برگزین که بر من بگردد، نه بر رای کین<sup>(۵)</sup>
- در دستنویس لن و پ : توران .
- به ترکان چنین گفت کز سرکشان که خواهد که گردده گیتی نشان؟<sup>(۶)</sup>
- در دستنویس و : به یاران خود .
- چو نزدیک سالار توران سپاه رسیدند و پرسید هرگونه شاه<sup>(۷)</sup>
- در دستنویس لی : ترکان .
- سپهدار توران ورا پیش خواند ز کار سیاوش فراوان برانند<sup>(۸)</sup>
- در دستنویس ل ، ب : ترکان .
- دل شاه توران بر او بر بسوخت همی خیره چشم خرد را بسوخت<sup>(۹)</sup>
- در دستنویس لی ، آ : ترکان .

۱-۲ / ۲۹۲ / ۱۳۷۸ .

۲-۴ / ۳۱۱ / ۱۶۳۰ .

۲-۶ / ۳۲۵ / ۱۸۱۷ .

۲-۸ / ۳۲۸ / ۱۸۶۵ .

۱-۲ / ۲۷۱ / ۱۰۴۷ .

۲-۳ / ۲۹۹ / ۱۴۷۵ .

۲-۵ / ۳۲۴ / ۱۸۰۶ .

۲-۷ / ۳۲۷ / ۱۸۴۵ .

۲-۹ / ۳۵۵ / ۲۲۶۲ .

مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۳۳

- ز توران سران سوی او آمدند پر از کین و پرخاشجوی آمدند<sup>(۱)</sup>  
در دستنویس ل، ق، و، ل<sup>۲</sup>: ترکان .
- که از تیغ ترکان هوا شد بنفش برفتند بسا کاویانی درفش<sup>(۲)</sup>  
در دستنویس فل، ل، ط، لن، ق<sup>۲</sup>، ب، ل<sup>۳</sup>، لن<sup>۲</sup>: ز تیغ دلیران .
- سپهدار توران بیاراست جنگ گرفتند شمشیر و نیزه به چنگ<sup>(۳)</sup>  
در دستنویس و: ترکان .
- سپهدار ترکان بشد زیر دست یکی اسپ آسوده را برنشست<sup>(۴)</sup>  
در دستنویس ط، لن، ق<sup>۲</sup>، لی، پ، آ، ب: توران .
- ز توران زمین تا به سقلاب و روم نماندند یک مرز آباد بوم<sup>(۵)</sup>  
در دستنویس ق: ترکان .
- نگه کرد از اسپان به هر سو گله که بودند بر دشت توران یله<sup>(۶)</sup>  
در دستنویس ل: ترکان .
- میان را ببندند به کین پدر کند کشور تور زیر و زبر<sup>(۷)</sup>  
در دستنویس و: ترک .
- چو سالار توران به دل گفت من به بیشی بر آرم سر از انجمن<sup>(۸)</sup>  
در دستنویس ل، ق، لی، و، آ، ل<sup>۲</sup>، ب: ترکان .
- ز پیش سواری نمودند پشت بسی از دلیران توران بکشت<sup>(۹)</sup>  
در دستنویس ل، و: ترکان .

۲-۲ / ۳۹۶ / ۲۱۳

۲-۴ / ۴۰۳ / ۳۱۴

۲-۶ / ۴۱۱ / ۴۱۵

۲-۸ / ۴۲۰ / ۱۶

۲-۱ / ۳۹۰ / ۱۶۱

۲-۳ / ۳۹۶ / ۲۱۷

۲-۵ / ۴۰۹ / ۳۸۸

۲-۷ / ۴۱۳ / ۴۴۸

۲-۹ / ۴۳۴ / ۲۳۱

۳۴ / مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

- که بر لشکر امروز فرمان تراست همه کشور چین و توران تراست<sup>(۱)</sup>  
در دستنویس لن، لن<sup>۲</sup>، لن<sup>۳</sup>: ترکان .
- که خو کرده جنگ توران منم یکی نامداری از ایران منم<sup>(۲)</sup>  
در دستنویس لن: ترکان .
- بدو گفت من کین ترکان چین بخواهمز سگزی برین دشتکین<sup>(۳)</sup>  
در دستنویس ق<sup>۲</sup>، لن، لن<sup>۲</sup>: توران و چین .
- همه دخت توران پوشیده روی همه سرو بالا همه مشک موی<sup>(۴)</sup>  
در دستنویس ق<sup>۲</sup>، لن، لن<sup>۲</sup>، لن<sup>۳</sup>: ترکان .
- شوم بزمگه را ببینم ز دور که ترکان همی چون بسیچند سور<sup>(۵)</sup>  
در دستنویس فل، ق<sup>۲</sup>، لن<sup>۲</sup>، لن<sup>۳</sup>: توران .
- بیامد بر شاه ترکان بگفت که دختت ز ایران گزیدست جفت<sup>(۶)</sup>  
در دستنویس لن، لن<sup>۲</sup>: توران .
- گرم نزد سالار توران بری بسخوبی برو داستان آوری<sup>(۷)</sup>  
در دستنویس ل: ترکان .
- چو خورشید سر بر زد از کوهسار سواران توران ببستند بار<sup>(۸)</sup>  
در دستنویس ل، ق<sup>۲</sup>، ص: ترکان .
- همه رزمگه سر بسر جوی خون درفش سپهدار توران نگون<sup>(۹)</sup>  
در دستنویس ل: ترکان .

---

۱- شاهنامه چاپ مسکو را از این پس با نشانه «مس» خواهیم آورد. مس ۴ / ۲۰۲ / ۱۳۹۲ .

۲- مس ۴ / ۲۱۶ / ۱۱۴ .	۳- مس ۴ / ۲۴۸ / ۶۹۸ .
۴- مس ۵ / ۱۶ / ۱۵۸ .	۵- مس ۵ / ۱۸ / ۱۸۰ .
۶- مس ۵ / ۲۳ / ۶۵۹ .	۷- مس ۵ / ۲۵ / ۲۹۳ .
۸- مس ۵ / ۷۶ / ۱۱۵۸ .	۹- مس ۵ / ۸۰ / ۱۲۲۷ .

مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۳۵

- سواران جنگی ز توران هزار گرفتند زنده پس از کارزار<sup>(۱)</sup>  
در دستنویس ل : ترکان .
- از آن پس اسیران توران هزار بیاورد بسته بر شهریار<sup>(۲)</sup>  
در دستنویس ل : ترکان .
- ز ترکان و ز چین هزاران هزار کمر بستگان از در کارزار<sup>(۳)</sup>  
در دستنویس لن<sup>۳</sup>: توران .
- که چون ماه ترکان برآید بلند ز خورشید ایرانش آید گزند<sup>(۴)</sup>  
در دستنویس لن : توران .
- گر از شاه ترکان بترسی ز بد نخواهی که آیی بایران سزد<sup>(۵)</sup>  
در دستنویس ق<sup>۲</sup>: توران . در دستنویس لن<sup>۳</sup>: ایران .
- سخن چون بسالار ترکان رسید سپاهی ز جنگ آوران برگزید<sup>(۶)</sup>  
در دستنویس لن ، ق<sup>۲</sup>: توران .
- و گر بر تو بر دست یابد بخون شوند این دلیران ترکان زبون<sup>(۷)</sup>  
در دستنویس لن<sup>۳</sup>: بتوران .
- که رو پیش هومان بترکی زبان همه گفته ما برو بربخوان<sup>(۸)</sup>  
در ق<sup>۲</sup>: بتوری .
- کز افراسیاب اندر آیدت بد ز توران زمین بر تو نفرین سزد<sup>(۹)</sup>  
در دستنویس ق<sup>۲</sup>: ترکان .
- بتوران رسید آن زمان ترجمان بگفت آنچه دید از بد بدگمان<sup>(۱۰)</sup>

۱۲۶۴ / ۸۲ / ۵-مس-۲

۷۷ / ۹۰ / ۵-مس-۴

۲۲۸ / ۹۹ / ۵-مس-۶

۴۶۳ / ۱۱۲ / ۵-مس-۸

۸۳۴ / ۱۳۳ / ۵-مس-۱۰

۱۲۳۳ / ۸۰ / ۶-مس-۱

۳۲ / ۸۸ / ۵-مس-۳

۲۰۰ / ۹۷ / ۵-مس-۵

۴۳۶ / ۱۱۰ / ۵-مس-۷

۷۱۳ / ۱۲۵ / ۵-مس-۹

- در دستنویس ق<sup>۲</sup>: بترکان .  
ز کردار بسیژن کسه روز نبرد    بدان گرزداران توران چه کرد<sup>(۱)</sup>  
در دستنویس ق<sup>۲</sup>، فل: ترکان .  
سوی شاه ترکان فرستم خیر    که ما را ز کینه بیچید سر<sup>(۲)</sup>  
در دستنویس ق<sup>۲</sup>، لن، لن: توران .  
که از شهر توران بروز نبرد    ز کینه بر آرم بخورشید گرد<sup>(۳)</sup>  
در دستنویس ل: ترکان .  
که اندر بر و بوم ترکان دگر    سواری چو هومان نبندد کمر<sup>(۴)</sup>  
در دستنویس لن<sup>۲</sup>: توران .  
نه از شهر ترکان سران آمدند    که دیوان مازندران آمدند<sup>(۵)</sup>  
در دستنویس ق<sup>۲</sup>: مرز توران . در دستنویس لن، لن<sup>۲</sup>، فل: شهر توران .  
روان سیاوش را زان چه سود    که از شهر توران برآری دود<sup>(۶)</sup>  
در دستنویس ل: ترکان .  
که گر شاه ترکان بیارد سپاه    نداریم پای اندرین کینه گاه<sup>(۷)</sup>  
در دستنویس لن<sup>۳</sup>: توران .  
که آشوب ترکان و ایرانیان    ازین بد کجا کم شد اندر میان<sup>(۸)</sup>  
در دستنویس لن<sup>۳</sup>: توران .  
درفش سپهدار تسوران نگون    همی بینم از پیش غرقه به خون<sup>(۹)</sup>  
در دستنویس ق<sup>۲</sup> ترکان . در فل: پیران .

۱۱۴۴ / ۱۵۰ / ۵-۲-مس

۱۳۴۵ / ۱۶۱ / ۵-۴-مس

۱۷۷۲ / ۱۸۷ / ۵-۶-مس

۲۰۶۸ / ۲۰۵ / ۵-۸-مس

۹۳۳ / ۱۳۹ / ۵-۱-مس

۱۲۴۳ / ۱۵۶ / ۵-۳-مس

۱۵۸۱ / ۱۷۵ / ۵-۵-مس

۲۰۶۳ / ۲۰۵ / ۵-۷-مس

۲۰۸۹ / ۲۰۷ / ۵-۹-مس

مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۳۷

- از این شهر ترکان و افراسیاب بدآمد سرانجامت ای نیک یاب<sup>(۱)</sup>  
در دستنویس لن، ق ۲، لن ۲، لن ۳: توران.
- ز فتراک بگشاد زان پس کمند ز ترکان یکی را بگردن فکند<sup>(۲)</sup>  
در دستنویس ق ۲، فل: توران.
- سپهدار توران از آن سوی جاج نشسته بآرام بر تخت عاج<sup>(۳)</sup>  
در دستنویس ق ۲، لن ۲، فل: ترکان.
- ببید شاه ترکان زیاسخ دژم غمی گشت و برزد یکی تیزدم<sup>(۴)</sup>  
در دستنویس لن ۳: توران.
- پسر گشت کای شاه ترکان و چین دل خویش را بد مکن روز کین<sup>(۵)</sup>  
در دستنویس لن ۳: توران زمین.
- برآورد پوشید راز از نهفت همه پیش سالار ترکان بگفت<sup>(۶)</sup>  
در دستنویس لن: توران.
- بگل زرینون شاه توران سه روز نبود و برآسود با باز و یوز<sup>(۷)</sup>  
در دستنویس لن، لن ۳: ترکان
- بنه برنهاد و سپه برنشاند دمان از پس شاه ترکان براند<sup>(۸)</sup>  
در دستنویس لن: توران.
- گرایدونک گویی که ترکان چین بگیرم زنم آسمان بر زمین<sup>(۹)</sup>  
در دستنویس لن: توران و چین.
- چو گرسیوز و جهن رزم آزمای که بد تخت توران بدیشان بیای<sup>(۱۰)</sup>

۲-مس ۵ / ۲۲۴ / ۲۳۵۷

۴-مس ۵ / ۲۷۰ / ۵۷۱

۶-مس ۵ / ۲۷۷ / ۶۹۰

۸-مس ۵ / ۲۹۶ / ۱۰۳۵

۱۰-مس ۵ / ۳۱۵ / ۱۳۳۳

۱-مس ۵ / ۲۰۸ / ۲۱۰۴

۳-مس ۵ / ۲۴۷ / ۲۰۶

۵-مس ۵ / ۲۷۰ / ۵۷۷

۷-مس ۵ / ۲۸۸ / ۸۸۹

۹-مس ۵ / ۳۰۵ / ۱۱۷۷

- در دستنویس لن ۳: ترکان .
- بشد بخت گردان ترکان نگون بزاری همه دیدگان پر ز خون<sup>(۱)</sup>
- در دستنویس لن ۲: توران .
- ز گرسیوز و جهن پرسید شاه ز کار سپهدار توران سپاه<sup>(۲)</sup>
- در دستنویس لن ۳: ترکان .
- همه چین و توران پیش تواند زیگانگان ار زخویش تواند<sup>(۳)</sup>
- در دستنویس لن ۲، ق ۲، لن ۲: ترکان .
- اگر گنج خواهی ز من گر سپاه و گر بوم ترکان و تخت و کلاه<sup>(۴)</sup>
- در دستنویس لن ۲، ق ۲، لن ۲: توران .
- سواران توران که روز درنگ زبون داشتندی شکار پلنگ<sup>(۵)</sup>
- در دستنویس لن ۲، ق ۲، لن ۲: ترکان .
- پی او ممان تا نهد بر زمین بتوران و مکران و دریای چین<sup>(۶)</sup>
- در دستنویس لن ۲، ق ۲، لن ۲: ترکان .
- در خور یادآوری است که در برخی از بیت‌ها به جای ترکان، گردان آمده که در اینجا به آوردن دو نمونه از آن بسنده می‌کنیم:
- و زان باره چندی ز ترکان دلیر نگون اندر آمد چو باران بزیر<sup>(۷)</sup>
- در دستنویس ق ۲: گردان .
- سپاهی ز ترکان گروها گروه بدان رخنه رفتند بر سان کوه<sup>(۸)</sup>
- در دستنویس ق ۲: گردان .
- در بیت‌های یاد شده و همچنین در دستنویس‌های شاهنامه فردوسی که به آن

۱-۲ مس ۵ / ۳۱۷ / ۱۳۶۳

۱-۳ مس ۵ / ۳۱۵ / ۱۳۴۰

۲-۴ مس ۵ / ۳۲۷ / ۱۵۳۵

۲-۳ مس ۵ / ۳۲۶ / ۱۵۲۲

۳-۶ مس ۵ / ۳۴۲ / ۱۸۲۲

۳-۵ مس ۵ / ۳۳۲ / ۱۶۳۳

۴-۸ مس ۵ / ۳۱۴ / ۱۳۱۹

۴-۷ مس ۵ / ۳۱۳ / ۱۳۱۰



اشاره شد، دیدیم که چگونه نام تور و توران، ترک و ترکان بجای یکدیگر بکار رفته‌اند<sup>(۱)</sup>، بدون آنکه به معنای تاریخی و جغرافیایی آنها توجه شده باشد. زیرا هر یک از رونویس کنندگان شاهنامه فردوسی، در خور دریافت و سلیقه‌شان، یکی از این نام‌ها را برگزیده‌اند.

اینگونه تغییر نام‌های جغرافیایی در کار پژوهش و اندریافت رویدادهای گوناگون تاریخی دشواری‌های بسیار پدید می‌آورد. بویژه سبب سرگردانی و برداشت‌های نابجا و نادرست از برای کسانی خواهد شد که تازه در این راه پر نشیب و فراز گام نهاده‌اند. هر چند که برخی از پژوهندگان صاحب نام نیز دچار این سرگردانی شده‌اند. از سوی دیگر نیز سبب سوءاستفاده‌ی کسانی می‌شود که از آن بهره‌برداری‌های سیاسی و اجتماعی می‌کنند<sup>(۲)</sup>.

---

۱- در عنوان‌های بخش‌های گوناگون شاهنامه فردوسی، بویژه عنوان‌های فرعی نیز سلیقه و برداشت رونویس کنندگان، به روشنی دیده می‌شود. چنانکه کمتر می‌توان عنوان‌های فرعی در یک داستان را در دستنویس‌های گوناگون یکسان دید، که این نیز موجب اشتباه بسیاری از خوانندگان شاهنامه و حتی برخی از پژوهشگران شاهنامه شده است.

۲- دگرگون شدن نام‌های جغرافیایی بویژه نام شهرها و آبادی‌ها در هزاره‌ها و سده‌ها به آرامی و بیشتر بگونه طبیعی رخ داده است. مثلاً شهری ویران شده را از نو آباد کرده‌اند و نامی تازه بر آن نهاده‌اند. یا مردمانی بیگانه و مهاجم که به سرزمین‌های دیگر تاختند، نام سرزمین مادری یا نام تیره و قبیله خود را بر آن گذاشتند، یا نام آن سرزمین را به زبان خود گردانیدند.

چنانکه با آمدن تازیان به ایران نام برخی از سرزمین‌ها به زبان تازی گردانیده شد. ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ ایرانی درباره تغییر نام‌های جغرافیایی گوید: نام‌ها به گاه استیلاء قومی غریب مخالف زبان بر موضعی، به تندی تغییر پذیرد. زیرا که زبان‌های آنان چه بسا در آن به تامل در دهان همی گردد پس به لغت خویش همی برزندش همچون عادت یونانیان و معنی برگیرند و بدینگونه نام‌ها گوناگون گردد... و همچون کار تازیان در تعریب نام‌ها بدانجایی که مسموخ می‌گردد همچون «پوشنگ» در کتب آنان که به «قرسج» مسمخ می‌گردد و همچون «سکلکند» که در دواوین آنان «فارفر» است. (تحقیق ماللهند، ابوریحان بیرونی، ج ۱، ص ۲۴۶).

ادامه در صفحه بعد

ادامه از صفحه قبل

سپس با آمدن ترکان و مغولان و نسبت به شمار آنان که در سرزمین‌های گوناگون جای گرفتند، نام‌های ترکی و مغولی کم و بیش جانشین نام‌های ایرانی شد. در چند سده گذشته و سده روان دگرگونی نام‌ها شتاب بسیار گرفت. نمونه‌های بسیار داریم که در زمان کوتاهی نام شهری چند بار دیگر شد. این دگرگونی بر پایه دیدگاه‌های سیاسی و جهان‌خواهی و بهره‌برداری‌های نام‌رمدی و جاه‌طلبانه از مردم و به قصد زدودن پیوند تاریخی مردم آن سرزمین با گذشته‌شان بوده تا بدینوسیله بهتر بتوانند اندیشه‌شان را بر مردمان تحمیل و تلقین کنند. این روش، زبان‌های فرهنگی و اجتماعی بسیاری را در پی داشته و دارد. چنانکه نام بخشی از قفقاز که آران نامیده می‌شد و یادآور یکی از تیره‌های ایرانی بنام آلانیان بود، در پی آشوب‌ها و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، ناآگیان نام آذربایجان شوروی بر آن نهاده شد. تا از این راه بتوانند اندک اندک و با تبلیغات فریبنده، آذربایجان راستین را نیز پیوست روسیه شوروی کنند، که متأسفانه این نغمه شوم هنوز نیز گاه‌گاهی از مردمان ناآگاه به تاریخ و فرهنگ این سرزمین شنیده می‌شود.

نام‌های زرافشان، بدخشان، خجند، سروشنه (سروشنه)، رودک، قبادیان، ختل، مرو و ددها و سدها نام دیگر از این گونه که همگی دارای فرهنگ و آیین باستانی و تاریخی مشترک و یگانه شناخته شده‌ای با هزاران پادمان و یادبید تاریخی و عاطفی و معنوی برای مردمان آن می‌باشد. ولی اگر مردمان این سرزمین‌ها نام‌های دیگری را که هیچگونه یادبود تاریخی و عاطفی از گذشته را برایشان پدید نمی‌آورد، بشنوند و ندانند که در گذشته چه نام داشته‌اند و نیاکانشان چه کسان و از کجا بوده‌اند و پدرانشان در آن سرزمین چگونه با شناسی و غم، و هزاران رویداد تلخ و شیرین زیسته و در همانجا نیز به خاک رفته‌اند و یا آنکه برای همان سرزمین خون‌گدگونشان بر زمین ریخته شده و آن را آبیاری کرده است، چگونه می‌توانند احساس نزدیکی و پیوند تاریخی و عاطفی درباره گذشته‌شان از یکسو و از سوی دیگر پیوند یگانه و مشترکشان را با مردمان سرزمین‌های دیگر، که نام‌های ساختگی و تحمیلی بر آن نهاده‌اند، دریابند. این دگرگونی نام‌های جغرافیایی در واقع گونه‌ای قطع رابطه و بریدن از گذشته تاریخی و فرهنگی و آیینی و از دست دادن شناسنامه است و چیزی جز بی‌ریختگی و بی‌هویتی برای مردمان آن در بر ندارد.

برای نمونه «مرو» با پیشینه چند هزار ساله‌اش، نام «ماری» به خود می‌گیرد. «خجند» باستانی «لنین آباد» خوانده می‌شود. «رودک» زادگاه پدر شعر پارسی (رودکی)، «کلخوزآباد» شده و رود «جریاب» که بخشی از رود «آموی» (جیحون علیا) می‌باشد، «پیانژ» (Pyandzh) خوانده می‌شود و «قبادیان» که ناصر خسرو از آنجای برخاسته، به «میکویان آباد» تغییر نام داده و در صفحه بعد

ادامه از صفحه قبل

می دهد. و «اسروشته» سرزمین افشین، «اوراتوبه» (Ura-Tyube) = اوراتپه شده و «گنجه» که نظامی سراینده منظومه های زیبای فارسی با نام آن سرزمین، از نظامی عروضی سمرقندی باز شناخته می شود. نام «کیروف آباد» را به خود می گیرد. «تراز» با وصف هایی، که سخن سرایان از زیبارویان آن کرده اند، «جمبول» شده و «چاچ» با کمان های پرآوازه اش «تاشکند» و «پرد» ، «میربشیر» و «تون»، «فردوس» و «کنگاور»، «قصرالمصوب» (کاخ دزدان) و ...

گفتنی است نامه هایی که درباره باستان شناسی و هنر خراسان بزرگ و وُزُرود (ماوراءالنهر) و پیرامون آن توسط نویسندگان انیرانی نوشته شده و برخی از آن نامه ها نیز به زبان فارسی گردانیده شده است، سرشار از نام های نو و ساختگی می باشند. بدون آنکه به نام های تاریخی و باستانی آن سرزمین ها و جایگاه ها اشاره شود. با دریغ باید گفت که برخی از مترجمان گرامی این نامه ها که خود نیز در زمینه باستان شناسی دست دارند، کوشش زیادی از برای سنجش نام های تازه ساختگی با نام های تاریخی و باستانی به کار نبرده و در هاشم نامه ترجمه شده به آن نپرداخته اند. تا خوانندگان و دوستداران اینگونه جستارها با نام اصلی و ریشه تاریخی سرزمین هایی که از آنها با نام های ساختگی یاد شده است، آشنا شوند. نگارنده خود خستوست که با شکیبایی و جستجو در سرچشمه های گوناگون، زمان بسیار برای یافتن نام های تاریخی از دست داده، که گزارش آن خود نیاز به گفتاری دیگر دارد. (بعنوان نمونه نگاه کنید به کتاب: باستان شناسی در آسیای مرکزی، گرگوار فرامکین، ترجمه دکتر صادق ملک شه میرزادی. همچنین کتاب خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، آبلنیتسکی، ترجمه دکتر پرویز ورجاوند).

به هر روی، دگرگون کردن نام ها و سپس به کار بردن پیوسته و بی در پی آن به وسیله نویسندگان و پژوهندگان، بدون اشاره به نام کهن و تاریخی، دست پژوهندگان فرهنگی و همچنین پیروان آنها را در سرزمین های دیگر، تا اندازه ای باز می گذارد که بنا بر مصلحت سیاسی و عقاید پیش ساخته و مغرضانه خود، با سخنانی دو پهلو و مبهم و در پوششی علمی و پژوهشی و به گفته خودشان آکادمیک، آنچه را که مایلند با نتایجی از پیش تعیین شده بر خوانندگان تلقین و تحمیل کنند. در حالیکه اگر نام راستین و تاریخی بکار رود، انجام اینگونه تلقین ها و نتیجه گیری های پیش ساخته بسیار دشوار و گاهی غیر ممکن می باشد.

خواننده ای که نمی داند مثلاً خجند دارای چه تاریخ و پیشینه فرهنگی وابسته به فرهنگ ایرانی بوده، و تنها آگاهی وی نوشته های تحریف شده با اصطلاحات ساختگی می باشد. یا بخشی از خراسان بزرگ و همچنین ورزُرود (ماوراءالنهر) که بوسیله سرنیزه استعمارگران روسی و سپس روسیه شوروی، به چند کشور با مرزهای ساختگی و غیر فرهنگی تبدیل شده

ادامه در صفحه بعد

از یاد نبریم که کهن‌ترین دستنویس شاهنامه که امروز در دست است یکی دستنویس موجود در کتابخانه ملی فلورانس مورخ ۶۱۴ هجری قمری است و دیگری دستنویس موجود در کتابخانه لندن یا بریتیش میوزیوم مورخ ۶۷۵ هجری قمری می‌باشد که در حدود دویست تا دویست و پنجاه سال از زمان سروده شدن این شاهکار جاویدان توسط فردوسی توسی دور است. همین دویست تا دویست و پنجاه سال بسنده است تا آنچه را که نباید در شاهنامه وارد آید، وارد شده باشد. پس از آن زمان نیز دستبردگی‌ها در شاهنامه از فزونی و کاستی و دیگرگون کردن واژه‌ها و بیت‌ها و پس و پیش کردن بیت‌ها و مصع‌ها همچنان دنبال شد.

گفتنی است که در چند صد سال پیش نیز به این گونه دستبردگی‌ها و تباہ کاری‌ها در شاهنامه اشاره شده است. چنانکه حمدالله مستوفی در دیباچه «ظفرنامه» خود درباره شاهنامه گوید:

.....

.....

چه بحری پر از پاک درّ خوشاب	شده از روانسی او آب آب
ولیکن تبه گشته از روزگار	چو تخلیط رفته درو بی شمار
ز سهو نویسندگان سربرسر	شده کار آن نامه زیر و زیر
ز دست بدان نیک شوریده حال	گذشته بر آن نامه بسیار سال

ادامه از صفحه قبل

و تاریخ و فرهنگ چند هزار ساله و یگانه آن با کشورهای نو ساخته دیگر در آن منطقه و یا همسایگان آن نادیده گرفته شده، بسیار ساده‌تر و آسانتر دیدگاه‌های ساختگی آکادمیسین‌ها را می‌پذیرد، تا آنکه بدانند همه این سرزمین‌ها دارای تاریخ و فرهنگ و زبان و آیین‌های مشترک و یگانه بوده‌اند. این گونه تحریف و جعل را به روشنی می‌توان در کتاب‌هایی که بویژه پژوهندگان روسیه شوروی سابق درباره تاریخ و باستان‌شناسی نوشته‌اند دید. از جمله کتاب «خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)» نوشته «آ. بلنیتسکی» که توسط دکتر پرویز ورجاوند به زبان فارسی برگردانده شده است.

نبوده کسی را به تنقیح آن هوایی شده نامه شوریده زان

.....

.....

در آن بیت بد بود هم ریخته شبه‌وار با دُر برآمیخته  
چو دیدم بسی نسخه‌های چنین ز آن نامه گشتم دل اندوهگین  
مروت ندیدم که آن داستان کژی یابد از جهل ناراستان<sup>(۱)</sup>  
از این روست که پژوهندگان و شاهنامه شناسان بر آن شدند تا جایی که  
می‌توانند متنی از شاهنامه فردوسی را فراهم سازند که نزدیکترین متن به سخن  
فردوسی باشد، که راهی بس دشوار و دراز تا رسیدن به این نتیجه در پیش است.  
ناگفته نماند تنها متنی که می‌توان سد در سد بدان استوار بود آن است که به خط  
و نگارش خود فردوسی توسی باشد.

بگفته برخی از دانشمندان و پژوهندگان، نام ترک از زمان قباد و فرزندش  
خسرو انوشیروان در ایران روایی یافت. در زمان ساسانیان و پیش از روی کار  
آمدن این دودمان، به سرزمین‌هایی که بعدها ترکستان نامیده شد، «زمین توران»  
می‌گفتند<sup>(۲)</sup>. ایرانیان از روزگاران بسیار دور همسایگان شرقی و شمال شرقی  
خود را تورانی می‌گفتند. این پدیده یعنی یکی دانستن ترکان و تورانیان تنها در  
نوشته‌های فارسی دری و یا تازی زبان نمی‌باشد. بلکه در نوشته‌هایی که بزبان  
پهلوی امروزه در دست است نیز راه یافته است. اما نمی‌دانیم که آیا این پدیده در

---

۱- نقل بیت‌های یاد شده از کتاب «سرچشمه‌های فردوسی شناسی» مجموعه  
نوشته‌های کهن درباره فردوسی و شاهنامه و نقد آنها، محمد امین ریاحی، ص ۳۱۶ و ۳۱۷،  
پژوهشگاه ۱۳۷۲، می‌باشد.

۲- حتی در شاهنامه نیز آمده که در واپسین روزهای زندگی بزدگرد سوم، بزدگرد به  
تورانی بودن مردمان آن سرزمین‌ها اشاره می‌کند، نه ترک بودن آنان. وی در پاسخ خسرو  
آسیابان می‌گوید که از تورانیان گریخته است.

از ایرانیانم بدو گفت شاه هزیمت گرفتیم ز توران سپاه  
(مس ۹ / ۳۵۳ / ۵۰۰)

دوره ساسانیان نیز به کار می‌رفته یا آنکه پس از این دوره رونویس کنندگان و نویسندگان نوشته‌های پهلوی واژه ترک یا ترکان را به هنگام رونویسی از روی نوشته‌های اصلی دوره ساسانی، در متن وارد کردند. از دیدگاه ایرانیان سرزمین‌های میان دو رود بزرگ «گلزیون» و «رود آموی» و سرزمین‌های شمال شرقی و شمال گلزیون و دریاچه خوارزم<sup>(۱)</sup> (وخش، آرال) مرزی بوده که داستان‌های تاریخی و کهن ملی که سرشار از مبارزه جوانمردانه ایرانیان با تورانیان فریدون نژاد ایرانی (آریایی) در آنجا روی نموده و یاد آنان را زنده می‌کرده است. سپس نیز زمانی که مردمان بیابانگرد و چادرنشین و کوچنده غیر تورانی مهاجم یعنی ترکان و غزان و مغولان و تاتاران، پا به آن سرزمین‌ها نهادند و به دستبرد و کشتار و ویرانگری پرداختند، چون شیوه این مردمان با تورانیان در یورش‌ها و ویرانگری‌ها همانند بود، از این رو به نادرست اینگونه پنداشته شد که نام توران و ترکان به یک قوم بستگی دارد و نام تورانیان به ترکان نیز داده شد<sup>(۲)</sup>. بدینگونه، ترکان، تورانی نامیده شدند. با اینهمه برخی از تاریخ‌نویسان و

۱- به این دریاچه، دریای گرگانج یا جرجانیه هم گفته شده است. (النبیه و الاشراف.

مسعودی، ص ۶۲)

۲- برخی از پژوهندگان ایرانی برای نام ترکان و تاتاران اصطلاح تازه‌ای به کار برده‌اند که می‌توان از آن بهره‌برداری سیاسی کرد. این اصطلاح ساختگی «تورانی جدید» یا «تورانی آلتایی» می‌باشد که هیچگونه پیوندی با تورانیان یاد شده در اوستا و شاهنامه فردوسی ندارد. نگارنده بر این اندیشه است که اگر این اصطلاح با گذشت زمان و به کارگیری پیوسته آن میان مردم مانند بسیاری از اصطلاحات دیگر با نام‌های دیگر، کوچک شده و واژه «آلتایی» یا «جدید» از آن افتاده و در گفتگو و نوشتن تنها به نام «تورانی» بسنده شود، پس از چندی نمی‌توان دانست که منظور از تورانی، تورانیان راستین یعنی آنانی که در اوستا و شاهنامه از آنها یاد شده می‌باشد یا همین اصطلاح‌های ساختگی که به آن اشاره کردیم. در این هنگام است که می‌توان به آسانی از این واژه سوءاستفاده و بهره‌برداری دلخواه را کرد. همانند اینگونه نامگذاری و اصطلاح‌سازی، اصطلاح ساختگی دیگری نیز به وسیله پژوهندگان روسی و سپس روسیه شوروی، بکار برده شد. مانند آسیای مرکزی و آسیای میانه و ... که این بخش ادامه در صفحه بعد

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۴۵

پژوهندگان امروزی که تنها به رونویس کردن از تاریخ پیشینیان خود بسنده نکرده و آن نوشته‌ها را با دید انتقادی نگریسته‌اند، به اینگونه برداشت نادرست درباره ترکان و توران اشاره کرده و آن را نادرست دانسته‌اند<sup>(۱)</sup>.

پس از فروپاشی حکومت ایرانی سامانیان با فرهنگ، و زرزود، به دست دو حکومت ترک‌نژاد قراخانی مشهور به آل افراسیاب و غزنوی که قلمرو سامانیان را بدست آورده بودند، افتاد. سپس حکومت ترکمانان سلجوقی و حکومت ترکان خوارزمشاهی و بدنبال آن آمدن سپاه خونخوار چنگیز مغول و تیمور لنگ و ازبکان، نام‌های جغرافیایی ترکی پدید آمد و زبان ترکی نیز اندک اندک در آن منطقه و سرزمین‌های زیر نفوذ آنها جای باز کرد و بیشتر مایه پدید آمدن این گمان شد که تورانیان و ترکان از یک قوم می‌باشند. افزون بر این، فرمانروایان ترک‌نژاد نیز برای بدست آوردن پیشینه تاریخی و ریشه دار و نازیدن به آن خود را وابسته به بزرگان تورانی و ایرانی می‌کردند و با دادن زر و سیم به نویسندگان و قافیه‌پردازان به این انتساب دامن زدند. در حالیکه نمی‌توان بر این گمان بود که اقوام و تیره‌های مغول نژاد و ترکان عثمانی و ازبکان و ترکمانان، با تورانیان

ادامه از صفحه قبل

بندی‌ها نازه، و معناهای سیاسی دارند و کاربرد آنها بیشتر برای هدف‌های سیاسی و استعماری می‌باشد که دیگران نیز دانسته یا ندانسته این اصطلاحات ساختگی و بی‌ریشه را به کار می‌برند. باید افزود نام آلتاییان نیز از حدود سال ۱۸۷۴ میلادی و پس از آن بویژه در سده بیستم بنا به پیشنهاد کاسترن M.A.Castren به جای کلمه تورانیان برگزیده شده و این نامی است که ماکس مولر F.Max.Müller برای یک جامعه فرضی از اقوام ترک و مغول ابداع کرد که نام قبیله‌ای ترک در کوه‌های آلتایی است. (بنگرید به: هیئت علمی فرانسه در ایران. مطالعات جغرافیایی. ژاک دومرگان، ترجمه دکتر کاظم ودیعی، جلد یک، ص ۹۴. همچنین دیباچه دکتر منوچهر ستوده در کتاب «راهنمای قطن و بدخشان» ص ۱۲ و ۱۳. و نیز دانشنامه ایران و اسلام ج ۱، ص ۱۶۹. و ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا، ج ۳، ص ۲۲۶۵)

۱- از جمله بنگرید به: ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، عنایت‌الله رضا، ص ۵۸ به

بعد.

تاریخی و داستان‌های ملی ایرانیان و نامه مینوی اوستا، از یک دوده باشند. در خور نگرش آنکه پاره‌ای از ترکان عثمانی مدعی‌اند که پایه گذار تمدن و فرهنگ جهانی‌اند؟!<sup>(۱)</sup>

در اینجا بایسته است اندکی نیز به واژه ترک و ریشه آن پردازیم: «پانصد قبیله با نام «آشینا» Ashina در شمال چین ساکن بودند، که از آمیختن قبیله‌های گونه‌گون پدید آمده بودند. این قبیله‌ها در غرب ایالت «شان-سی» SHan-si چین می‌زیستند و در پیکارهای چینیان با قوم هون در سده چهارم میلادی شرکت داشتند و سپس به تبعیت هون‌ها درآمدند. پس از شکست قوم هون بدست مردمان «توبا» Toba (که مردمی کوچ‌نشین بودند و بخشی از سرزمین مغولستان داخلی را در اختیار داشتند) به جنوب کوه‌های آلتای پناه بردند و در آنجا جایگزین شدند.

چینیان به اتباع خانان «آشینا»، «تو-کیو» Tu-Kiu می‌گفتند. باید یادآور شد که در زبان چینی حرف «ر» به گونه‌ای که در میان دیگر اقوام تلفظ می‌شود، وجود ندارد. بنابراین تلفظ درست‌تر واژه «تو-کیو»، «تور-کیو» می‌باشد که مخرج «ر» نیز خوانده می‌شود و بگونه «تورکیو» Turkiu (Tourkiu) و «تورکو» Turku (Tourku) در آمده است. واژه «تورک» Turk که به معنای «نیرومند و استوار» است بعدها نام مجموعه‌ای از قوم‌ها و قبیله‌های ترک شد. این قبیله‌ها حدود سال ۴۳۹ میلادی، به شمال صحرای گوبی در چین نقل مکان کردند.

---

۱- بنگرید به: نامه تنسر، تصحیح مجتبی مینوی، حواشی و توضیحات، ص ۲۰۵-۲۰۶. پشت‌ها، پورداد، ج ۱، ص ۲۰۸ و ۲۰۹، ج ۲، ص ۵۲-۵۵. یسنا، پورداد، ج ۱، ص ۷۱-۷۴. تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۶. آبیاری در ترکستان، بارتولد، ص ۲۸. امپراتوری صحرانوردان، رنه گروسه، ص ۲۴۵ و بعد آن. بیژن و منیژه، زیر نظر استاد ابراهیم پورداد، ص ۷۵ بعد.



## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۴۷

بنا بر افسانه‌ای، تورکیوت‌ها از دودمان مردمان هون غربی می‌باشند که با نسل گرگ در هم آمیخته‌اند. مردمان هون غربی نیز به سال ۴۶۹ میلادی، تار و مار شدند، اما هفتاد و هفت سال پس از آن (سال ۵۴۵ میلادی)، مردمی در این سرزمین پدید آمدند که خود را «تورکیوت» می‌نامیدند.

از میان افسانه‌های موجود و نیز پژوهش‌های دانشمندان روشن شده است، فراریانی که منشاء آنان از قبیله هون بود و به زبان ترکی سخن می‌گفتند در جنوب رشته کوه‌های آلتایی سکنی گزیدند. اینان با گروه‌هایی از قبایل «آشینا» در هم آمیختند و «تورک» یا «تورکیوت» نامیده شدند.

در درازنای زمان نام ترک مفهومی زبانی پیدا کرد زیرا هیچگاه دارای معنا و مفهوم قومی و نژادی نبود. چنانکه برخی از اقوام غیر ترک که در همسایگی ترکان به سر می‌بردند، به زبان ترکی سخن می‌گفتند ولی اینان هرگز ترک و بنا به گفته چینیان «تو-کیو» (تورکیو) نبودند.

نتیجه‌ای که می‌توان از پژوهش‌ها در این باره گرفت آنست که اقوام ترک در سده پنجم میلادی از آمیزش و درهم آمیختگی قبیله‌های ساکن دامنه کوه‌های آلتای پدید آمدند. این قبیله‌ها چنان با هم جوش خوردند که سد سال بعد در سال ۵۶۴ میلادی، مجموعه‌ای واحد را تشکیل دادند که آنان را «ترکان باستان» و یا «تورکیوت» نامیده‌اند.

با گذشت زمان زبان ترکی از محدوده خود بیرون آمده و گسترش یافت و به نواحی بسیار دورتر از دامنه کوه‌های آلتای و سرزمین غزان و نیز ناحیه بلغر (بلغار) نیز راه گشود<sup>(۱)</sup>.

بدینگونه دو نام با دو مفهوم جدا از هم، که به ظاهر شباهت لفظی با یکدیگر

---

۱- بنگرید به: ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، عنایت‌الله رضا، ص ۲۹-۳۵ نقل به

داشتند، مربوط به یک قوم پنداشته شد و مترادف یکدیگر به کار رفتند. فردوسی بزرگ نیز خود به نیکی می‌دانسته که تورانیان و ایرانیان از فرزندان تور و ایرج، و بسخن دیگر پسران فریدون و از یک تخمه و نژاد بوده‌اند که در واقع اشاره به یکی بودن دو تیره تورانی و ایرانی که هر دو آریایی فریدون نژاداند می‌باشد. چنانکه در شاهنامه نیز بارها به این بستگی و پیوند تأکید شده است. در داستان هاماوران، افراسیاب گوید:

چنین گفت کایران دو رویه مراست      بسباید شنیدن سخنهای راست  
که پور فریدون نیای من است      همه شهر ایران سرای منست<sup>(۱)</sup>  
در آغاز داستان سیاوش، کیکاوس از زنی که پس از آن مادر سیاوش می‌شود، نژادش را می‌پرسد:

بدو گفت خسرو: نژاد تو چیست      که چه‌ت همانند چهر پرست  
بگفتا که از مام خاتونیم      ز سوی پدر آفریدونیم  
نسیام سپهدار گرسسوزست      بدان مرز خرگاه او مرکزست<sup>(۲)</sup>  
در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب می‌خوانیم:

نبیره فریدون بد افراسیاب      ز گندز برفتن نکردی شتاب<sup>(۳)</sup>  
در همین بخش از شاهنامه، آنجا که کیخسرو به رزم شیده پسر افراسیاب می‌رود:  
جهاندار خسرو هم اندر زمان      بدانست اندیشه بدگمان  
بدل گفت کین شیر بازو و چنگ      نبیره فریدون و پور پشنگ<sup>(۴)</sup>  
یا کیخسرو در وصف شیده گوید:

---

۱- ۲ / ۹۲ / ۳۲۱ . مس ۲ / ۱۴۸ / ۳۲۵ . در ترجمه بُنداری نیز آمده : و قال: لبس  
بسنحق ملک ایران و توران غیرى. فانی اُنمی الی افریدون و تور، و استحق ذلک بالارث اُولا  
و ... (الشاهنامه. ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۷).

۲- ۲ / ۲۰۵ / ۵۶-۵۴ . مس ۳ / ۹ / ۵۸-۵۶ .

۳- ۵ / ۲۴۸ / ۲۲۰ .      ۴- ۵ / ۲۷۳ / ۶۳۵-۶۳۴ .

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۴۹

یکی مرد جنگی فریدون نژاد که چون او دلاور ز مادر نژاد<sup>(۱)</sup>  
افراسیاب نیز در نامه‌اش به کیخسرو نویسد:

نسیره سر خسروان زادشم ز پشت فریدون وز تخم جم<sup>(۲)</sup>  
در چیتدات نسک که نسک دوازدهم اوستا بوده، از فریدون و بخش کردن  
«خونیرس» یا کشور میانی، در میان سه فرزندش سلم و تور و ایرج یاد شده  
است<sup>(۳)</sup>. همیدون در بندهش نیز از این سخن یاد گردیده است<sup>(۴)</sup>. افزون بر این،  
در تاریخ‌ها و نوشته‌های دیگر هم به یکی بودن نژاد ایرانیان و تورانیان اشاره شده  
است<sup>(۵)</sup>.

در داستان فریدون، پس از آنکه او جهان را به سه بهر می‌کند، شماری از  
نام‌های جغرافیایی آمده است که در این جستار به کار نمی‌آید. مانند: تمیشه،  
یمن، گیل، آمل، ساری و ... اما نام آلان که پس از کشته شدن ایرج بدست  
برادرانش سلم و تور و سپس زاده شدن منوچهر به میان آمده، بخشی از سرزمین  
سلم بوده که در شاهنامه به گونه آلانان و آلان دژ یاد شده است.

کشیدند لشکر به دشت نبرد الانان و دریا پس پشت کرد<sup>(۶)</sup>  
آلانی دژش باشد آرامگاه سزدگر بروبر بگسیریم راه<sup>(۷)</sup>

۲- همان ۵ / ۳۰۵ / ۱۱۸۰-۱۱۸۱

۱- مس ۵ / ۲۷۴ / ۶۴۵

۳- دینکرت کتاب هشتم، فصل ۱۲. چاپ سنجانا و فصل ۱۳ ترجمه وست West.  
بسن، ج ۱. پوردادو، ص ۵۸.

۴- بندهش، فرنیغ دادگی. ص ۱۵۰. بندهش هندی، ص ۱۱۹.

۵- بنگرید به: آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی. آفرینش و تاریخ (البدءالتاریخ)، مطهر بن  
طاهر مقدسی، ج ۳. تجارب الامم، ابوعلی مسکویه رازی، ج ۱. تاریخ ثعالبی (غرر اخبار و  
ملوک الفرس و سیرهم) ج ۱. شاهنامه ثعالبی. تاریخ طبری، ج ۱.

۶- ۱-۶ / ۱۳۹ / ۸۰۱

۷- همان ۱ / ۱۴۵ / ۹۰۶. در دستنویس ل: کالان. در دستنویس ق: پ: الانان. مس

۱ / ۱۳۶ / ۷۸۳: کالانی دژش باشد آرامگاه ...

نام سلم در شاهنامه فردوسی، همان سرم پهلوی و سئیرم Sairama اوستایی می‌باشد. این نام در بندهش به گونه آروم Arum آمده، که می‌توان آنرا هرّوم Harum نیز خواند.

به نظر می‌رسد، منظور از سئیریم اوستایی، اقوام سرمت یا سارومات باشد<sup>(۱)</sup>. ساروماتیان مردمانی بودند ایرانی نژاد و سرزمین آنان از دریاچه خوارزم (وخش) تا سرزمین‌های امروزی رومانی و مجارستان گسترده بود. اقوام سارومات از تیره‌های گوناگونی مانند سیراک Sirak، آئورس Aors، روکسولان Roksolan و آلانیان و... تشکیل شده بود.

آلان، نامی است که در ایران شمالی از واژه اریانه Aryana پدید آمده است. آلانیان از خوارزم به جنوب روسیه کنونی کوچ کرده و در سرزمین ساروماتیان ماندگار شدند.

اُستی‌یان Oset نیز از خانواده آلانیان می‌باشند. در زبان اُستی واژه اریانه را ایرون Iron می‌گویند<sup>(۲)</sup>.

روکسولانیان و آلانیان برجسته‌ترین مردمان سارومات به شمار می‌رفتند. آلانیان هنگام لشکرکشی خویش به سوی غرب، تا اسپانیا و شمال آفریقا نیز پیش رفتند. در روزگاران کهن آلان را هرّوم می‌نامیدند. گونه دیگر این نام آران است که به آن اران نیز می‌گویند. همچنین نام دیگر مردم این سرزمین «آس» می‌باشد. گرجیان، آلانیان را «اُس» os و روسها «یاس» Yas نامیده‌اند. ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ ایرانی نیز اشاره کرده است که آلانیان و یاس‌یان در بیابان میان خوارزم و جرجان بودند که به کرانه دریای مازندران کوچیده‌اند<sup>(۳)</sup>.

۱- یشت‌ها. پورداود، ج ۲، ص ۵۶

۲- دینهای ایران باستان، هنریک ساموئل نیبرگ، ص ۲۵۳ و ۴۷۱، یادداشت ۱.

۳- تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن، ابوریحان بیرونی، ص ۲۱.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۵۱

امروز در زبان روسی مردم و سرزمین آلان را «اُست» Oset می‌گویند<sup>(۱)</sup>. در شاهنامه فردوسی نیز از آلانیان با نام «یاس» یاد شده است. در دستنویس‌های گوناگون شاهنامه این نام به گونه «آیاس» و «اتیاس» و «الیاس» و «آماس» آمده است. که این گسر بدارد زمانی چنین نه آیاس مانند نه خلخ نه چین<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

---

ادامه از صفحه قبل

ابوریحان روشن نکرده است که در کدام کرانه دریای مازندران آلانیان جای گرفتند. اما همانگونه که اشاره شد می‌توان گفت که آلانیان در سوی کرانه غربی دریای مازندران جای گزین شدند.

۱- آذربایجان و ایران - آلبانیهای قفقاز، عنایت‌الله رضا، ص ۲۶-۲۷. ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، عنایت‌الله رضا، ص ۹۰-۹۱. همچنین بنگرید به: تعلیقات بر حدودالعالم، مینورسکی، ص ۴۹۱، یادداشت ۱. و امپراتوری صحرانوردان، رنه گروسه، بخش نخست.  
۲- شاهنامه چاپ بروخیم ج ۶ / ۱۵۲۷ / ۵۵۲. در مس ۶ / ۱۰۳ / ۵۵۹: «ایتاش» آمده. در دستنویس لن: ایاس، و در دستنویس لن<sup>۲</sup>: «آماس» آمده است.

## بخش سوم دوره منوچهر

در دوره پادشاهی منوچهر، بر پایه آنچه که در این بخش از شاهنامه فردوسی آمده، از توران و تورانیان نامی برده نشده است. اما در بخش‌های دیگر شاهنامه، به رویدادهای میان ایرانیان و تورانیان در دوره منوچهر اشاره شده، که در جای خود از آن سخن خواهیم گفت. ولی در نامه‌های تاریخی دیگر که بر پایه خداینامه‌ها و سرچشمه‌های گونه‌گون تاریخی نوشته شده مانند: تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، آفرینش و تاریخ (البدء و التاریخ) و اخبارالطوال و فارسنامه ابن بلخی و همچنین آثارالباقیه ابوریحان بیرونی و ... درباره ستیز میان ایران و توران سخنان بسیار آمده که از آوردن آنها در این جا خودداری می‌کنیم. در خور نگرش آنکه از داستان پرآوازه آرش تیرانداز در شاهنامه سخنی به میان نیامده و تنها به چند اشاره پراکنده و گذرا به تیر آرش بسنده شده است.

چو آرش که بردی بفرسنگ تیر چو پیروزگر قارن شیرگیر<sup>(۱)</sup>  
گفتنی است که در شاهنامه از چهار آرش نام برده شده است.

۱- کی آرش: یکی از فرزندان کی قباد. ۲- آرش: نام یکی از دلاوران ایرانی در سپاه کیخسرو، در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب.

۳- آرش: نام یکی از شاهان اشکانی، بر پایه آنچه در شاهنامه آمده، این آرش در خور سنجش با نام ارشک یا اشک می‌باشد. ۴- آرش: همان آرش کمانگیر که به او در نوشته‌های دیگر، آرش شیواتیر یا شپاک یا شپاک Šipak یا Špak تیر گفته شده است.

در اوستا از آرش به عنوان بهترین تیرانداز آریایی یاد شده است: «تَشْتَر ستاره رایومند فرهمند را می ستاییم که تند بسوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پَران که آرش تیرانداز، بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیریوخسوت به سوی کوه خوانونت انداخت»<sup>(۱)</sup>.

یکی از پژوهندگان نبودن داستان آرش تیرانداز را در شاهنامه از این رو دانسته که فردوسی فرزانه نخواست همالی که نتوان او را بدست رستم کشت، برای رستم وجود داشته باشد؟<sup>(۲)</sup>

پیش از پاسخ به این گفته، بایسته یادآوریم که در شاهنامه ثعالبی داستان آرش در بخش منوچهر نیامده و او این رویداد را در بخش زُو تهماسب آورده که با گزارش ابوریحان یکسان نیست<sup>(۳)</sup>.

دانشمند بزرگ ایرانی ابوریحان بیرونی در بخشی که درباره جشن نیلوفر در خردادماه و عید تیرگان سخن گفته، چنین آورده است:

«روز سیزدهم آن روز تیر است و عیدی است تیرگان نام دارد برای اتفاق دو نام و برای این عید دو سبب است. یکی آن است که افاسیاب چون به کشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در طبرستان محاصره گرفت، منوچهر از افاسیاب خواهش کرد که از کشور ایران به اندازه پرتاب یک تیر در خود به او بدهد و یکی از فرشتگان که نام او اسفندارمذ بود حاضر شد و منوچهر را امر کرد که تیر و کمان بگیرد باندازه‌ای که به سازنده آن نشان داد. چنانکه در کتاب اوستا ذکر شده

---

۱- تیریش، کرده ۴، بند ۶، و کرده ۹، بند ۳۸. نقل از: یشت‌ها، ج ۱، ص ۲۴۱ و ۳۵۹. در نوشته‌های پهلوی که از گزنده اهریمنی جان بدر برده‌اند، نیز آگاهی چندانی درباره آرش تیرانداز در دست نیست و تنها در «ماه فروردین روز خرداد» بند ۲۲ از آرش شیوانیر یاد شده است. (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: مینوی خرد، ترجمه احمد نفضلی، ص ۱۲۹).

۲- جستاری چند در فرهنگ ایران، مهرداد بهار، ص ۸۴

۳- تاریخ ثعالبی، ج ۱، ص ۹۰. شاهنامه ثعالبی، ص ۶۰

و آرش را که مردی با دیانت بود حاضر کردند. گفت که تو باید این تیر و کمان را بگیری و پرتاب کنی و آرش بر پاخاست و برهنه شد و گفت: ای پادشاه و ای مردم بدن مرا ببینید که از هر زخمی و جراحی و علتی سالم است و من یقین دارم که چون با این کمان این تیر را بیندازم پاره پاره خواهم شد و خود را تلف خواهم نمود. ولی من خود را فدای شما کردم سپس برهنه شد و به قوت و نیرویی که خداوند به او داده بود کمان را تا بناگوش خود کشید و خداوند، باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان<sup>(۱)</sup> است پرتاب کند و این تیر در موقع فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر در آنجا که افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب به همین مقدار زمین با هم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آن را عید گرفتند...»<sup>(۲)</sup>

با آنچه درباره رویداد تیراندازی آرش گفته شد، دیگر نیاز نبود که فردوسی برای آنکه همالی در برابر رستم پیدا نشود، داستان آرش کمانگیر را نادیده گیرد، زیرا آرش هنگامی که تیرش را از کمان رها کرد، خود پاره پاره شد. و خودش نیز آنرا می‌دانست. بنابراین به هیچ روی همچشمی میان او و رستم پدید نمی‌آمد. از سوی دیگر این رویداد در زمان منوچهر شاه بود. می‌دانیم که در آن هنگام رستم هنوز در زمره دلاوران و پهلوانان بزرگ در نیامده بود. باید این سخن را نیز افزود: «اگر فردوسی اهل هواخواهی و گرایش به این و آن بود، اصولاً حماسه‌ای بدین

۱- گردیزی، جای افتادن تیر را میان فرغانه و تخارستان نوشته است. (زین الاخبار، ص ۵۱۸) چنانکه شهرمدان بن ابی‌الخیر رازی و مطهر بن طاهر مقدسی، جای فرود تیر آرش را تخارستان نوشته‌اند. (روضه‌المنجمین، نسخه خطی، ص ۳۶. آفرینش و تاریخ، ج ۳، ص ۱۲۶) مارکوارت نیز میان فرغانه و تخارستان را جای افتادن تیر دانسته، که مسلماً با نگرش به همین سرچشمه‌های کهن بوده است. (وهرودوارنگ، ص ۱۸، یادداشت ۳۶)

۲- آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۲۸۷.



مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۵۵

عظمت از زیر خامه او بیرون نمی‌آمد.»<sup>(۱)</sup> بنابراین نیاوردن داستان آرش در شاهنامه دلایل دیگری دارد جز آنچه که آن پژوهنده ارجمند گفته‌اند<sup>(۲)</sup>.

\* \* \*

---

۱- پژوهش‌هایی در شاهنامه، کویاجی، ص ۱۵۵، یادداشت مترجم، شماره ۹۸.  
۲- برای آگاهی از پاره‌ای دلیل‌ها که چرا برخی از داستان‌ها و رویدادهای پراوازه در شاهنامه فردوسی نیامده است، بنگرید به: بازخوانی شاهنامه، تأملی در زمان و اندیشه فردوسی، مهدی قریب، بخش ۲ و بخش ۵.

## بخش چهارم دوره نوذر

پس از درگذشت منوچهر، پادشاهی به نوذر می‌رسد. پشنگ سالار تورانیان، از درگذشت منوچهر و برتخت نشستن نوذر آگهی یافته، برآن می‌شود تا از زمان بهره برد و به خونخواهی نیای خود «تور» برخیزد و به ایران لشکرکشی کند. اغریث نیک‌دل فرزندش، او را از این کار باز می‌دارد، اما پشنگ، فرزند دیگرش افراسیاب را به جنگ و ستیز با ایرانیان برمی‌انگیزد.

گفتیم که در شاهنامه فردوسی، در بخش منوچهر از جنگ میان ایران و توران سخن به میان نیامده است. ولی در این بهر از شاهنامه، پشنگ اشاره به نبرد منوچهر با تورانیان می‌کند که مربوط به دوره فریدون می‌باشد. پشنگ گوید:

دل شاد بر سبزه و گل برید سپه را همه سوی آمل برید  
دهستان و گرگان همه زیر نعل بکوبید وز خون کنید آب لعل  
منوچهر از آنجایگه جنگ جوی به کینه سوی تور بنهاد روی<sup>(۱)</sup>  
همیدون پشنگ دستور می‌دهد، لشکر را به سوی آمل که در آن زمان پایتخت و بارگاه منوچهر شاه بود، برند. می‌توان گمان برد که آمل در زمان نوذر نیز پایتخت بوده است<sup>(۲)</sup>. از سوی دیگر می‌بینیم که دهستان و گرگان جایگاهی بود که منوچهر ایرانیان را در آن بسیج کرد تا به کین خواهی ایرج به سوی «تور» روند. باز در همین دهستان بود که تورانیان با نوذر و قارن می‌جنگند.

دهستان:

دهستان در مرز بیابان خوارزم قرار داشت. زیرا بیابان خوارزم، بیابان

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۵۷

گسترده‌ای است که از سوی مشرق، از مرز مرو گذشته و به رود آموی می‌رسد. از سوی جنوب نیز تا مرز «باورد» (ابیورد) و «نسا» و «فراو» و «دهستان» می‌باشد. در سوی غرب این بیابان از شمال شرق دریای مازندران گذشته و در شمال تا رود «اتل» (ولگا) پیش می‌رود. در شمال نیز رود آموی و دریای خوارزم (وخش) و حدود غوز تا مرز بلغار می‌باشد<sup>(۱)</sup>. به گفته ابوریحان بیرونی دانشمند ایرانی، این بیابان در گذشته همچون دریاچه‌ای بود. چه گذرگاه رود آموی یعنی نهر بلخ بر آن بوده و از کنار شهری به نام «بلخان»<sup>(۲)</sup> می‌گذشته و بطلمیوس در کتاب «جاوغرافیا» محل ریختن آن را در دریای «أرقانیا» (اورکانیان، گرگان) نزدیک همین شهر نوشته است. در آن زمان رود آموی از همین جا که اکنون بیابان است، از جایگاهی میان «زم» و «آمویه» می‌گذشته و از شهرها و روستاهایی که در آن بوده می‌گذشته تا به بلخان می‌رسیده است. و میان گرگان (جرجان) و سرزمین قوم خزر به دریا می‌ریخته است<sup>(۳)</sup>.

---

۱- حدود العالم، ص ۵۵. منظور از بلغار در اینجا و در این جستار، بلغارستان امروزی نیست، بلکه این بلغار در کنار رود اتل (ولگا) قرار داشت. (حدود العالم، ص ۱۹۵. زین الاخبار، ص ۵۸۴ و تقویم البلدان، ص ۶۳۳)

۲- مقدسی درباره شهر بلخان، در داستانی که از برای چگونگی نامگذاری خوارزم آورده، گوید: جیحون از شهری به نام بلخان در پشت «نسا» می‌گذشت. وی از مردم نسا و ابیورد شنیده بود که از ویرانه‌های بلخان چیزهایی بر جای مانده که مردم آنها را می‌آورند. (احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۴۱۴) یاقوت نیز از بلخان که در پشت «ابیورد» بود، یاد کرده است. (معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۹) بارتولد وجود بلخان و یک خوارزم کهن را در نزدیک دریای مازندران نمی‌پذیرد، بدلیل آنکه تا زمان او نشانه‌هایی از آن بدست نیامده است. (آبباری در ترکستان، ص ۱۱۴) اما مارکوارت گوید که بلخان در کنار کرانه قدیمی جیحون در بخش شرقی خلیج کراسنودسک Krasnowodsk قرار داشت که با بالکان یا بلکان کوچک شهر دیگری به نام «بلم» *Βαλααμι* مشابه می‌باشد. (ایران‌شهر، ص ۱۱۷) اینک باید چشم به راه بررسی‌های علمی و دقیق زمین‌شناسان و باستان‌شناسان بود که آیا جابجایی رود آموی در دوره کیخسرو یا پیش از او یا پس از او رخ داده است؟

۳- تحدید النهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن، ابوریحان بیرونی، ص ۲۱.

این بیابان یکی از گذرگاه‌های تورانیان بیابانگرد و کوچنده بود، که به آسانی از شمال بیابان خوارزم روی به سوی جنوب نهاده و به ایرانیان دستبرد زده و زیان می‌رسانیدند.

در دوره نوزد که آشفتگی در کار تیره‌های گوناگون ایرانی پدید آمده بود، تورانیان از گذرگاه‌های بیابان خوارزم به دهستان آمده و ایرانیان را در تنگنا قرار می‌دادند.

نام دهستان برگرفته از نام مردمانی است که در اوستا از آنها با نام «داهی» Dâhi یاد شده است.

دراوستا (فروردین یشت، بند ۱۴۴) فرَوَهرهای زنان و مردان پاکدین در «داهی» ستوده شده است. این مردمان یکی از تیره‌های دلیر ایرانی بودند<sup>(۱)</sup>. این نام در سنگ نبشته خشایارشا در تخت جمشید، بند ۳، بگونه «دَها» آمده است، و در نامه پهلوی شهرستان‌های ایران بند ۱۷ «دَهِستان» نوشته شده است<sup>(۲)</sup>. در نوشته‌های یونانی «داهه» Dâha یا «دأی» Dâoi آمده و هرودوت نیز این مردمان را در شمار اقوام ایرانی نام برده است<sup>(۳)</sup>. مردمان «داهی» در کنار گرگان می‌زیستند. در شمال دهستان (داهی) مردم «دربیک» قرار داشتند و مردمانی نیز با نام «ماساژت» یا «ماساگت» Massaget که یکی از تیره‌های سکایی بودند، در خوارزم جای داشتند. استرابون نیز از چند تیره «داهی» به نام «پی‌سوری» Pissuri و «کسانتی» Xanthii و «پارنی» Parni نام برده است<sup>(۴)</sup>. بنا به نوشته

۱- یشت‌ها، هورداد، ج ۲، ص ۵۷ و ۱۰۹. یسنا، هورداد، ج ۱، ص ۵۹ و بعد.  
۲- متن‌های پهلوی، جاماسب آسانا، ص ۲۰. نوشته‌های پراکنده، صادق هدایت، ص

۳- تاریخ هرودوت، کتاب اول، بند ۱۲۵.

۴- ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۴۵۴ و ۴۷۱، ج ۳، ص ۲۵۵.  
همچنین تاریخ ایران و ممالک همجوار آن ... گوتمید، ص ۶۳ و ۶۷.

سبئوس (بند ۵)، این نام بگونه «دِهستان» نیز آمده است<sup>(۱)</sup>.

ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ ایرانی، دِهستان را یکی از نواحی گرگان (جرجان) نوشته، که دارای طول جغرافیایی از مبدأ کرانه غربی دریای محیط ۸۱ درجه و ۱۰ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۸ درجه و ۲۰ دقیقه می‌باشد<sup>(۲)</sup>.

برخی به نادرست این نام را با نام «دِهستان» (دیه = ده = روستا + ستان پسوند مکان) یکی دانسته‌اند.

یاقوت از سه دِهستان یاد کرده است:

۱- دِهستان: شهری پرآوازه در سوی مازندران و نزدیک خوارزم و گرگان.

۲- دِهستان: در ناحیه بادغیس هرات.

۳- دِهستان: در کرمان<sup>(۳)</sup>.

جغرافیایانویسان، دِهستان را سرزمینی پر نعمت و خوش آب و هوا دانسته و نوشته‌اند در پنجاه فرسنگی یا در شش منزلی آبسکون قرار داشته است<sup>(۴)</sup>.

به شاهنامه باز می‌گردیم. تورانیان به سرکردگی افراسیاب به ایران تاختند.

سپاهی بیامد ز ترکان و چین هم از گرزداران خاور زمین<sup>(۵)</sup>  
خاور و باختر

در اینجا بایسته است اندکی درباره «خاور زمین» سخن گوئیم.

در شاهنامه فردوسی به نیکی می‌توانیم به دگرگونی مفهوم و معنای «خاور»

پی بریم.

می‌دانیم معنای درست خاور جایی است که خورشید در آن پایین می‌رود -

۱- ایرانشهر، مارکوارت، ص ۱۴۸. آبیاری در ترکستان، بارتولد، ص ۴۵، یادداشت ۵.

۲- القانون المسعودی، ابوریحان بیرونی، ج ۲، ص ۵۷۰.

۳- معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۲، ص ۴۹۲.

۴- مسالک و ممالک، استخری، ص ۱۷۳ و ۱۷۷ و ۱۸۲.

درست همانند واژه تازی مغرب - که به آن «خوروران» گویند که در بیشتر واژه‌نامه‌ها به آن اشاره شده است. همیدون به جایی که خورشید از آن برمی‌آید (بالا می‌آید) «خورآیان» یا «خورآسان» می‌گفتند. چنانکه فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه زیبا و عاشقانه «ویس و رامین» خورآسان را با سخنی نغز و پرمعنا اینگونه گزارش کرده است:

خوشا جایا بر و بوم خراسان      درو باش و جهان می‌خور آسان  
زبان پهلوی هر کو شناسد      خراسان آن بود کز وی خور آسد  
خور آسد پهلوی باشد خور آید      عراق و پارس را خور زو بر آید  
خورآسان را بود معنی خورآیان      کجا از وی خور آید سوی ایران<sup>(۱)</sup>  
بنابراین خاور در بیت یاد شده از شاهنامه دقیقاً اشاره به سوی مغرب است.  
چنانکه در بیت:

نخستین به سلم اندرون بنگرید      همی روم و خاور مرو را سزید  
که جز اشاره به غرب چیز دیگری نمی‌باشد. نیاکان و پیشینیان ما، کشورهای روم، روس، آلان و سرزمین‌های غربی را خاک سلم می‌دانستند و در شاهنامه، آنجا که از کشته شدن ایرج به دست سلم و تور سخن به میان آمده، ایرج به برادرانش که کمر به کشتن او بسته بودند، گوید:

من ایران نخواهم نه خاور نه چین      نه شاهی نه گسترده روی زمین<sup>(۲)</sup>  
در این بیت نام خاور و چین اشاره به مغرب و مشرق می‌باشد<sup>(۳)</sup>. اما در  
بیت:

---

۱- ویس و رامین، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۱۷۱.

۲- ۱ / ۱۲۰ / ۴۸۶

۳- برای آگاهی از چگونگی نام‌های چهار جهت اصلی و دگرگونی معنای آن، بنگرید به: چهار سو و نگاهی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، حسین شهیدی، بخش نخست تا چهارم.

سپاهی بیامد ز ترکان و چین هم از گرزداران خاور زمین  
در این سخن نیز خاور بجای مغرب است و چنین می‌گوید که تورانیان و  
سلمیان، همانگونه که در دوره فریدون با یکدیگر هم‌پیمان شدند و ایرج را از  
میان برداشتند، در این دوره نیز با هم یگانه شده و به سرزمین‌های ایرانی تاختند.  
در تازش تورانیان، ایرانیان شکست خورده و نوزد به دست افراسیاب کشته  
می‌شود. افراسیاب نیز از دَهستان به سوی ری می‌رود که اشاره به حرکت  
تورانیان به سوی جنوب می‌باشد.

ز پیش دَهستان سوی ری کشید ز اسپان به رنج و به تگ‌خوی کشید  
کلاه کیانی به سر بر نهاد به دینار دادن دل اندر گشاد<sup>(۱)</sup>  
در همین دوره است که اغریث به گناه آنکه گروهی از ایرانیان را در ساری از  
بند رها ساخته، به دست افراسیاب کشته می‌شود<sup>(۲)</sup>.

#### ارمان

نام دیگری نیز در این بخش از شاهنامه آمده که پیوند نزدیک با جستار ما  
دارد. این نام «ارمان» است که در این بخش از شاهنامه دو بار به کار رفته است،  
نخست آنجا که از آمدن افراسیاب به ایران زمین سخن گفته شده، دو دیگر آنجا که  
از تاخت کردن شماساس و خزروان به زابلستان یاد شده است. گزارش این نام را  
به بخش بیژن و منیژه وامی‌گذاریم.

پس از کشته شدن نوزد بدست افراسیاب، ایرانیان، توس و گستهم از فرزندان  
نوزد را در خور پادشاهی ندانسته و پس از جستجو از تخمه فریدون، پسر  
تهماسپ، «زُو» را به شاهی برمی‌گزینند.

نشدند جز پور تهماسپ زُو که تاج فریدون بسدو گشت نُو

۶۲ / مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

بشد قارن و موبد و مرزبان سپاهی ز بامین وز گرزبان<sup>(۱)</sup>  
یکی مژده بردند نزدیک زو که تاج فریدون به تو گشت نو<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

---

۱- در دستنویس ل، ط، لن: گرزبان (حرف چهارم نقطه ندارد). ل: کربزان. ق<sup>۲</sup>:  
گزرگان. پ، آ، ب: و از کربزان. ل<sup>۳</sup>: و از کردتان. درباره این نام در بخش بیژن و منیژه  
سخن خواهیم گفت.  
۲- ۱ / ۳۲۳ / ۵۵۵ - ۵۵۷



## بخش پنجم دوره زُو تهماسب

زُو تهماسب بر تخت می‌نشیند. در این دوره، خشکسالی بزرگی روی می‌دهد.

همان بُد که تنگی بُد اندر جهان شده خشک خاک و گیا را دهان نیامد همی زآسمان باد و نم همی برکشیدند نان با درم<sup>(۱)</sup> گفتنی است که در شاهنامه از خشکسالی‌های دیگر نیز سخن گفته شده است که یکی از آنها در دوران کیکاوس بود.

ز باران هوا خشک شد هفت سال دگرگونه شد بخت و برگشت حال شد از رنج تنگی جهان پر نیاز برآمد برین روزگاری دراز<sup>(۲)</sup> باید یادآور شد، یکی از عوامل بسیار مهم که باعث جنگ‌ها و خونریزی‌ها و ویرانی‌ها و دست‌درازی به سرزمین‌های دیگر می‌شد، دگرگونی آب و هوا و خشکسالی بوده است، که مردمان بیابانگرد و کوچنده را برای بدست آوردن خوراک و گیاه به سرزمین‌های دیگر کوچ می‌داد.

در خور نگرش آنکه در حدود ۶۰۰۰ سال پیش دوران خشکسالی در ایران به اوج خود رسید و پس از آن دگرگونی‌های دیگر روی داد و آب دریاچه‌ها بالا آمدند<sup>(۳)</sup>.

در شاهنامه آمده که پادشاهی زُو پنج سال بود.

به شاهی برو آفرین خواند زال نشست از بر تخت زر پنج سال<sup>(۱)</sup> شاید بتوان گفت اشاره به هفت سال خشکسالی که در پنج سال پادشاهی زو تهماسب رخداد، اشاره‌ای نمادین به خشکسالی در شش هزار سال پیش باشد؟ درباره خشکسالی در دوره کیکاوس نیز باید گفت که یک دوران کوچ و مهاجرت‌های گسترده در حدود ۴۵۰۰ سال پیش آغاز شد و در حدود ۴۰۰۰ سال پیش به اوج خود رسید. و باز کوچ دیگری در حدود ۳۰۰۰ سال پیش روی داد<sup>(۲)</sup>.

به هر روی، پس از چندی چون نبرد میان ایرانیان و تورانیان به سرانجامی نمی‌رسد، هردو سپاه درمانده شده و برآن می‌شوند تا از کین‌جویی دوری کرده و پیمان آشتی بندند و تورانیان نیز به سرزمین‌های خود بازگردند.

بسیخسند گیتی به رسم و به داد زکسار گذشته نیارند یسار ز رودابد<sup>(۳)</sup> و شیر<sup>(۴)</sup> تا مرز تور از آن بخش گیتی به نزدیک و دور روارو چنین تا به چین و ختن سپردند شاهی بدان انجمن زمیزی کجا رسم خرگاه بود زو و زال را دست کوتاه بود<sup>(۵)</sup> از این سخن چنین بر می‌آید که این رودابد در آنسوی گلزریون قرار داشته زیرا

۱-۱ / ۳۲۷ / ۲.

۲- پیرامون آب و هوای باستانی فلات ایران، محمد تقی سیاه پوش، ص ۳، به نقل از دایرةالمعارف بریتانیکا، چاپ سال ۱۹۵۰.

۳- لت نخست این بیت در مس ۲ / ۴۵ / ۳۲ چنین است: «زدریای بیکند تا مرز تور» در «بروخیم» ۱ / ۲۸۱ / ۳۳: «ز جیحون همی تا سرمرز تور». و در «ژول مول» ۱ / ۲۵۵ / ۳۳: «ز جیحون همی تا سرمرز روم» در دستنویس ل: زدریای بیکند. در ط، آ: ز رودابد شهر. در لن، لی، پ، لن<sup>۲</sup>: ز رودابل - (لن: امل) شهر، در و پس از رود جیحون. ب: ز دروازه شهر، (ل: درآورد در شهر).

۴- در دستنویس لن، لی، پ، (و نیز لن<sup>۲</sup>): روم، در ط<sup>۲</sup>: ز رودابه رو تا سرمرز تور. در «الشاهنامه، بنداری» ج ۱، ص ۹۲: شیر.

۵- ۱ / ۳۲۸ / ۱۸ - ۲۱.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه/ ۶۵

پس از چندی که «رَوُ» در می‌گذرد، افراسیاب از مرز توران به سوی ایران حرکت می‌کند و سپاهی می‌سازد که از دشت سپیجاب تا رود آب بود<sup>(۱)</sup>.  
رودابد:

نام رودابد در داستان رستم و هفت گردان، در دوره کیکاوس نیز آمده است. برفتند با یوز و بازان و مه‌د گرازنده و شاد تا رود شهد<sup>(۲)</sup> به نخجیرگاه رد افراسیاب به یک دست رودابد و رود آب دگر سو سرخس<sup>(۳)</sup> و بیابانش پیش گله گشته بر دشت آهو و میش<sup>(۴)</sup> در نامه‌های جغرافیایی از «رودابد» تا جایکه من می‌دانم، نام برده نشده است. ولی بر پایه شاهنامه به ویژه از «داستان رستم و هفت گردان» برمی‌آید که «رودابد» در نزدیکی سرخس قرار داشته است<sup>(۵)</sup>. این نام در شاهنامه ترجمه بُنداری به گونه «روزابد» آمده است<sup>(۶)</sup> و یاقوت نیز از آن به گونه «زراباد» نام برده و آن را جایگاهی در سرخس دانسته است<sup>(۷)</sup>. این نام با نام «زَراپت» یا «زَراپد» یاد شده در بندهش در خور سنجش می‌باشد. زیرا در بندهش آمده: دژ فرود در

۱-۱ / ۳۳۰ / ۴۸.

۲- برای رود شهد. بنگرید به: داستان رستم و هفت گردان.

۳- برای سرخس. بنگرید به: داستان رستم و هفت گردان.

۴- ۲ / ۱۵۵ / ۲۸ - ۳۰. در مس، لت دوم بیت دوم به گونه: «ز یک دست ریگ و ز یک دست آب» (۲ / ۱۵۸ / ۴۸۴). و در ژول مول به گونه: «به یک دست کوه و دگر رود آب» (۲ / ۳۴۹ / ۵۶۷) آمده است.

۵- در ترجمه بنداری آمده است: «و ساروا حتّی و صلوا الی وادی الشهد. و کان هناك متصید افراسیاب و من أحد جانبیه المأ و من جانبیه الآخر مدینه سرخس و بادیتها...»: «و رفتند تا رسیدند به وادی شهد که شکارگاه افراسیاب بود و از یکسوی آب و سوی دیگرش شهر سرخس و بیابانش...» (الشاهنامه، بنداری، ج ۱، ص ۱۳۰)

۶- الشاهنامه، بنداری، ج ۱، ص ۹۲.

۷- معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۳، ص ۱۳۵.

آنجاست و آن را کلاددژ خوانند و آنجا را کوه سرخس بوم گویند<sup>(۱)</sup>. این نشانی با نشانی‌های دیگر که از آن یاد شد یکسان و هماهنگ می‌باشد، بنابراین همانگونه که در شاهنامه آمده «رودابد» نزدیک سرخس بوده است. افزون بر این، در بندهش آمده که کلاد همان دژ فرود است که نام دیگر آن «دژسپید» بود که از آن در داستان رستم و سهراب نام برده شده و نیز در داستان فرود، از آن به گونه «سپیدکوه» یاد شده است.

#### شیر:

شیر نامی جغرافیایی می‌باشد که بیش از یکبار در شاهنامه یاد نشده است. متن شاهنامه نیز در یافتن جایگاه این نام یاری چندانی به ما نمی‌کند. تا جایکه نگارنده می‌داند، با دروغ باید گفت از این نام در برخی از نامه‌های جغرافیایی، به گونه‌ای گذرا یاد شده و نام مشترکی از برای چند جایگاه جغرافیایی می‌باشد. چنانکه یاقوت از «شیرکت» نام برده و آن را از قرای نخشب دانسته است<sup>(۲)</sup>. حافظ ابرو نیز بدون هیچگونه توضیحی، شیر را از توابع جام دانسته<sup>(۳)</sup> و محمد حسن خان اعتمادالسلطنه شیر را یکی از راه‌های رود آموی (جیحون) دانسته است<sup>(۴)</sup>. همیدون نام دهی از دهستان طبس مسینا در ۱۱۰ کیلومتری جنوب شرقی بیرجند می‌باشد<sup>(۵)</sup>. بنابراین تا زمانی دیگر و با پژوهش‌هایی که در آینده انجام خواهد شد، بیش از این نمی‌توان درباره این نام سخن گفت.

#### خرگاه:

- 
- ۱- بندهش ایرانی، فرننخ دادگی، ص ۷۳. بندهش هندی، ص ۸۸. بندهش ایرانی، چاپ عکس از روی نسخه شماره ۱، تهمورث دینشاه، ص ۶۷، سطر ۱.
  - ۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۸۲.
  - ۳- جغرافیای خراسان در تاریخ حافظ ابرو، ص ۲۶.
  - ۴- مرآةالبلدان، ج ۴، ص ۲۳۳۶.
  - ۵- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹، ص ۲۵۰.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه/ ۶۷

در شاهنامه فردوسی از خرگاه با دو معنا یاد شده است: نخست به معنای سرپرده و چادر بزرگ<sup>(۱)</sup>. برخی از پژوهندگان نیز با استناد به تاریخ بیهقی، معنای آن را اتاقک چوبی متحرک دانسته‌اند<sup>(۲)</sup>. خرگه کوتاه شده خرگاه می‌باشد که از آن نیز در شاهنامه یاد شده است.

همه دشت پر خرگه و خیمه گشت از انبوه آهو سراسیمه گشت<sup>(۳)</sup>  
ز لشکر هر آنکس که بد رزمساز دو بهره نیامد به خرگاه باز<sup>(۴)</sup>  
ز خرگاه وز خیمه چندانکه هست بسازید بر دشت جای نشست<sup>(۵)</sup>  
دوم: خرگاه، نامی جغرافیایی.

در شاهنامه از خرگاه به عنوان نام جغرافیایی نیز یاد شده است. جز بیتی که در داستان زو تهماسب آمده، در داستان کیتباد از خرگاه به عنوان جایگاه جغرافیایی نام برده شده است. در داستان کیتباد می‌خوانیم:

ز خرگاه تا ماوراءالنهر بر که جیحون میانچی ست اندر گذر<sup>(۶)</sup>  
در پادشاهی گشتاسپ نیز آنجا که از «رسیدن اسفندیار بر کوه به نزدیک گشتاسپ» سخن گفته شده، می‌خوانیم:

ز خرگاه تا پیش دریای چین ترا بخشم و گنج ایران زمین<sup>(۷)</sup>

۱-واژه نامک. نوشتن، ص ۱۶۰.

۲-اصطلاحات دیوانی دوره عزنوی و سلجوقی، حسن انوری، ص ۳۵

۳-۲ / ۱۰۵ / ۳۰، داستان رستم و هفت گردان، ۲ / ۱۱۵ / ۱۵۱، همان داستان.

۴-۲ / ۱۰۵ / ۳۰، داستان رستم و هفت گردان، ۲ / ۱۱۵ / ۱۵۱، همان داستان.

۵-مس ۵ / ۳۹۸ / ۲۷۵۳، جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب.

۶-۱ / ۳۵۳ / ۱۱۲

۷-شاهنامه چاپ بروخیم، ۶ / ۱۵۷۷ / ۱۳۹۹. باید افزود در این بیت در مس ۶ / ۱۵۹

/ ۳۸۶ چنین است:

ز توران زمین تا به دریای چین ترا بخشم و برم ایران زمین  
در دستنویس ق<sup>۲</sup> آمده: «ز خرگاه تا پیش دریای چین».

ادامه در صفحه بعد

ابوریحان بیرونی دانشمند ایرانی در شرح اقلیم ششم در قانون مسعودی گوید: «اردکنند، کاشغر است. طول جغرافیایی آن از مبدأ دریای محیط غربی ۹۵ درجه و ۲۵ دقیقه و عرض آن ۴۵ درجه می‌باشد»<sup>(۱)</sup>. «اردوکنند» گردانیده شده نام ایرانی «خرگاه» می‌باشد<sup>(۲)</sup>. سغدیان نیز به کاشغر، «کاشی» Kāše می‌گفتند<sup>(۳)</sup>، این نام یادآور نام «کاشی» در «کاشان» و «کاشمر» و «کاسیان» می‌باشد که به سرزمین‌های گوناگون کوچیده‌اند<sup>(۴)</sup>. کاشغر و ختن در دوران باستان جایگاه

ادامه از صفحه قبل

همیدون گفنتی است که در داستان پادشاهی کیخسرو، آنجا که از «فرستادن کیخسرو رستم را به زمین هند» سخن گفته شده، رستم می‌گوید: در زابلستان، شهری بود که تورانیان آن را گرفتند و اکنون باژ و ساو آن را به توران می‌برند. همچنین سرزمین‌های دیگری چون بهشت وجود دارد:

دهستان بسیار پر باغ و کشت	فراوان دگر مرز همچون بهشت
درو بیکران لشکر و خوراسته	جهانی است از خربی آراسته
جهان دیده دهقان گسترده نام	مر آن مرز خرگاه خواند به نام
بقتنوج و کشمیر و آن بوم و بر	ز یک نیمه بر سند دارد گذر
بپیوست با مرز توران زمین	دگر نیمه راهش سوی مرز چین

در دنباله گفتگوی کیخسرو با رستم، کیخسرو می‌گوید تا رستم سپاهی گران به فرامرز دهد

و

کد هم پهلوان است و هم نامور	بگو تا بدین کین به بندد کمر
ز کشمیر تا مرز جا دوستان	ز خرگاه تا بوم هندوستان

این بیت‌ها در هاشم شاهنامه چاپ بروخیم (ج ۳، ص ۷۸۲) نقل از شاهنامه چاپ ترنرماکان می‌باشد. در شاهنامه چاپ مسکو و چاپ ژول مول این بیت‌ها نیامده و در دستنویس فلورانس نیز دیده نشد.

۱- القانون المسعودی، ابوریحان بیرونی، ج ۲، ص ۵۷۸. (اردکنند و هورکاشغر). همچنین تقویم البلدان، ابوالفداء، ص ۵۸۵. و جاده ابریشم، علی مظاهری، ص ۱۴۸، یادداشت ۱۶۷.  
۲- سفرنامه ابودلف، دیباچه مینورسکی، ص ۲۳. تعلیقات بر حدودالعالم، مینورسکی، ص ۲۴۲.

۳- فرهنگ سغدی، دکتر بدرالزمان قریب، ص ۱۸۶.

۴- جایگاه‌های بسیاری می‌توان یافت که نام کاشی یا کاسی در آن دیده می‌شود. از ادامه در صفحه بعد

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۶۹

گروهی از مردمان ایران نژاد بود که امروز نیز نشانه‌های تاریخی بسیار، از آنان در آن سرزمین بدست می‌آید. اما از میانه سده دوم هجری و پس از آن اندک اندک به دست تیره‌ای از ترکان آلتایی افتاد. با اینهمه بنیاد مردمان شهرنشین کاشغر، هنوز از ایرانیان می‌باشد که ترک زبان شده‌اند. باید افزود که در جلگه‌های شمال کوه‌های «سایانسک» Saiansk و «مینوسینسک» Minoussinsk و آلتای علیا «پازیریک» Pasyryk تیره‌های گوناگون مردمان ایرانی نژاد جای داشتند<sup>(۱)</sup>. همچنین دیدیم که خرگاه از یک سو به چین و از سوی دیگر به هند و پیوسته به سرزمین تورانیان بوده است<sup>(۲)</sup>.

پس از چندی (زَو) در می‌گذرد. تورانیان از درگذشت زَو آگاه شده و پشنگ به افراسیاب پیام می‌دهد:

که بگذار جیحون و برکش سپاه ممان تا کسی بر نشیند به گاه  
یکی لشکری ساخت افراسیاب ز دشت سپیجاب تا رود آب<sup>(۳)</sup>  
در باره نام جیحون و سپیجاب به گزارشی کوتاه می‌پردازیم.  
جیحون :

نام جیحون در نوشته‌های فارسی با دو معنا و مفهوم به کار رفته است. یکی

ادامه از صفحه قبل

جمله: کاسکان در بیرجند، کاسمان‌کلا در بابل، کاسین در امر، کاشان در ایذه و بندرعباس، کاشگان در قزوین، کاشی در چاه‌بهار، کاشی‌کلا در بابل، کاشی‌محله در آمل، کاشیدار در گنبدکاووس. (بنگرید به: فرهنگ آبادی‌ها و مکانهای مذهبی کشور. دکتر محمد حسین بابلی یزدی، ص ۴۲۸).

۱- تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵. امپراتوری صحرانوردان، رند گروسه. ص ۱۶. سکاها، تامار تالبوت رایس، ص ۱۶ و ۳۰.

۲- باید یادآور شوم که در نقشه جغرافیایی شاهنامه و همچنین در دفتر راهنمای آن، خرگاه را با نام خرغانکت و یا خرغنکت، که یکی از توابع بخارا بود، سنجیده‌ام که درست نمی‌باشد.  
۳- ۱ / ۳۳۰ / ۴۶ و ۴۸.

رود آموی که نام باستانی آن «وِخَش» بوده و یونانیان آن را به گونه «اُکُشس» و در لاتین «اُکسوس» خوانده‌اند. امروز به یکی از شاخه‌های این رود بزرگ «وخشاب» گویند که هنوز نام باستانی خود را نگهداشته است. در دوره ساسانیان به آن «وهرُود» می‌گفتند. سرچشمه این رود در کوه‌های پامیر است که پس از طی مسافت ۲۶۲۰ کیلومتر به دریاچه خوارزم «وخش» می‌ریزد<sup>(۱)</sup>. به رود جیحون، رود بلخ یا رود کالف (کلف) و تِرمِذ و خوارزم نیز گفته‌اند<sup>(۲)</sup>.

دوم: جیحون به معنای مطلق رود می‌باشد. به گونه نام جنس و نام عام که می‌تواند اشاره به هر رودی باشد. در اینجا به چند نمونه از آن در نوشته‌های گوناگون که جیحون به معنای رود آمده اشاره می‌کنیم.

ای ساربان منزل مکن جز بر دیار یار من      تایک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن  
ربع از دلم پرخون کنم اطلال را جیحون کنم      خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن  
(امیر معزی)

که گفتت به جیحون بینداز تن      چو افتاده‌ای دست و پای بز  
(بوستان سعدی)

بدار ای فرومایه زین خشت دست      که جیحون نشاید به یک خشت بست  
(بوستان سعدی)

در زین الاخبار گردیزی می‌خوانیم: «و امیر محمود گفت: که نباید که این فتح بزرگوار را چشم رسد. از راه راست نیامد. دلیل آن راه گرفت، و به راه منصوره و ساحل جیحون، روی سوی مُلتان نهاد.»<sup>(۳)</sup> جیحون در این جمله رود «سند» می‌باشد. «و این جیحون را آب اتل خوانند و او میان خزر و سقلاب است»<sup>(۴)</sup> آب اتل همان رود «ولگا» است. «و ولایت ایشان (مجفریان) [مجارستان.

۱- برای شرح مفصل این رود بنگرید به: دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱، ص ۱۸۷ به بعد.

۲- مروج الذهب، مسعودی، ج ۱، ص ۲۲۲. التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص ۶۱.

تحدیدنهایات الاماکن، ابوریحان بیرونی، ص ۲۱. اخبارالطوال، دینوری، ص ۱۵.

۳- زین الاخبار، گردیزی، ص ۴۱۳. ۴- همان، ص ۵۸۴.



مجاریان] به دریای روم پیوسته است، که رود جیحون بر آن دریا افتد... و این دو جیحون یکی را اتل و دیگری را دوبا گویند»<sup>(۱)</sup>. «دوبا» همان رود دانوب است. راوندی نویسد: «و از خون فرعونان دریا و جیحون برآندی و چون موسی عمران خصمان را در دریا بماندی.»<sup>(۲)</sup>

رشیدالدین فضل‌الله نیز گوید: «... و از جیحون آمویه تا به اقصی بلاد مصر...»<sup>(۳)</sup>.

در جهان‌نامه نجیب بکران آمده: «خلیج قسطنطنیه که بر در این شهر می‌رود از این دریا رود به دریای روم و سبب رفتن آن آب بسیاری جیحون‌هاست که به بحر بنطس می‌آید... که از هیچ دریا جیحون بیرون نیاید که همه جیحون‌ها به سوی دریا شود و آنجا مجتمع گردد و از این دریا بدین سبب این جیحون می‌رود.»<sup>(۴)</sup> نجیب بکران در فصل نهم در ذکر جیحون‌ها گوید: «گفته آمده است که جوی بزرگ را رود خوانند و عوام رود بزرگ را جیحون گویند...»<sup>(۵)</sup> در ترجمه تاریخ یمنی نیز آمده: «در سخاوت چون جیحون بودند»<sup>(۶)</sup>.

در تاریخ جهانگشای جوینی نیز از جیحون به معنای رود، بارها یاد شده است. از جمله: «چنگیزخان بر لب جیحون روان شد.»<sup>(۷)</sup> یعنی رود «سند». «به قصبه سقنان که بر کنار جیحون به جندست نزدیک رسید»<sup>(۸)</sup> منظور رود «سیحون» می‌باشد. «اهل گرج... عنان به جانب جیحون تافتند»<sup>(۹)</sup> یعنی رود «گرج»

۱- همان، ص ۵۸۷

۲- راحة الصدور و آية السرور، ص ۲۵

۳- جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۶

۴- همان، ص ۳۴ و ۳۷ و ۴۸ و ۵۰ و ۵۱

۵- تاریخ یمنی، ص ۳۶۹

۶- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۱۰۸

۷- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۶۷

۸- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۱۶۴

در قفقاز. «بر مثال شیر غیور از جیحون عبور کرد»<sup>(۱)</sup> یعنی از رود «سند» گذشت. «چون سلطان از جیحون فناکت عبَره کرد پلی را که جهت عبور لشکر بر آب بسته بودند فرمود تا فرا آب دادند»<sup>(۲)</sup> یعنی رود گلزیون (سیحون). حافظ ابرو نیز گوید: «دلها پر خون و چشمها جیحون»<sup>(۳)</sup>.

بنابراین جیحون را نباید تنها رود آموی دانست. بلکه باید به مفهوم سخنی که پیش یا پس از این نام می‌آید بیشتر نگریم.

در شاهنامه فردوسی نیز نام جیحون با دو معنا به کار رفته است. از این رو برخی از پژوهندگان و دوستان شاهنامه نام جیحون را تنها همان رود «آموی» دانسته و در پیدا کردن مرز میان ایران و توران و به سخن دیگر سرزمین‌های ایرانی و تورانی و یا جای برخی از رخدادها دچار لغزش شده و سوای آنچه را که در شاهنامه، منظور فردوسی و یا نویسندگان خداینامه‌ها بوده است، برداشت کرده‌اند.

برای روشن‌تر شدن سخن به چند نمونه از معنای دوم جیحون در شاهنامه که اشاره به هر رودی می‌تواند باشد، بسنده می‌کنیم.

- ۱- زمین کوه تا کوه پر خون کنم      ز دشمن بیابان چو جیحون کنم<sup>(۴)</sup>
- ۲- سپاهی که هنگام ننگ و نبرد      ز جیحون بگردون بر آورد گرد<sup>(۵)</sup>
- ۳- بیابان به کردار جیحون ز خون      یکی بی سر و دیگری سرنگون<sup>(۶)</sup>
- ۴- چو آتش بریشان شبیخون کنیم      زخون روی کشور چو جیحون کنیم<sup>(۷)</sup>

۱- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۲- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۷۷.

۳- زبده‌التواریخ، ج ۲، ص ۹۰۴.

۴- مس ۲ / ۱۴۷ / ۳۱۱ (داستان هاماران). در شاهنامه خالقی ۲ / ۳۰۴ / ۹۰، این بیت

بدین گونه است: زمین کوه تا کوه پر خون کنیم      ز خون یلان رود جیحون کنیم

۵- مس ۵ / ۹۰ / ۶۷ (یازده رخ).      ۶- مس ۵ / ۲۸۲ / ۷۷۷ (جنگ بزرگ).

۷- مس ۵ / ۲۹۵ / ۱۰۱۶ (جنگ بزرگ).

### مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۷۳

- ۵- چو من برگزیدم ز جیحون برآب ز توران به چین آمد افراسیاب (۱)  
۶- نباشد گذر جز به فرمان شاه همان نیز جیحون میانجی به راه (۲)  
۷- که بستد نیارش ز بهرام شاه که جیحون میانجی ست مارابه راه (۳)  
۸- بدانگونه رفتم ز گلزیون که شد لعل گون آب جیحون ز خون (۴)  
۹- به فرمان او کوه هامون کنم بیابان ز دشمن چو جیحون کنم (۵)
- در خور یادآور است که در بیت‌های ۶ و ۷ جیحون را می‌توان به دو گونه گزارش کرد. نخست همان رود آموی، و دیگر به معنای رود.

#### سپججاب:

نام سپججاب در نوشته‌های گوناگون، به گونه اسپججاب، آسفججاب و اسپیشاب آمده است که نام آخری تازی شده اسپججاب می‌باشد.

سپججاب همان شهر «سیرام» در نوشته‌های پس از تازش اهریمنی مغول به ایران می‌باشد که در سوی راست گلزیون و در دوازده و نیم کیلومتری (هشت میلی) چمکنت (چیمکنند امروز) و در کنار رود اریس Aris (عریس = رود چاچ) که شاخه‌راست گلزیون است و تا سرزمین‌های اطراف گلزیون و ناحیه تراز (طراز) می‌رسد، قرار دارد (۶).

به گفته ابوریحان دانشمند ایرانی اسپججاب یکی از شهرهای چاچ بود که طول جغرافیایی آن ۸۹ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۴۳ درجه و ۲۰ دقیقه

۱- مس ۶ / ۲۵۸ / ۶۶۷ (رستم و اسفندیار)

۲- مس ۷ / ۳۹۷ / ۱۵۶ (بهرام گور).

۳- مس ۸ / ۱۴ / ۱۲۳ (بزدگرد دوم).

۴- مس ۸ / ۱۶۷ / ۱۹۴۰ (انوشیروان).

۵- مس ۸ / ۴۲۰ / ۱۷۱۲ (هرمزد).

۶- سرزمین‌های خلافت شرقی. ص ۵۱۵. تعلیقات بر حدود العالم، مینورسکی، ص

می‌باشد<sup>(۱)</sup>. نویسنده ناشناس حدودالعالم، اسپبجاب را سرزمینی بر سرحد ترکستان<sup>(۲)</sup> دانسته، چنانکه استخری نیز از خوارزم تا ناحیه اسپبجاب و تا سرحد فرغانه تا حدود ماوراءالنهر را ترکستان به‌شمار آورده است<sup>(۳)</sup>. از مرز بزرگ اسپبجاب تا چاچ دو منزل راه بود<sup>(۴)</sup> که ۱۳ فرسنگ می‌شود<sup>(۵)</sup> و شهری پر نعمت و فراخی بود<sup>(۶)</sup>. اما از سخن ابن عربشاه برمی‌آید که سیرام در زمان تیمور لنگ باکشتارهای او تبدیل به قریه کوچکی شده بود<sup>(۷)</sup>.

می‌دانیم که نزدیکترین رود بزرگ به سپبجاب، رود گلزیون با درازای ۲۶۶۰ کیلومتر می‌باشد. از نام باستانی این رود دقیقاً آگاهی نداریم. نیبرگ رودخانه «رَها» را همان گلزیون می‌داند<sup>(۸)</sup>.

در قانون مسعودی که در هند چاپ شده و دارای نادرستی‌های چاپی زیادی می‌باشد، نام این رود به گونه «حسرب» چاپ شده است<sup>(۹)</sup>. این نام یادآور «خشرت» در حدودالعالم می‌باشد<sup>(۱۰)</sup>.

مارکوارت این نام را «یخشرت» دانسته<sup>(۱۱)</sup> که با نام یونانی آن «یاکسارت»

۱- قانون مسعودی، ابوریحان بیرونی، ج ۲، ص ۵۷۷.

۲- حدودالعالم، ص ۱۱۷.

۳- مسالک و ممالک، استخری، ص ۲۳۹.

۴- البلدان، یعقوبی، ص ۷۱.

۵- المسالک و الممالک، ابن خردادبه، ص ۲۳.

۶- اشکالالعالم، جیهانی، ص ۱۹۲.

۷- زندگی شگفت‌آور تیمور، ترجمه عجایب‌المقدور فی اخبار تیمور، ابن عربشاه، ص

۲۱۴.

۸- دینهای ایران باستان، نیبرگ، ص ۲۵۱ و ۲۶۱ و ۳۲۳.

۹- القانون المسعودی، ابوریحان بیرونی، ج ۲، ص ۵۷۸.

۱۰- حدودالعالم، ص ۱۱۲ و ۱۱۴ و ۱۱۶.

۱۱- وهرود و ارنک، مارکوارت، ص ۶۴.

Yaxartes نزدیکی دارد و آن را «مروارید اعلا» (برگزیده) ترجمه کرده است<sup>(۱)</sup>. در نامه‌های جغرافیایی قدیم، رود گلزیون را بیشتر به نام سرزمین‌هایی خوانده‌اند که از آن سرزمین‌ها می‌گذشته مانند: رود چاچ، آب‌سر<sup>(۲)</sup>، آب فناکت<sup>(۳)</sup> و همه این رود را رود چاچ خوانند<sup>(۴)</sup>.

در شاهنامه فردوسی نام سیحون نیامده و اگر هم در برخی از دستنویس‌ها و سپس در پاره‌ای از شاهنامه‌های چاپی، نام سیحون به چشم می‌خورد، نمی‌توان بدان استوار بود. زیرا در شاهنامه چاپ مسکو تنها در دو بیت نام سیحون دیده می‌شود، آنهم در هزار بیت دقیقی در شاهنامه است که فردوسی بزرگ درباره آن فرماید: «بسی بیت ناتندرست آدمم»<sup>(۵)</sup> و این دوبار نیز مشکوک می‌نماید.

تو سیحون<sup>(۶)</sup> مینبار و جیحون<sup>(۷)</sup> بمشک

که ما را چه جیحون چه سیحون<sup>(۸)</sup> چه خشک<sup>(۹)</sup>

خود از بلخ زی زابلستان کشید بیابان گذارید و سیحون<sup>(۱۰)</sup> بدید<sup>(۱۱)</sup>  
بیت دوم در چاپ ژول مول چنین است:

- 
- ۱- آبیاری در ترکستان. بار تولد. ص ۱۱۸.
  - ۲- سر یا سیر در نام سیر دریا نامی مغولی می‌باشد.
  - ۳- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۸۳ و ۸۴ و ۱۲۶.
  - ۴- حدود العالم، ص ۴۳. همچنین بنگرید به: تقویم البلدان، ابوالفداء، ص ۸۳.
  - ۵- مس ۲ / ۱۳۶ / ۶.
  - ۶- در دستنویس ق<sup>۲</sup> ولن ولن<sup>۲</sup> ولن<sup>۳</sup>، جیحون آمده است.
  - ۷- در دستنویس ق<sup>۲</sup> ولن<sup>۳</sup>، سیحون آمده است.
  - ۸- در دستنویس ق<sup>۲</sup> ولن ولن<sup>۲</sup> ولن<sup>۳</sup>، در گنج آمده است. می‌توان مصرع دوم را با تفاوتی که در واژه‌های دیگر مصرع آمده، چنین خواند:  
که من خود گشایم در گنج خشک. یا: که ما خود گشادیم در گنج خشک.
  - ۹- مس ۲۶۴ / ۸۳ / ۶.
  - ۱۰- در دستنویس ق<sup>۲</sup>: جیحون برید.
  - ۱۱- مس ۱۰۰۰ / ۱۳۴ / ۶.

ز بلخ او سوی زابلستان کشید بیابان گذارید و جیحون برید<sup>(۱)</sup>  
و در شاهنامه چاپ بروخیم آمده:  
خود از بلخ زی زابلستان کشید به مهمانی پور دستان کشید<sup>(۲)</sup>  
دیدیم که فردوسی در شاهنامه از رود سیحون، نام نبرده است ولی از این رود  
با نام گلزریون یاد کرده است.

سپیج‌باب تا آب گلزریون ز فرمان تو کس نیاید برون<sup>(۳)</sup>  
یا:

درفشش گرفته به دست اندرون بشد تا لب آب گلزریون<sup>(۴)</sup>  
می‌دانیم که اهل ماوراءالنهر (وَرَز رود)، سیحون را گلزریون خوانند<sup>(۵)</sup>. در  
برهان قاطع نیز آمده که نام شهری از ولایات ماوراءالنهر در آن سوی شهر چاچ  
می‌باشد و نام رودخانه‌ای هم هست که این شهر را به نام آن رودخانه خوانند. و  
در یادداشت زیر همین نام به نقل از کتاب جهان‌نما نوشته شده که گلزریون نام  
دریای سیحون است<sup>(۶)</sup>.

۱- شاهنامه چاپ ژول مول ۴ / ۱۲۱۳ / ۱۰۱۴.

۲- شاهنامه چاپ بروخیم ۶ / ۱۵۵۲ / ۹۸۱.

نام سیحون در چاپ مسکو درست نمی‌باشد. زیرا هیچگاه برای رفتن از بلخ به زابلستان  
با رود گلزریون روبرو نمی‌شویم تا از آن بگذریم. از سوی دیگر نام جیحون نیز نمی‌تواند  
درست باشد. زیرا بلخ در جنوب جیحون (رود آموی) قرار دارد. در اینجا منظور از جیحون  
اشاره به رود مطلق است. شاید بتوان گمان برد که نام سیحون نیز در اینجا به معنای رود آمده  
است؟ ولی تاکنون نگارنده به چنین معنایی از برای سیحون برخورد نکرده است. همچنین  
شاید بتوان گفت لت دوم بیت «به مهمانی پور دستان کشید» درست باشد؟

۳- ۲ / ۴۰۷ / ۳۵۶.

۴- ۲ / ۴۳۹ / ۲۹۰. باید یادآور شد که در جلد سوم شاهنامه چاپ مسکو، فهرست  
اعلام، ص ۱۳، گلزریون را با رود زرافشان یکی دانسته‌اند که درست نمی‌باشد. زیرا رود  
زرافشان همان رود سفد است.

۵- نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، چاپ لیدن، ص ۲۱۷.

۶- برهان قاطع، ج ۳، ص ۱۸۲۵ - ۱۸۲۶.

اکنون بر می‌گردیم به داستان: پشنگ به افراسیاب پیام می‌دهد:  
که بگذار جیحون و برکش سپاه ممان تا کسی برنشیند به گاه  
یکی لشکری ساخت افراسیاب ز دشت سپیجاب تا رود آب  
افراسیاب نیز لشکری می‌سازد که از دشت سپیجاب تا رود آب بود. از سوی  
دیگر ایرانیان نیز از لشکرکشی تورانیان آگاه شده و به زابلستان رفته و به زال  
می‌گویند که افراسیاب:

سپاهی ز جیحون بدین سو کشید که شد آفتاب از جهان ناپدید<sup>(۱)</sup>  
با گزارشی که از نام‌های سپیجاب و جیحون و گلزیون شد، می‌توان این بهر  
از داستان را بدینگونه گزارش کرد.

پشنگ به افراسیاب می‌گوید: تا کسی بر تخت ایرانیان ننشسته، از رود  
گلزیون بگذر. افراسیاب نیز سپاهی گردآوری و بسیج کرده که از دشت سپیجاب  
تا رود گلزیون گسترده بود که در اینجا از آن به عنوان «رود آب» یاد شده است.  
نام جیحون نیز در اینجا اشاره به رود مطلق می‌باشد که در این بهر از داستان،  
اشاره به رود گلزیون است<sup>(۲)</sup>.



۲- در بیشتر شاهنامه‌های خطی و چاپی آمده است که پس از درگذشت زو تهماسپ،  
پسرش گرشاسپ بر تخت نشست و پس از نه سال پادشاهی درگذشت. این بخش از شاهنامه  
یعنی پادشاهی گرشاسپ را از آن رو که الحافی شناخته شده، در این جستار نیاوردیم. برای  
آگاهی از چگونگی الحافی بودن پادشاهی گرشاسپ در شاهنامه بنگرید به: سیمغ نشریه بنیاد  
شاهنامه فردوسی، شماره سوم آبان‌ماه ۲۵۳۵. گفتار درباره: پادشاهی گرشاسپ در شاهنامه؟  
نوشته مهدی قریب، ص ۴۵ - ۶۵. همین گفتار سپس در سال ۱۳۶۹ در کتابی با نام «بازخوانی  
شاهنامه» (تأملی در زمان و اندیشه فردوسی)، مهدی قریب، ص ۱۶۷ - ۱۹۸ به چاپ رسیده  
است. در شاهنامه چاپ خالقی نیز پادشاهی گرشاسپ، در متن نیامده و آن را الحافی  
دانسته‌اند. شاهنامه خالقی، ج ۱، ص ۳۲۹.

## بخش ششم دوره کیقباد

در دوره کیقباد، افراسیاب در جنگ با ایرانیان، شکست سختی خورده و از چنگ رستم می‌گریزد و به نزد پشنگ می‌رود. پشنگ با شنیدن سخنان افراسیاب، بر آن می‌شود تا نامه‌ای آشتی جویانه به کیقباد نویسد. وی در نامه‌اش یادآور می‌شود:

سزد گر بداریم دل هم بران      نگرديم از آیین و راه سران  
ز خرگاه<sup>(۱)</sup> تا ماوراءالنهر بر      که جیحون میانجی است اندر گذر  
بر و بوم ما بود هنگام شاه      نکردی بدین مرز ایرج نگاه  
همان بخش ایرج از ایران زمین      بداد آفریدون و کرد آفرین  
مگر رام گسردد بدین کیقباد      سر مرد بخرد نگردد ز داد  
کس از ما نبینند جیحون به خواب      وز ایران نیابند از این روی آب<sup>(۲)</sup>  
می‌دانیم که ماوراءالنهر در لغت به معنای «آن سوی رود» می‌باشد که در زبان فارسی به آن «وَرَز رود» گفته‌اند.

اسدی توسی در «لغت فرس» معنای ماوراءالنهر را «وَرَز رود» نوشته و گواهی نیز از شاهنامه فردوسی آورده است.

اگر پهلوانی ندانی زبان      وَرَز رود را ماوراءالنهر خوان<sup>(۳)</sup>  
لبت دوم این بیت را نگارنده در شاهنامه‌های چاپی موجود نیافت، اما لبت

۱- مس ۲ / ۷۰ / ۱۲۵، به جای خرگاه، «جیحون» آمده است. در دستنویس لن و قاهره مورخ ۷۴۱: جیحون. در دستنویس ل<sup>۳</sup>: ز چینست.

۲- ۱ / ۳۵۳ / ۱۱۱ - ۱۱۴ و ۱۲۳ - ۱۲۴.

۳- لغت فرس، ابو منصور احمد بن علی اسدی توسی، ص ۸۲.



نخستین آن در پادشاهی ضحاک آمده است:

اگر پهلوانی ندانی زبسان به تازی تو اروند را دجله خوان<sup>(۱)</sup>  
در گزیده شهنامه عبدالقادر بغدادی نیز همان بیت لغت فرس آورده شده  
است<sup>(۲)</sup>. همانگونه که اشاره شد، ماوراءالنهر در لغت به معنای «آنسوی رود»  
می باشد. بدون آنکه رود ویژه‌ای در نظر باشد و به سخن دیگر یکی از دو سوی  
رود. چنانکه اگر کسی در سوی راست رود باشد، سوی چپ رود برایش  
ماوراءالنهر است یا وارون آن. از این دیدگاه می توان سرزمین بلخ را نیز که در  
سوی چپ (در جنوب) رود آموی قرار دارد، ماوراءالنهر خواند، یا سرزمین  
سپجیاب را که در شمال رود گلزیون می باشد، ماوراءالنهر نامید. اما در اصطلاح  
جغرافیادانان و مسالک و ممالک نویسان و نویسندگان سده های نخستین هجری  
و پس از آن، به سرزمین های میان دو رود بزرگ گلزیون و آموی، ماوراءالنهر  
گفته می شد. حتی در پاره ای از نوشته ها، سرزمین های بیرون از سرچشمه های  
این دو رود نیز بخشی از ماوراءالنهر بشمار می آمد.

چنانکه در حدودالعالم می بینیم: حدود مشرق ماوراءالنهر تبت است و  
جنوب آن خراسان و حدود خراسان و مغرب آن غوز(غز) است و حدود خلیج و  
شمالش هم حدود خلیج است و در ترکستان است<sup>(۳)</sup>. باید افزود که حدود  
خراسان که در جنوب ماوراءالنهر قرار دارد، حدود غرچستان و گوزگانان و  
تخارستان می باشد<sup>(۴)</sup>. جیهانی نیز حدود ماوراءالنهر را از سوی مشرق، حدود  
بامیان و ختلان و هندوان و از سوی مغرب شهرهای غزان و خرلخان از حد طراز  
بر شکل کمانی تا پاراب(فاراب) و نواحی بخارا و از سوی شمال ترکان خرلخان

۱- ۲۹۴ / ۷۳ / ۱

۲- بنگرید به: معجم شاهنامه، محمدبن الرضابن محمد العلومی الطوسی، بخش  
گزیده لغت شهنامه عبدالقادر، شماره ۱۶۴۴، ص ۱۹۸.

۳- حدودالعالم، ص ۱۰۵. ۴- همان، ص ۱۰۱.

از اقصی فرغانه تا تراز (طراز) و از سوی جنوب بدخشان تا دریای خوارزم دانسته است<sup>(۱)</sup>. در مسالک و ممالک استخری و صورةالارض ابن حوقل نیز حدود ماوراءالنهر، تقریباً همان می باشد که در اشکال العالم جیهانی و حدودالعالم آمده است<sup>(۲)</sup>.

از اینکه در دوره ساسانیان و پیش از آن، به این منطقه، و زرزود و یا ماوراءالنهر چه می گفتند، گواهی در دست نیست. چنانکه در نامه پهلوی شهرستانهای ایران نیز این نام و اصطلاح دیده نمی شود<sup>(۳)</sup>.

\* \* \*

---

۱- اشکال العالم، جیهانی، ص ۱۷۷.

۲- مسالک و ممالک، استخری، ص ۲۲۶. صورةالارض، ابن حوقل، ص ۱۹۱.

۳- در نامه شهرستانهای ایران، بنا به گفتاری که در سخن آغاز این دفتر آمد و ژارودان بخشی از خراسان بشمار می رفته است.

## بخش هفتم دوره کیکاووس

دوره کیکاووس را می‌توان یکی از دوره‌های آشفته در میان مردمان سرزمین‌های ایرانی به شمار آورد. صفات ناخوشایندی که در شاهنامه درباره کیکاووس<sup>(۱)</sup> آمده، مانند: تندخویی، بلهوسی، ناهشیاری، کینه‌توزی، زن‌بارگی، پسندناپذیری، در واقع همه نشانه‌ای از ناهماهنگی‌ها و خودسری‌ها و خودکامگی‌ها و کشمکش‌ها و ... میان تیره‌های گوناگون ایرانی و نیز نبود یگانگی و یکپارچگی آنان می‌باشد. از اینرو تیره‌های گوناگون تورانی هم از این آشفتنگی‌ها بهره برده و تا جایی که می‌توانستند و در توان داشتند، به سرزمین‌های ایرانی دست درازی کرده و می‌تاختند. حتی کار به جایی رسیده بود که افراسیاب که در واقع نماد تیره‌های گوناگون تورانی می‌باشد تا خوزستان پیش آمده بود و به بهانه اینکه نیای او فریدون است، همه شهر ایران را سرای خود می‌دانست<sup>(۲)</sup>.

همچنین گنگاه پس از پیروزی ایرانیان در این دوره تورانیان را پس می‌راندند، اما پس از چندی باز می‌بینیم که تورانیان در برخی از سرزمین‌های ایرانی می‌باشند، از این رو نباید شگفت زده شد و پرسید که چگونه آنها مثلاً در نزدیکی توس و نیشابور و سرخس جای دارند.

بر پایه شاهنامه فردوسی، دوره کیکاووس را می‌توان به چند بخش، بهر کرد:

---

۱- بایسته یادآوری است که کاووس شاهنامه، یادآور دوران پادشاهی کاسیان یا کاسپان در ایران می‌باشد که زمانی بس دراز در ایران فرمانروایی داشتند. (بنگرید به: پایتخت‌های شاهنامه در دوره کیانیان و پیشدادیان، فریدون جنیدی).

۱- جنگ مازندران. ۲- جنگ هاماوران. ۳- داستان رستم و هفت گردان. ۴- رستم و سهراب. ۵- داستان سیاوش. ۶- داستان کین سیاوش. ۷- رفتن گیو به توران زمین و آوردن کیخسرو به ایران.

۱- در داستان مازندران هیچگونه سخنی از توران زمین به میان نیامده است.

۲- در داستان هاماوران چون کیکاووس در هاماوران که به نوشته ثعالبی همان جَمِیر (یمن) است<sup>(۱)</sup>، گرفتار شد، یکی از دوره‌های شوربختی ایرانیان آغاز گشت، زیرا آگهی دریند شدن کیکاووس در جهان پراکنده شد و از یکسو تورانیان به ایران تاختند و از سوی دیگر مردمانی از دشت نیزه وران<sup>(۲)</sup>.

پس از رهایی کیکاووس بدست رستم، ایرانیان با توران به نبرد برخاسته و افراسیاب نیز چون بخت خود را واژگون می‌بیند، از خوزستان که در شاهنامه از آن با نام خوزیان یاد شده به توران باز می‌گردد.

۳- داستان رستم و هفت گردان:

در این داستان سخن از دشت توران به میان می‌آید. آنجا که رستم و چند دلاور دیگر برای نخچیر می‌روند.

بر آن دشت تسوران شکاری کنیم که اندر جهان یادگاری کنیم<sup>(۳)</sup>  
آنها از ریوند نیشابور به سوی دشت توران می‌روند.

---

۱- ثعالبی نویسد: «حرکت او (کیکاووس) با لشکریانش از بلخ به یمن بود تا بر شاهش دست یابد که او را به زبان پارسی شاه هاماوران (هاماوران) گویند، یعنی ملک جَمِیر و به نازی ذوالاذعاربن ذی المناربن الرایش نام داشت.» (تاریخ ثعالبی، - غر اخبار ملوک الفرس و سیرهم - ج ۱، ص ۱۰۵. و شاهنامه ثعالبی، ص ۶۹.

۲- ۲ / ۸۰ / ۱۸۳. (دشت جنوب غربی ایران که عربستان را نیز دربرمی‌گرفت).

۳- ۲ / ۱۰۴ / ۲۴.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۸۳

به جایی کجا نام او بُد نوند بدوی اندرون کاخهای بلند  
کجا آذر بُرز بر زین کنون بدانجا فروزد همی رهنمون<sup>(۱)</sup>  
نام «نوند» در شاهنامه تصحیف شده «ریوند» است. ریوند یکی از شهرهای  
پراوازه نیشابور یا ابرشهر بود و گونه دیگر این نام «ریبد» می‌باشد<sup>(۲)</sup>. رستم و  
همراهانش:

برفتند با یوز و با زان و مَهْد گرازنده و شاد تا رود شَهْد  
به نخچیرگاه رَد افراسیاب به یک دست رودابد و رود آب  
دگر سو سرخس و بیابانش پیش گله گشته بر دشت آهو و میش<sup>(۳)</sup>  
هنگامی که رستم و دیگر یلان، در آنجا به شکار و شادخواری سرگرم بودند،  
افراسیاب از آمدن آنان به آن سرزمین آگهی یافته و به امید آنکه آن هفت یل را به  
چنگ آورد، با سی هزار شمشیرزن جنگجو از راه بیابان به سوی آنان می‌تازد. در  
نبردی که میان رستم و همراهانش با تورانیان درمی‌گیرد، افراسیاب و سپاهانش  
شکست خورده و گریزان می‌شوند. هفت یل نیز در آن دشت، دو هفته مانده و  
سپس به درگاه کیکاووس می‌روند.

در سه بیت یاد شده، نام سه جایگه جغرافیایی آمده است: رود شَهْد، رودابد  
و سرخس که در اینجا به رود شَهْد و سرخس می‌پردازیم<sup>(۴)</sup>.

### رود شَهْد:

جز بیت یاد شده از رود شَهْد، در بخشهای دیگر شاهنامه چون: هاماوران،  
کاموس‌کشانی و یزدگرد یکم از شَهْد نام برده شده است.

همچنانکه از فرموده فردوسی توسی بزرگ برمی‌آید، این رود در نزدیکی

۱- ۲ / ۱۰۴ / ۹ - ۱۰.

۲- بنگرید به: بخش کبخسرو جنگ یازده رخ.

۳- ۲ / ۱۰۵ / ۲۸ - ۳۰.

۴- درباره رودابد بنگرید به: بخش زُو تهماسپ در این جستار.

سرخس قرار داشت. از سوی دیگر می‌دانیم تنها رودی که از میان سرخس و ابیورد می‌گذرد، به گفته ابن رُسته هریرود می‌باشد. وی در این باره گوید: «رودی که هرات را سیراب می‌کند، پس از خارج شدن از شهر هرات به فوشنج می‌رسد. سپس از آنجا به سوی روستاهای آن می‌رود و در آنجا همین بخش از رود به نهرهایی تقسیم گردیده که «خشک رود» نامیده می‌شود. بر خشک رود پلی بزرگ بسته‌اند و این نهر مسیر خود را طی می‌کند تا به موضعی که به آن الأجمه (=بیشه. سرزمین پردرخت) گفته می‌شود که میان سرخس و ابیورد واقع شده، می‌رسد و در آن چراگاه و مزارع فراوانیست که سلطان از آنها ده یک می‌گیرد.»<sup>(۱)</sup>

مارکوارت رود تجن یا هریرود را با رود شَهد شاهنامه یکی دانسته که همان «سند» یاد شده در بندهش است<sup>(۲)</sup>.

یاقوت نیز از «سند» در نزدیک شهر ابیورد و یکی از قرای شهر نسا از شهرهای خراسان نام برده است<sup>(۳)</sup>. بنابراین سند همان شَهد شاهنامه که بخش پایین هریرود از جایگاه برخورد باکاسک رود (کشف رود) که به آن رود سرخس نیز گویند، می‌باشد<sup>(۴)</sup>.

سرخس:

سرخس در سوی راست هریرود و در میان بیابان قرار دارد. شهر سرخس در زمان حافظ ابرو (سده نهم هجری) دارای دیوار محکم و قدیمی بوده است. آب این شهر به وسیله «خشک رود»<sup>(۵)</sup> تأمین می‌شده که از میان بازار می‌گذشته و

۱-الإعلاق النفیسه، ابن رسته، ص ۲۰۲.

۲-وهرود و ارنک، مارکوارت، مقدمه، ص ۴.

۳-معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۳، ص ۲۶۷.

۴-وهرود و ارنک، ص ۹. تعلیقات بر حدود العالم، مینورسکی، ص ۲۹۸.

۵-همان خشک رود یاد شده در إعلاق النفیسه، ص ۲۰۲، که از آن در گزارش رود شَهد

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه/ ۸۵

یکی از شاخه‌های هریرود می‌باشد که به هنگام آب‌خیز، در آن رود آب رَوَد و جایی باکشت و برز بوده است.

سرخس میان مرو و نیشابور قرار دارد و از نیشابور تا سرخس شش منزل و از سرخس تا مرو پنج منزل راه بوده است<sup>(۱)</sup>.

ایز دور خاراکسی از سرخس به گونه «سیروک» Sirôc نام برده و اعتماد السلطنه نیز نام کهن سرخس را «ساریگا» نوشته است<sup>(۲)</sup>.

بطور کلی در شاهنامه فردوسی، همه مردمان بیابانگرد کوچنده و تاراجگر شمال رود گلزریون و شرق آن، همچنین مردمان سرزمین میان دریاچه خوارزم (وخش) و دریای مازندران، تورانی خوانده شده‌اند و همانگونه که گفتیم نماد همه آنها با نام افراسیاب شناخته می‌شود. از سوی دیگر سرزمین‌های میان دریاچه خوارزم و دریای مازندران، تقریباً در میان مدار ۵۰ درجه و ۶۰ درجه طول شرقی از مبدأ گرینویچ قرار دارد و جنوب آن تا «دهستان» و پایین‌تر از آن کشیده شده است، از روزگاران بسیار دور جایگاه تیره‌های گوناگون ایرانی بود. یکی از این تیره‌های ایرانی «ماساگت» یا «ماساژت» نام داشت که در کرانه دریای خوارزم و آن سوی گلزریون می‌زیستند یعنی آن سوی سغد (سغدیانه) و خوارزم<sup>(۳)</sup>، ولی پیداست، سرزمینی که سپس‌تر به آن کوچیده و در آن ماندگار شدند، در روزگار هرودوت بخش شمالی دریاچه خوارزم تا دریای مازندران و بخش بیابانی میان دریاچه خوارزم و رود آموی و دریای مازندران بود.

---

ادامه از صفحه قبل

یاد شد، می‌باشد.

۱- حدود العالم، ص ۹۳. اشکال العالم، جیهانی، ص ۱۶۹ و ۱۷۳. جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، ص ۴۸.

۲- دُرُراتبجان فی تاریخ بنی اشکان، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، ص ۸۱۷.

۳- ایران باستان، پرنیا، ج ۱، ص ۴۴۷. دینهای ایران باستان، نیرگ، ص ۲۵۳.

به گفته هرودوت این مردمان، جامه و شیوه زندگی‌شان همانند سکاییان بود. سواره و پیاده می‌جنگیدند و ابزار جنگی آنان تیر و کمان و نیزه و تبر می‌بود. استرابون و پلینیوس بزرگ و گزنفون نیز از سرزمین ماساگت‌یان در همین منطقه یاد کرده‌اند، یعنی در بیابان خوارزم.

نیبرگ از قول مارکوارت گوید که تورانیان نیز در همان سرزمینی جای داشتند که ماساگت‌یان، بومی آنجا شناخته می‌شد (شمال گلزریون و دریاچه خوارزم) و همه نشانی‌ها ما را متوجه این جهت می‌کند که تیره آریاییان (ایرانیان)، تورانیان و سئیریمان (سارومات = سلمیان، سرمیان) را چنین باید اندر یافت که تورانیان و سلمیان هر دو نماینده سکاییان می‌باشند به گونه‌ای که تورانیان نماینده سکاییان شرقی و سئیریم (سلمیان) نماینده سکاییان غربی می‌باشند<sup>(۱)</sup>. چنانکه استاد روانشاد پوردادود نیز نوشته‌اند که اگر سکاییان و یا اسکیت را نام دیگری از برای قوم توران بدانیم، به خطا نرفته‌ایم<sup>(۲)</sup>. با اینهمه باید یادآور شد که همه تیره‌ها و قبیله‌های سکایی خود را «آریا» Arya می‌خواندند<sup>(۳)</sup>.

#### ۴- رستم و سهراب:

همه آشنایان با شاهنامه فردوسی با داستان رستم و سهراب و رویدادهای آن آشنایی دارند. در این داستان روشن نیست که رستم از کجا حرکت کرده و ساز نخچیر می‌کند، تا به نزدیک توران می‌رسد.

چون نزدیکی مرز توران رسید بیابان سراسر پر از گور دید<sup>(۴)</sup> در این بیابان است که رخس، اسب رستم ربوده می‌شود. رستم نیز در پی اسب خود به سمندگان می‌رود.

۱- دینهای ایران باستان، نیبرگ، ص ۲۵۳.

۲- یسنا، پوردادود، ج ۱، ص ۶۰.

۳- تاریخ ماد، دیاکونف، ص ۵۳۲.

۴- ۱۱۹ / ۲ - ۱۰.



غمی گشت چون بارگی را نیافت سراسیمه سوی سمنگان شتافت<sup>(۱)</sup> در دنباله داستان آمده است: پس از چندی سهراب در بیرون دژ سپید یا سپیددژ که همان دژ کلات است با هجیر و گردآفرید می‌جنگد. دزی بود که ش خواندندی سپید بدان دز بد ایرانیان را امید<sup>(۲)</sup> سمنگان شهری میان کوه و در جنوب شرقی بلخ قرار دارد. این شهر یکی از ناحیه‌های تخارستان بود<sup>(۳)</sup>. بگفته ابوریحان دانشمند بزرگ ایرانی در طول شرقی ۹۲ درجه و ۱۰ دقیقه و عرض ۳۶ درجه شمالی قرار دارد<sup>(۴)</sup>. بر پایه آنچه در شاهنامه آمده است: سمنگان در میان ایران و توران بوده است. برخی از پژوهندگان خیبک یا هیبک کنونی در جنوب شهر خلم را همان سمنگان دانسته‌اند<sup>(۵)</sup>.

#### ۵- داستان سیاوش:

در آغاز داستان سیاوش، از دشتی به نام «دشت دغو» یاد شده که در نزدیک مرز توران بود.

به نخچیر گوران به دشت دغوی همان باز و یوزان نخچیر جوی<sup>(۶)</sup> در این دشت بود که توس و گودرز و گیو، مادر سیاوش را - نامش را نمی‌دانیم - که از خویشان گرسیوز و پروزش به فریدون می‌کشید، پیدا می‌کنند. از این دشت در پایان داستان یازده رخ نیز دوبار نام برده شده است. بدینگونه که پس از کشته شدن پیران، لَهاک و فرشیدورد، دو تن از برادران پیران، برای آنکه جان بدر برند، به سوی بیابان می‌روند و در راه تنی چند از ایرانیان را می‌کشند.

۱- ۲۳ / ۱۲۰ / ۲-۱

۲- حدود العالم، ص ۹۹ و ۲۸. صورة الارض، ابن حوقل، ص ۱۸۱.

۳- القانون المسعودی، ابوریحان بیرونی، ج ۲، ص ۵۷۲.

۴- ترکستان نامه. بارتولد، ج ۱، ص ۱۷۳. سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۵۳.

۵- ۲۱ / ۲۰۳ / ۲-۶. در مس ۲۲ / ۷ / ۳.

ایرانیان آگاه شده و گُستَهَم در پی آنان روانه می‌شود. از سوی دیگر لشکری که افراسیاب برای یاری رسانیدن به پیران فرستاده بود، سر می‌رسد. به یاری همه جنگجو آمدند چو نزدیک دشت دغو آمدند<sup>(۱)</sup> لشکر افراسیاب در آنجا می‌شنوند که پیران کشته شده است، بنابراین همگی باز می‌گردند تا افراسیاب را از کشته شدن پیران آگاه کنند. همیدون بیژن نیز می‌شنود که گسته‌م به آورد فرشیدورد و لَهَاک رفته است. پس: گمانی چنان برد بیژن که او چو تنگ اندر آید بدشت دغو نباید که لَهَاک و فرشیدورد برآرند ازو خاک روز نبرد<sup>(۲)</sup> از اینرو بیژن برای یاری به گُستَهَم می‌شتابد.

این نام در دستنویس‌های گوناگون شاهنامه، دغو، رعوی، دعوی و رغوی آمده است. همچنین در نوشته‌های دیگر تا جایی که نگارنده می‌داند، از این جایگاه نامی برده نشده و نمی‌دانیم در کجا بوده است. تنها می‌توان گمان برد که در دشت‌های میان سرخس و باورد و دهستان، قرار داشته است؟ در دنباله داستان سیاوش می‌خوانیم: افراسیاب به ایران زمین لشکرکشی می‌کند و سیاوش به همراه رستم برای پیکار با افراسیاب از «هَری» (هرات) به راه می‌افتد.

ز هر سو که بد نامور لشکری بخواند و بیامد به شهر هَری<sup>(۳)</sup> آنگاه از «هَری» به سوی تالقان و مرو رود و سپس تا نزدیک بلخ می‌روند. سوی تالقان آمد و مرو رود سپهرش همی داد گفتی درود و زان پس بیامد به نزدیک بلخ نیازد کس را به گفتار تلخ<sup>(۴)</sup> در دو جنگ گران که در کنار دروازه‌های بلخ میان دو سپاه روی می‌دهد،

تورانیان شکست خورده و گریزان از رود آموی گذشته و به سفد نزد افراسیاب می‌روند. سیاوش نیز وارد شهر بلخ می‌شود و تا رود آموی به دست ایرانیان می‌افتد. چنانکه در نامه‌ای سیاوش برای کیکاووس می‌نویسد:

کنون تا به جیحون سپاه منست جهان زیر فرّ کلاه منست<sup>(۱)</sup>  
از سوی دیگر افراسیاب خوابی می‌بیند و از آن خواب سخت به هراس  
میفتد. افراسیاب پس از شنیدن سخن خوابگزاران بر آن می‌شود که با ایرانیان  
آشتی کند. پس گرسیوز را برای آشتی به نزد سیاوش و رستم می‌فرستد. یکی از  
پیشنادهای این پیمان که افراسیاب کرد، چنین بود:

زمین تا لب رود جیحون مراست بسه سفدیم و ایسن پادشاهی جداست  
همانست کز تور و سلم دلیر ز بر شسد جهان، آن کجا بود زیر  
از ایرج که بر بی‌گنه کشته شد ز مغز بزرگان خرد گشته شد  
ز توران به ایران جدایی نبود که با جنگ و کین آشنایی نبود<sup>(۲)</sup>  
دو نکته در اینجا بایسته نگرش است:

۱- اینکه میان ایران و توران جدایی نبود، اشاره به یکی بودن نژاد و تخمه  
ایرانیان و تورانیان پیش از سه بهر شدن آریاییان (ایرانیان) در دوره فریدون  
می‌باشد. که می‌توان بر این گمان بود که این پیوند چندان نیز دچار گسستگی  
نشده بود. چنانکه در اوستا می‌بینیم که به فروهر مردان و زنان نیک تورانی نیز  
درود فرستاده شده است<sup>(۳)</sup>. و با نگرش به نام‌های تورانیان در اوستا، ایرانی بودن  
آنان به نیکی روشن است. و همانگونه که در پیش گفته شد، سکاییان خود را  
آریایی و بسخن دیگر ایرانی می‌دانستند. و می‌دانیم که تورانیان همان سکاییان  
شرقی بودند.

۲- سخن افراسیاب در این نامه، ما را به یاد همان خواسته‌های پشنگ به هنگام شکست از ایرانیان و فرار افراسیاب به توران در دوره کیقباد می‌اندازد. افزون بر این آگاهییم که از زمان کشته شدن ایرج جنگ و کین میان ایران و توران آغاز شد، از این رو آنچه که افراسیاب در اینجا گفته، وارون آن چیز است که رخ داده بوده است. شاید بتوان گمان برد که افراسیاب با وارونه نشان دادن رویدادها در درازنای زمان خواسته تا خود را آشتی‌جو و مهربان بنماید، در حالیکه این آشتی‌جویی او از ترس و بیم بود و بیشتر جنبه سیاسی داشت نه جنبه اخلاقی. همچنین افراسیاب می‌خواست بدینگونه سرزمین‌هایی را که در دوران آشتی‌جویی کیکاووس بدست آورده بود، همچنان در دست داشته باشد.

از سوی دیگر می‌توان بر این گمان بود که گروهی از کوچندگان تورانی به کشاورزی روی آورده و دست از بیابانگردی برداشته بودند و می‌خواستند در آن سرزمین برجای بمانند و گروهی نیز همچنان در پی بیابانگردی و کوچندگی خود بودند و می‌خواستند در آن منطقه، نفوذ داشته باشند تا از دسترنج کشاورزان بهره‌برند ولی این پیشنهاد پذیرفته نمی‌شود، زیرا خواهیم دید، هنگامی که پیمان آشتی بسته می‌شود، تورانیان تا آن سوی رود گلزیون را به ایرانیان وا می‌گذارند. حتی از ماوراءالنهر ادعایی پشنگ در دوره کیقباد - اگر ماوراءالنهر را تنها سرزمین‌های میان دو رود گلزیون و آموی بدانیم - نیز به ایرانیان می‌دهند و خود از آن سرزمین‌ها بیرون می‌روند.

گرسبوز به نمایندگی از سوی افراسیاب به نزد سیاوش و رستم می‌آید. رستم چون به تورانیان بدگمان بود، از تورانیان می‌خواهد که سد جنگجو را که به نام می‌شناخت و پیوند خونی با افراسیاب داشتند، به‌گروگان نزد ایرانیان فرستد. تورانیان خواسته رستم را می‌پذیرند و سرانجام پیمان آشتی میان ایران و توران بسته می‌شود. گرسبوز نیز:

بخارا و سغد و سمرقند و چاچ<sup>(۱)</sup> سپنجاب و آن کشور و تخت عاج  
تهی کرد و شد با سپه سوی کنگ بهانه نخست و فریب و درنگ<sup>(۲)</sup>  
و این گفتار نشان می‌دهد که تا شهر چاچ و سپنجاب از سرزمین‌های ایرانی  
بشمار می‌رفته است.

پس از این آشتی، کینه جویی و بداندیشی و بی‌خردی کیکاووس، سبب  
می‌شود تا سیاووش از ایران به توران زمین و نزد افراسیاب رود. سرانجام نیز در  
آنجا بی‌گناه کشته و خون پاکش بر زمین می‌ریزد.

راهی که سیاووش برای رفتن به توران زمین پیمود:

سیاووش ناچار می‌شود به توران زمین رود. به فرموده فردوسی در شاهنامه،  
وی پس از گذشتن از دریای آموی به «ترمذ» و آنگاه به «چاچ» و سرانجام به  
«قجقارباشی» می‌رود.

سیاووش لشکر به جیحون کشید از آب دو دیده زُخْش ناپدید  
چو آمد به ترمذ درون، بام و کوی بسان بهاران بد از رنگ و بسوی  
چنین هم همه شهرها تا به چاچ توگفتی عروسی ست با طوق و تاج  
به هر منزلی ساخته خوردنی خورش‌ها و گسترده گسترده  
چنین تا به قجقار باشی براند فرود آمد آنجا و چندی بماند<sup>(۳)</sup>  
سیاووش در نزدیکی قجقارباشی درنگ می‌کند تا پیران و یسه، سپهدار توران  
به پذیره او آید.

پس از آمدن پیران، آن دو با همراهانشان به درون شهر قجقارباشی می‌روند.  
به قجقارباشی فرود آمدند نشستند و یک باره دم برزدند<sup>(۴)</sup>

۱- درباره چاچ و کنگ، در جای خود سخن خواهیم گفت.

۲-۳ / ۲۸۲ / ۱۲۱۶ - ۱۲۲۰.

۲-۲ / ۲۶۰ / ۸۷۷ - ۸۷۸.

۲-۴ / ۲۸۴ / ۱۲۵۰.

آنها در آنجا چندی می مانند و سپس به بهشت کنگ، جایگاه افراسیاب، می روند.

چنین تا رسیدند به بهشت کنگ که آن بود خرم سرای درنگ پیاده به کوی آمد افراسیاب از ایوان میان بسته و پرشتاب<sup>(۱)</sup> بایسته است در اینجا به گزارش چند نام جغرافیایی پردازیم.

#### ترمذ:

ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ ایرانی ترمذ را در اقلیم چهارم و از نواحی «شط جیحون» آورده و طول جغرافیایی آن را ۹۱ درجه و ۱۵ دقیقه و عرض آنرا ۳۶ درجه و ۳۵ دقیقه نوشته است<sup>(۲)</sup>. به گفته نویسنده ناشناس حدودالعالم، ترمذ بر لب رود آموی و بارگه ختلان و چغانیان بوده است<sup>(۳)</sup>. ترمذ نخستین شهر بالای رودخانه بود. ترمذ در دوره مغولان، بدست چنگیز خونخوار ویران شد و پس از آن شهر جدید در دو میلی رود آموی ساخته شد. همچنین در نزدیک مصب رود سرخان، دژ نیرومند ترمذ بر پا بوده است<sup>(۴)</sup>. امروز این شهر یکی از شهرهای جمهوری ازبکستان امروزی می باشد.

#### چاچ:

ابو ریحان در القانون المسعودی از وادی چاچ نام برده که در بالای رود «خشرت» (در متن چاپی حسرت) قرار داشته و همیدون گوید که بنکث قصبه چاچ است که به ترکی «تاش کند» (در متن چاپی تاس کند) و به یونانی «برج سنگی» (برج الحجاره) گویند. طول جغرافیایی بنکث ۸۹ درجه و ۱۰ دقیقه و

۱- ۲۸۶ / ۲۷۹ - ۱۲۸۰.

۲- قانون مسعودی، ابوریحان بیرونی، ص ۵۷۲.

۳- حدودالعالم، ص ۱۰۹.

۴- سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۴۳۰. ترکستان نامه، بارتولد، ج ۱، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۹۳

عرض آن ۴۲ درجه و ۳۰ دقیقه می‌باشد<sup>(۱)</sup>. چاچ یکی از بزرگترین شهرهای آنسوی رود گلزیون بوده و امروز به ویرانه‌های آن که بر سر تپه‌ای قرار دارد «تاشکند کهنه» یا «اسکی تاشکند» یعنی تاشکند قدیم گویند<sup>(۲)</sup>. ناحیه‌های ایلاق و چاچ در شمال شرقی اسروشنه قرار داشته و منظور از ایلاق همان درّه رود آنگر (آهنگران) است و چاچ به درّه رود پرک (در شاهنامه فردوسی بَرک<sup>(۳)</sup>) یا چرچیک که دو سرچشمه داشته، گفته می‌شده است<sup>(۴)</sup>. از چاچ در نوشته‌های چینی به گونه «چژشی» یاد شده است<sup>(۵)</sup>.

### قجقارباشی:

این نام در دستنویس‌های گوناگون شاهنامه و شاهنامه‌های چاپی به گونه‌های دیگر نیز آمده است. مانند: قفچاق تاشی، قحقار باشی، قجقار باشی، قبقاق، قجقار، قجقار، قخقار، قنجار، قغفور، قهقار جاحی و قحقار. از این نام در بخشهای دیگر شاهنامه نیز یاد شده است.

سوی مرز قجقار باشی براند سران را ز لشکر سراسر بخواند<sup>(۶)</sup>  
بگستهم نوذر سپرد آن زمین ز قجقار تا پیش دریای چین<sup>(۷)</sup>

۱- قانون مسعودی. ابرریحان بیرونی، ج ۲، ص ۵۷۵ و ۵۷۶. تحقیق مانلیند. ابرریحان بیرونی، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲- بنگرید به صورۃ الارض، ابن حوقل، حواشی مترجم، ص ۳۱۶. سفرنامه ترکستان (ماوراءالنهر)، دکتر پاشینو، ص ۱۷۶.

۳- مس ۱۰۰ / ۱۲ / ۸. این نام در شاهنامه بنداری نیز برک آمده است. (الشاهنامه، الفتح بن علی بنداری، ج ۲، ص ۱۰۹) و نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی. حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)، دفتر راهنمای نقشه، ص ۱۶.

۴- ترکستان نامه، بارتولد، ج ۱، ص ۳۷۹.

۵- آبیاری در ترکستان، بارتولد، ص ۲۱۶.

۶- ۲ / ۴۱۰ / ۳۹۸ (داستان کین سیاوخش)

۷- مس ۵ / ۳۶۰ / ۲۱۲۰. (جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب)

سپه را ز قجقار باشی برانند به چین و ختن نامداری نماند<sup>(۱)</sup>  
 بپرداخت سغد و سمرقند و چاچ به قجقار باشی فرستاد تاج<sup>(۲)</sup>  
 ز قجقار باشی بیامد دمان نجست ایچ گونه بره بر زمان<sup>(۳)</sup>  
 این نام در شاهنامه چاپ بروخیم بگونه قاچار باشی آمده است.

چنین تا به قاچار باشی برانند فرود آمد آنجا و چندی برانند<sup>(۴)</sup>  
 در لغت‌نامه دهخدا، قاچار باشی را محلی در کنار رود آموی نوشته‌اند، که  
 درست نمی‌نماید. همچنین یکی از پژوهندگان بر این گمان است که قجقار  
 باشی، شاید قاچار باشی باشد که این نیز شاید نام اصلی «کاشغر باشی» بوده  
 است<sup>(۵)</sup>. یکی دیگر از پژوهندگان نیز بر این اندیشه است که قاچار باشی شاید  
 همان «قصرباس» بوده که در محل «آئولیه‌آتا»ی امروزی قرار داشته است<sup>(۶)</sup>.

روانشاد علی مظاهری با تطبیق سفرنامه خواجه غیاث الدین نقاش و القانون  
 المسعودی ابوریحان بیرونی احتمال داده است که «آت باشی» و «قجقار باشی»  
 شاید برابر نام «قانچیغ لیق» و «ایگی زلیک» یاد شده در سفرنامه سید عزت الله  
 در آسیای مرکزی می‌باشد. (این سفرنامه مربوط به سالهای ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸  
 هجری قمری (۱۸۱۲ - ۱۸۱۳ م) است، و در کتابخانه ملی پاریس نگهداری  
 می‌شود<sup>(۷)</sup>). قجقارباشی بر پایه نوشته ابوریحان بیرونی دانشمند ایرانی از  
 نواحی ترک و با طول جغرافیایی ۹۲ درجه و عرض جغرافیایی ۴۶ درجه و ۳۰

۱- مس ۸ / ۱۵۸ / ۱۷۶۸. (پادشاهی انوشیروان. رزم خاقان چین با هیتالیان)

۲- مس ۸ / ۱۸۵ / ۲۲۵۶. (همان داستان)

۳- مس ۹ / ۳۷۵ / ۷۸۴. (بزدگرد سوم)

۴- شاهنامه چاپ بروخیم. ۳ / ۵۹۲ / ۱۲۷۸.

۵- ایران و توران در روزگار ساسانیان، عنایت الله رضا، ص ۱۹۹، یادداشت ۲۵.

۶- گزیده مقالات تحقیقی، بارتولد، ص ۲۰۸ و ۲۱۰. آئولیه‌آتا همان طراز می‌باشد که

به گونه تالاس هم امروزه می‌نویسند.

۷- جاده ابریشم، علی مظاهری، ج ۱، ص ۱۴۸.



دقیقه بوده است<sup>(۱)</sup>.

با نگرش به نقشه‌های جغرافیایی موجود، دریاچه «ایسی کول» تقریباً در میان دو مدار شرقی ۷۶ درجه و ۷۸ درجه طول شرقی از مبدأ گرینویچ قرار گرفته است. با توجه به مبدأ طول جغرافیایی دریای محیط غربی، ایسی کول در میان طول شرقی ۹۶ درجه و ۹۸ درجه می‌باشد. این دریاچه امروزه در کشور قرقیزستان و در جنوب «آلماتا» قرار دارد.

از سوی دیگر با نگاه به طول و عرض جغرافیایی که ابوریحان بیرونی در القانون المسعودی از قجغارباشی و شهرهای نزدیک به آن داده است، درمی‌یابیم که قجغار باشی در سوی جنوب غربی ایسی کول و «پرسخان»<sup>(۲)</sup> قرار داشته است. زیرا پرسخان به گفته ابوریحان نزدیک به ایسی کول و در طول ۹۳ درجه و عرض ۴۶ درجه و ۳۰ دقیقه می‌باشد. از این رو قجغار باشی به فاصله ۱۰ دقیقه عرض جغرافیایی، در جنوب غربی پرسخان است و همیدون با فاصله یک درجه و ۲۰ دقیقه عرض جغرافیایی در شمال «آت باشی» قرار دارد. نیز یک درجه و ۳۰ دقیقه طول در مشرق «بلاساغون» و در شمال شرقی آن می‌باشد. و باز افزون بر این، قجغار باشی با ۲۰ دقیقه طول جغرافیایی در غرب و ۲ درجه و ۴۰ دقیقه عرض در شمال «اوزگند» جای دارد<sup>(۳)</sup>.

بایسته یاد آوریم که در یک نگاره جغرافیایی تاجیکستان و قرقیزستان (خرخیزستان) از جایگاهی بنام کُچکارک kockorka یاد شده که در مغرب ایسی

۱- القانون المسعودی، ابوریحان بیرونی، ج ۲، ص ۵۷۸.

۲- درباره پرسخان در جای خود سخن گفته خواهد شد.

۳- آت باشی: ۹۳ درجه و ۱۰ دقیقه طول و ۴۵ درجه عرض.

بلاساغون: ۹۱ درجه و ۳۰ دقیقه طول و ۴۷ درجه و ۴۰ دقیقه عرض.

اوزگند: ۹۲ درجه و ۵۰ دقیقه طول و ۴۴ درجه عرض.

(القانون المسعودی، ابوریحان بیرونی، ج ۲، ص ۵۷۸.)

کول و در طول جغرافیایی ۷۵ درجه ۵۰ دقیقه غربی می‌باشد. گمان می‌رود که این نام در خور سنجش با نام قجفارباشی، باشد.<sup>(۱)</sup>

همانگونه که پیش از این آمد، سیاوش با پیران در قجفار باشی فرود آمدند و پس از چندی به نزد افراسیاب که جایگاهش در «بهشت کنگ» بود می‌روند. نام دیگر بهشت کنگ، «کنگدز افراسیاب» می‌باشد. در اینجا است که افراسیاب به سیاوش می‌گوید:

کنون شهر توران تو را بنده‌اند همه دل به مهر تو آگنده‌اند<sup>(۲)</sup>  
به نیکی روشن است که سیاوش بیرون از گسترده ایران زمین و آن سوی رود گلزیون و وَرز رود (ماوراءالنهر) بوده است. و نیز روشنگر این سخن است که تورانیان در آنسوی وَرز رود قرار داشتند. زیرا از بیت‌هایی که نام قجفار باشی در آنها آمده و همچنین زمینه داستان، می‌توان گفت که قجفار باشی در نزدیکی کنگ افراسیاب بوده و به سخن دیگر کنگ افراسیاب پایتخت افراسیاب و قجفار باشی پس از کنگ افراسیاب، مهمترین پایگاه وی به شمار می‌رفته است.  
تا پایان کشته شدن سیاوش و زاده شدن کیخسرو، جز نام کنگ دز و سیاوخش کرد نام دیگری که در پیوند با جستار ما باشد، در شاهنامه تیامده است.

در اینجا باید اشاره کرد، بر پایه شاهنامه بر خلاف آنچه که تاکنون، دیگران گفته و نوشته‌اند، «سیاوخش کرد» و «کنگ دژ» سیاوش و بهشت کنگ در وَرز رود قرار نداشته، بلکه بیرون از مرزهای ایران بوده است. گفتنی است که بهشت کنگ و کنگ دژ سیاوش دو جایگاه دور از یکدیگر بودند، اما از آن جا که در دستنویس‌های شاهنامه و بدنبال آن در برخی از شاهنامه‌های چاپی، پاره‌ای از

۱- بنگرید به: اطلس جغرافیایی. چاپ مسکو، ۱۹۵۵، ص ۱۴۲.

عنوان‌ها، بدون توجه به زمینه داستان و مفهوم آن، نادرست نوشته شده است، از این‌رو برای برخی این گمان پدید آمده که کنگ دژ سیاوش و بهشت کنگ که همان کنگدز افراسیاب باشد، یکی بوده است. حتی در پاره‌ای از نوشته‌ها نیز دیده شده که سیاوش گرد را هم با کنگ دژ یکی دانسته‌اند<sup>(۱)</sup>.

#### ۶- داستان کین سیاوش:

ایرانیان از کشته شدن سیاوش آگاه می‌شوند، مویه و فغان سراسر ایران زمین را فرا می‌گیرد. رستم با یلان و سپاهیان خود، به خونخواهی سیاوش بر می‌خیزد و به سوی توران می‌رود.

فرامرز پسر رستم پیشرو سپاه بود. آنان از رود گلزیون گذشته و به مرز توران می‌رسند.

ورازاد شاه سپیجاب بود میان گوان در خوشاب بود<sup>(۲)</sup> پیش از این دیدیم که سپیجاب در آن سوی گلزیون و در بالای چاچ قرار داشت. در این نبرد ورازاد شاه سپیجاب، بدست فرامرز کشته می‌شود. از سوی دیگر افراسیاب که در کنگ بود، از آمدن رستم و کشته شدن ورازاد آگاه می‌شود. او نیز با دلاوران تورانی، نبرد با ایرانیان را کمر می‌بندد، اما در همه پیکارها از ایرانیان شکست خورده و سرانجام پنهان می‌شود. بدینگونه سراسر توران زمین و سرزمین‌های دیگر، بدست رستم می‌افتد، رستم نیز:

یکی طوس راداد از آن تخت عاج همان یاره و طوق و منشور و چاچ<sup>(۳)</sup>  
سپیجاب و فغدز<sup>(۴)</sup> به گودرز داد بسی پند و منشور آن مرز داد<sup>(۵)</sup>

۱- بنگرید به: روایت پهلوی، ص ۶۴ و ۱۷۰. و یشت‌ها، پورداد، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲- ۲-۲ / ۳۸۵ / ۹۲. ۲-۳ / ۴۰۶ / ۳۴۰.

۴- و نقد الی جودرز تختا من الذهب مع طوق و قرطین و عقد له علی اسفیجاب و السغد(الشاهنامه، بنداری، ج ۱، ص ۱۸۹).

۵- ۲-۵ / ۴۰۶ / ۳۵۰.

همچنین رستم به گودرز می‌گوید:

سپیج‌اب تسا آب گلزریون ز فرمان تو کس نیاید برون<sup>(۱)</sup>  
پس از چند سال، ایرانیان از توران زمین به ایران باز می‌گردند.

۷- رفتن گیو به توران زمین و آوردن کیخسرو به ایران:

گیو پنهانی به توران زمین رفته و پس از رنج بسیار، کیخسرو را یافته و با او به نزد فریگیس (فرنگیس) به «سیاوش گرد» می‌رود.

بررفتند سوی سیاوخش گرد چو آمد دو تن را دل و هوش گرد  
فرنگیس را نیز کردند یسار نهانی بر آن بر نهادند کسار  
که هر سه به راه اندر آرند روی نهران از دلیران پر خاشجوی<sup>(۲)</sup>  
آنها از سیاوش گرد بیرون آمده و پس از گذشتن از رود گلزریون و سپس از رود آموی، سرانجام به نزد کیکاووس می‌روند.

ثعالبی نوشته که گیو پنهانی به «سیاوناباد» رفت و کیخسرو را یافت<sup>(۳)</sup>.

بگفته شهردان، پس از آنکه گیو کیخسرو را یافت، آنها سوی گله اسبان می‌روند تا اسب سیاه بی داغ را که از آن سیاوش بود بگیرند. پس از گرفتن اسب خسرو و گیو به سوی مادر کیخسرو به «بوسنجان» می‌روند و این شهر، همان [پارسی خان «ست» که سیاوش بنا نهاده بود و از آنجا مادر را بیاوردند]<sup>(۴)</sup>.

بر پایه سخن شهردان می‌توان گفت «بوسنجان» نام دیگر سیاوش گرد بوده است. نیز نام دیگر «بوسنجان»، «برسخان» می‌باشد، چنانکه گردیزی گوید به

۲-۲ / ۴۲۶ / ۱۰۵ - ۱۰۷

۱-۲ / ۴۰۷ / ۳۵۶

۳- تاریخ ثعالبی، ج ۱، ص ۱۴۴. در شاهنامه ثعالبی، به جای «سیاوناباد»، «سیاوش کرد» آمده است. (شاهنامه ثعالبی، ص ۱۰۰) در یکی دیگر از ترجمه‌های غررالسیر مترجم گرامی در هامش کتاب کنگ دژ را با سیاوش کرد که همان سیاوناباد ثعالبی باشد یکی دانسته‌اند؟ (شاهنامه کهن، پارسی تاریخ غررالسیر، ترجمه سید محمد روحانی، ص ۱۳۷، یادداشت ۱.)

۴- نزهت نامه علایی، شهردان بن ابی‌الخیر، ص ۳۲۵.

برسخان، «پارسی خان» نیز گویند<sup>(۱)</sup>. این نام در برخی از نوشته‌های دیگر از جمله المسالك و الممالک ابن خردادبه و کتاب الخراج قدامه، به گونه «نوشجان» آمده است.

ابوریحان بیرونی نیز از برسخان (در متن پرسخان) یاد کرده که نزدیک ایسی کول و در طول جغرافیایی ۹۳ درجه و عرض جغرافیایی ۴۳ درجه و ۳۰ دقیقه قرار داشته است<sup>(۲)</sup>. چنانکه نویسنده ناشناس حدودالعالم نیز آورده که درازای ایسی کول سی فرسنگ و پهنایش بیست فرسنگ بود که شهر «برسخان» بر کران آن می‌باشد<sup>(۳)</sup>. ناگفته نماند که در زین الاخبار گردیزی «ایسی کول» به گونه «ایسغ کول» نوشته شده است<sup>(۴)</sup>.

باید یادآور شد که از دو «برسخان» یا «نوشجان» یاد شده است. یکی «نوشجان» یا «برسخان پایین» و یکی «برسخان بالا» که فاصله ایندو از یکدیگر به گفته یاقوت سه فرسخ بوده است<sup>(۵)</sup>. شهرهایی که بر سر راه «فرغانه» به «برسخان بالا» قرار داشت، بدین ترتیب بود. از «اوش» تا «اوزگند» یا شهر «خورتگین» هفت فرسنگ، از «اوزگند» تا «عقبه» (گردنه) یک روز راه، از آنجا تا «اطباش» (آت باشی) یک روز راه و از «آت باشی» تا «برسخان بالا» شش روز راه<sup>(۶)</sup>.

همچنین از شهر تراز (طراز) تا «نوشجان (برسخان) پایین» سه فرسخ، از «نوشجان پایین» تا «کصری باس» (قصر باس) در کوه‌ها به فاصله دو فرسخی

۱- زین الاخبار، گردیزی، ص ۵۶۵.

۲- القانون المسعودی، ابوریحان بیرونی، ج ۲، ص ۵۷۸.

۳- حدودالعالم، ص ۱۵. ۴- زین الاخبار، گردیزی، ص ۵۶۶.

۵- معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۵، ص ۳۱۱.

۶- بنگرید به: کتاب الخراج، قدامه، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، ص ۵۴ و بعد. المسالك و الممالک، ابن خردادبه، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، ص ۲۵. احسن التقاسیم، مقدسی، ج ۲، ص ۵۰۰.

سمت راست آنجا واقع شده و سمت چپ آن «قم» که همان «جرمیه» است. و «جرمیه» آغاز سرزمین «خرلیخه» می باشد<sup>(۱)</sup>.

این «قصر باس» یا «کصری باس» همان می باشد که بارتولد با «قاجار باشی» یکی دانسته که از آن یاد کردیم<sup>(۲)</sup>.

همچنین در یکی از اطلس های جغرافیایی، نام پرسخان یا برسخان به گونه «برسکااون» barskāon آمده است. برسکااون، در طول جغرافیایی ۷۷ درجه و ۴۰ دقیقه غربی و در جنوب ایسی کول قرار دارد.<sup>(۳)</sup>

در خور نگرش آنکه برسخان و پرسخان و پارسخان یک نام بانویسش و گویشهای گوناگون می باشد. زیرا «ب» و «پ» تبدیل به یکدیگر می شوند. چنانکه در قانون مسعودی نیز پرسخان آمده است. همچنین در گویشهای گوناگون «آ» به «آ» در خور تبدیل است. از این رو، «پرس» یا «پرس» در برسخان و پرسخان، می تواند همان «پارس خان» باشد. پس می توان گفت نام پرسخان یا برسخان و پارس خان درست تر از نام بوسنجان یا نوشنجان است.

در پایان این بهر از جستار باید افزود: اگر یکی بودن نامهای «بوسنجان» و «نوشنجان» و «برسخان» و «پرسخان» با سیاوش گردد، بر پایه سخن شه مردان

۱- کتاب الخراج، قدامه، ص ۴۸.

۲- در تاریخ دودمان تان - خاندان امپراتوری چین که از ۶۱۸ - ۹۰۶ میلادی در چین حکومت کرد - از شهری به نام «سیائوشه» (سیاوش؟) یاد شده است. آنجا که شرح راه «آق سو» به «ایسی کول» داده شده است: «سرزمین «گومو» یا «بلوگا» (آق سو) در شمال غربی آن رود «بوخوآنخه» پس از آن شهر «سیائوشه» (سیاوش؟) از آنجا به مسافت ۲۰ لی رود «خولویبخه» در مرز پادشاهی ختن...» (گزیده مقالات تحقیقی، بارتولد، ص ۴۲۷) همچنین در خور یادآور است که یاقوت از «برسخان» دیگری که یکی از فرای «بخارا» می باشد، یاد کرده است. (معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۸۴).

۳- بنگرید به: اطلس جغرافیایی. نقشه جغرافیایی قرقیزستان و تاجیکستان، ص ۱۴۲.

چاپ مسکو، ۱۹۵۵.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۱۰۱

درست باشد، می توان گفت که از این پس می دانیم که سیاوش گِرد در کجا قرار داشته است. از سوی دیگر در داستان سیاوش خوانده ایم که وی پس از رفتن به توران و نزد افراسیاب، در سرزمینی دور دست «کنگ دز» را می سازد. پس از چندی افراسیاب در نامه ای که برای سیاوش می فرستد، می نویسد که از دوری او غمگین است و بهتر است که او در توران و نزدیک او باشد. از این رو سیاوش در توران «سیاوش گرد» را می سازد. روشن است که «سیاوش گرد» باید در جایی نزدیک به جایگاه افراسیاب باشد. همچنین دیدیم که «قجگار باشی» در نزدیکی «کنگ افراسیاب» یعنی پایتخت افراسیاب بوده و چون «برسخان» نیز در نزدیکی «قجگار باشی» واقع شده است و «برسخان» نیز همان «سیاوش گرد» است، پس «سیاوش گرد» در نزدیکی «ایسی کول» قرار داشته که در شمال رود گلزیون می باشد.

\* \* \*

## بخش هشتم دوره کیخسرو

پس از رویداد غم‌انگیز و دردناک «دژکلات» که فرود فرزند سیاوش کشته می‌شود و مادرش جریره<sup>(۱)</sup> نیز در کنار کشته فرزند، خود را می‌کشد، توس نیز: سه روزش درنگ آمداندر چَرَم<sup>(۲)</sup> چهارم برآمد ز شیپور دم سپه برگرفت و بزد نای و کوس زمین کوه تا کوه گشت آبنوس هر آنکس که دیدی ز توران سپاه بکشتی تنش را فگندی براه همه مرزها کرد بی تار و پود همی رفت پیروز تا کاسه رود<sup>(۳)</sup> توس در «کاسه رود» درنگ می‌کند، زیرا پیش از این، افراسیاب هنگام رفتن به توران، در «کاسه رود» کوهی از هیزم به بلندی ده کمند بر پا کرده بود تا ایرانیان نتوانند از آنجا بگذرند و به توران روند. از اینرو کیخسرو پس از نشستن بر تخت و به هنگام بخشیدن گنجها به پهلوانان، می‌گوید:

از ایسدر شود تا در کاسه رود دهد بر روان سیاوش درود  
ز هیزم یکی کوه بیند بلند فزونست بالای او ده کمند  
چنان خواست‌کان ره کسی نَسپَرَد از ایران به توران کسی نگذرد

۱- در تاریخ طبری نام مادر فرود «بُرزآفرید» نوشته شده است. (تاریخ طبری، ج ۲،

ص ۴۲۶).

۲- این نام در دستنویس‌های گوناگون شاهنامه و به پیروی از آن در شاهنامه‌های چاپی به گونه «جرم» و «چرم» آمده است. «جرم» (چرم) قصبه‌ای است در پای «دژکلات» و چند باره دیده است. (نزهةالقلوب، ص ۱۸۶) در نزدیکی کلات دو چرم، یکی کهنه تا کلات ۱۸ کیلومتر و تا مشهد ۱۸۳ کیلومتر و از چرم نو تا کلات ۱۵ کیلومتر و تا مشهد ۱۸۰ کیلومتر راه است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹، ص ۱۱۱، کلات نادری، محمدرضا خسروی، ص ۹۰).



مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۱۰۳

دلیری از ایران بیاید شدن همه کاسه رود آتش اندر زدن<sup>(۱)</sup>  
بدینگونه هنگامی که توس و دلاورانی چون گیو و بهرام و ... به کاسه رود  
می‌رسند، گیو در حالیکه برف و سرما همه جا را فرا گرفته بود، بر آن می‌شود تا  
هیزم‌ها را آتش زند.

به سختی گذشت از در کاسه‌رود جهانرا همه رنج برف آب بود<sup>(۲)</sup>  
چو آمد بران کوهِ هیزم فراز ندانست بسالا و پهناش باز  
ز پیکان تیر آتشی بر فروخت بکوه اندر افگند و هیزم بسوخت<sup>(۳)</sup>  
پس از خاموش شدن آتش و باز شدن راه، ایرانیان به «گروگرد» می‌روند.

سپهبد چو لشکر بر و گرد شد ز آتش به راه گروگرد شد  
گروگرد بودی نشست تژاو سواری که بودیش با شیر تاو<sup>(۴)</sup>  
در دنباله داستان، آنجا که پیران ویسه، کارآگاهان را برای پنهان پژوهی به سوی  
ایرانیان می‌فرستد، خود نیز:

به تندی به راه اندر آورد روی به سوی گروگرد شد جنگجوی  
میان سرخس است نزدیک طوس ز باورد برخاست آوای کوس<sup>(۵)</sup>  
در برخی از دستنویس‌های شاهنامه بیت اینگونه آمده است:

میان سرخس است و باورد و طوس ز باورد برخاست آوای کوس<sup>(۶)</sup>

۱-همان / ۴ / ۲۲ / ۲۲۲ - ۲۲۵.

۲-در برخی از دستنویس‌ها، لت دوم بیت چنین است: «جهانرا یخ و برف بد تار و

بود».

۳-مس / ۴ / ۷۳ / ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ / ۴ / ۷۴ / ۱۰۲۵.

۴-همان / ۴ / ۷۴ / ۱۰۲۸ و ۱۰۳۰. همان / ۴ / ۸۲ / ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹.

۶-در دستنویس لن<sup>۱</sup> و در دستنویس لن<sup>۲</sup>. همچنین نام «گروگرد» در دستنویس ص  
به گونه «وروگرد» آمده و در ترجمه بنداری، به گونه «جیوگرد» می‌باشد. (الشاهنامه، بنداری،  
ج ۱، ص ۲۱۰) در خور یادآور است که «وروگرد» گونه دیگری از «بروگرد» است که همان  
«بروجرد» می‌باشد، ولی بروجرد واقع در لرستان نباید با این «گروگرد» یکی دانسته شود.

بر پایه آنچه که در شاهنامه آمده، می‌توان گفت «گروگرد» جایگاهی در میان «باورد» (ابیورد) و «سرخس» بوده است. همیدون درباره «باورد» نیز باید افزود که شهری بوده در «دشت خاوران» که از آن ویرانه‌ای بر جای مانده است. این شهر در میان کوه و بیابان قرار داشته<sup>(۱)</sup> و به نظر می‌رسد که با شهر «آپاوارکتیکی» (آپئورکتیک) Apauarktike یاد شده در کتاب «ایزیدور خاراکسی» یکی باشد<sup>(۲)</sup>. «باورد» در نزدیکی قریه «ابیورد» امروزی و در هشت کیلومتری غرب ایستگاه راه‌آهن «میهنه» قرار داشته است<sup>(۳)</sup> و در کشور ترکمنستان امروزی قرار دارد.

#### کاسه رود:

نام دیگر «کاسه رود»، «کشف رود» می‌باشد که از «چمن رادکان» و کوه «بینالود» و «هزار مسجد» سرچشمه گرفته و آبادی‌های دو سوی خود را آبیاری کرده و از دامنه کوه «فردوران» و «دال» به سوی مشرق رفته، در «پل خاتون» به «هریرود» می‌پیوندد<sup>(۴)</sup>. باید افزود که «پل خاتون»، نام دهی از دهستان جنت‌آباد بخش صالح‌آباد شهرستان مشهد و در ۳۶ کیلومتری شمال شرقی صالح‌آباد می‌باشد که امروزه ویرانه‌ای بیش نیست<sup>(۵)</sup>.

در نامه پهلوی بندهش، آنجا که از رودهای نامور سخن گفته شده، می‌خوانیم: «کاسه رود به آب توس شهر بیاید آن را آنجا «کسف رود» (= کشف رود) خوانند. این همان رود «وه» است که آنجا کاسه خوانند، در سند نیز کاسه

۱- حدود العالم، ص ۹۰.

۲- دانشنامه ایران و اسلام، ج ۹، ص ۱۱۴۴.

۳- تعلیقات بر حدود العالم، مینورسکی، ص ۲۹۴، یادداشت ۱۱.

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹، ص ۳۸۹.

۵- همان، ص ۷۸ و فرهنگ آبادی‌ها و مکانهای مذهبی کشور، ص ۱۲۹.

خوانند.»<sup>(۱)</sup>

مارکوارت در کتاب «وهرود و آرنگ» در سخن از نام واژه «أخس» Ochos و «وَهو» Wahu و «وِه» Weh که چون نام رود به کار رفته است، گزارشی نوشته و در آن گزارش گوید: نام Wahu در یونانی Ωχος (أخس) بوده که در سده‌های پیش از میلاد به چندین رود گفته می‌شده است و یادآور گردیده که این نام در عصر قدیم برای «رود جیحون» به کار نرفته است. وی در گزارش خود نمونه‌هایی چند را گواه می‌آورد و سپس می‌گوید که نام «أخس» را «آپولو دوس آرتامی‌تا» Apollodoros Artamita تاریخ‌نویس اشکانیان، برای «رود تجن» که بخش پایین «هریرود»، پس از پیوستن به «کشف رود» باشد، بکار برده است. مارکوارت متن پهلوی بندهش را نیز اینگونه گزارش کرده است:

«کاسک رود از کاف (= شکاف) در توس شهر (ولایت) بیاید، و آنجاش کَسْپُ رود خوانند و این هم آنجا رود وِه (= وِه) خوانند، چنانکه سند را نیز کاسک خوانند.»

مارکوارت سپس چنین نتیجه گرفته است که معنای واقعی این جمله چنین است: نام حقیقی کَسْپُ رود Kasp-rot (= رود شهید، کشف رود، قره سو) کاسک رود است و «هریرود» نیز «کاسک» و «وِه» و «سند» خوانده می‌شود. یعنی «کاسک» و «وِه» و «سند» هر سه مترادفند<sup>(۲)</sup>. همانگونه که در گزارش «رود شهید» آمده «شهید» نیز نامی دیگر از برای این رود می‌باشد.

در بخش‌های پیش گفته شد، به سبب بلهوسی‌ها و بی‌خردی‌ها و خودکامگی‌ها در دوره کیکاووس، مردمان ایران یکی از آشفته‌ترین دوره‌های زندگی خود را می‌گذرانیدند. زیرا از یکسو هر تیره ایرانی که نماد آنها در شاهنامه

۱- بندهش. فرنیغ دادگی، ص ۷۶.

۲- وهرود و آرنگ، مارکوارت، ص ۲-۹، نقل به اختصار.

به گونه دلآور و سردار یاد شده، از این آشفتگی سود جسته و یگانگی و یکپارچگی خود را از تیره‌های دیگر می‌گسلند. از سوی دیگر می‌توان بر این گمان بود که برخی از تیره‌های ایرانی از آنجا که نمی‌خواستند بیش از اندازه از دیگر تیره‌های کوچنده ایرانی (آریایی) زیان بینند، به آنان (تورانیان) پیوسته و خود را وابسته به آنان کرده بودند. چنانکه در داستان «تژاو» می‌بینیم، با اینکه او از ایرانیان است، داماد افراسیاب شده و بسخن دیگر داماد تورانیان شده است و به سود آنان می‌جنگد. یا آنکه نام‌های «چغانی»، «شکنی»<sup>(۱)</sup> که در واقع نام تیره و قبیله‌های ایرانی می‌باشند، در سپاه افراسیاب به چشم می‌خورد. چنانکه در داستان «پادشاهی کیخسرو» و پیش از پیروزی کیخسرو بر افراسیاب، در داستان‌های «کاموس کشانی» و «خاقان چین» و «جنگ هماون» و ... به روشنی می‌بینیم که سرزمین‌های بسیاری از ایرانیان در دست تورانیان بود و کار بجایی رسیده بود که گاهی تورانیان در آن سرزمین‌ها، پادگان نیز برپا کرده بودند، که نمونه‌اش در داستان «تژاو» و نام «گروگرد» می‌باشد و همانگونه که در پیش گفته شد، شاید اشاره به کوچ گران تورانی باشد که یکجانشین شده و به کشاورزی روی آورده بودند. همچنین می‌توان اندیشید که تورانیان از گسستگی میان تیره‌های ایرانی در آن دوره بهره برده و به سرزمین‌های ایرانی کوچ کرده باشند. پنهان نماند که این بیابانگردان به کشاورزان و دامداران زبان‌های بسیاری وارد می‌ساختند و فراورده‌های کشاورزی و رمه‌ها و گله‌های گاو و گوسپند و چارپایان دیگر را تاراج کرده و حتی مردمان را نیز گزند می‌رسانیدند و از کشتار آنان پروایی نداشتند و با اسیر کردن، آنان را کشتان کشتان به قبیله‌های خود می‌بردند، که نشانه‌های آن را می‌توان در اوستا دید.

در وندیداد، آشوررتشت از اهورامزدا می‌پرسد که بدترین جای زمین

۱- شغنان نام امروزی آن است.

کجاست؟

اهورامزدا در پاسخ می‌گوید: ای سپیتمان زرتشت، چون مردمان پرهیزگار و زنان و کودکان را به اسیری در راه ریگستان و بی‌آب برانند و گریان و نالان صدا برآورند<sup>(۱)</sup>.

گیگر گزارشی از یورش‌ها و تاراجگری‌های این بیابان‌گردان به دست داده که چگونه دسته‌ای از سواران دلاور، سوار بر اسبان بادپیمای، ناگهان بر خانه‌ها و کشتزارها تاخت و تاز نموده و هر که را که پایداری می‌کرد، کشته و بر جای ماندگان را با زنان و کودکان کوچانیده و به بندگی می‌بردند و هدف آنان از این تاراجگری‌ها تنها بردن غنیمت بود. گیگر چنین تاخت و تازها را با حالاتی که حتی تا اواخر دوره قاجاریه دوام داشت سنجیده که چگونه ترکمانان در خراسان، روستاها و کشتزارها را غارت و ویران می‌کردند و مقصودشان، دزدی از همسایگان غنی‌تر از خودشان و گرفتن بنده و برده و بردن چارپایان بود. البته این دست‌درازی‌های ترکمانان به واسطه چستی و چابکی و بی‌پروایی آنها نبود، بلکه بیشتر از این رو در کار خود کامروا می‌شدند که ناگهان در میان مردم پیدایشان شده و با ایجاد ترس و بیم در میان آنان، نیروی ایستادگی آنان را از کار می‌انداختند. این ناامنی جان و مال به آن اندازه رسید که بیشتر سرزمین‌های حاصلخیز ایران، اندک اندک بی‌سکنه گردید و سرانجام بایر شد<sup>(۲)</sup>.

می‌توان بر این گمان بود که همانند این اوضاع نیز به وسیله تورانیان در دوره یککاووس پیوسته روی می‌داد و شهرها و دیه‌ها دستخوش ویرانی شده و کشتزارها پایمال و کاریزها خشک می‌گردید. چنانکه پس از بر تخت نشستن

۱-بنگرید به: ونیداد، ترجمه سید محمد علی داعی الاسلام، باب سوم، بند ۱۱، ص

۲۴. همچنین تمدن ایرانیان خاوری، دکتر ویلهلم گیگر، ص ۹۵، چاپ بمبئی، سال ۱۹۲۱.

۲-تمدن ایرانیان خاوری، گیگر، ص ۹۲ و بعد.

کیخسرو در شاهنامه می‌خوانیم:

همه بوم ایران سراسر بگشت  
 با باد و ویرانه اندر گذشت  
 هر آن بوم و برکان نه آباد بود  
 تبه بود و ویران ز بیداد بود  
 درم داد و آباد کردش ز گنج  
 زاد و ز بخشش نیامدش رنج<sup>(۱)</sup>  
 بسی شهر بینی ز ایران خراب  
 تبه گشته از رنج افراسیاب<sup>(۲)</sup>  
 بر این مرز با ارز آتش بریخت  
 همه خاک غم بر دلیران بییخت<sup>(۳)</sup>  
 به ایران زن و مرد ازو پر خروش  
 ز بس کشتن و غارت و جنگ و جوش<sup>(۴)</sup>  
 ندیدم کسی را که دلشاد بود  
 توانگر بُد و بومش آباد بود  
 همه خستگانند از افراسیاب  
 همه دل پر از خون و دیده پر آب<sup>(۵)</sup>  
 یا رستم به هنگام جنگ با پولادوند (داستان خاقان چین) می‌گوید:

که گر من شوم کشته بر دست اوی  
 به ایران نماند یکی جنگجوی  
 نه مرد کشاورز و نه پیشه‌ور  
 نه خاک و نه کشور نه بوم و نه بر<sup>(۶)</sup>  
 کاموس به پیران می‌گوید:  
 به ایران گذاریم زایدر سپاه  
 برو بومشان پاک ویران کنیم  
 زن و کودک و خرد و پیر و جوان  
 نه جنگ یلان جنگ شیران کنیم  
 به ایران نمانم برو بوم و جای  
 نه شاه و کنارنگ و نه پهلوان  
 همچنین خاقان چنین گوید:  
 به ایران نمانیم برگ درخت  
 نه کاخ و نه ایوان و نه چارپای<sup>(۷)</sup>  
 نه گاه و نه شاه و نه تاج و نه تخت<sup>(۸)</sup>

۲- همان ۴ / ۱۳ / ۸۴

۴- همان ۴ / ۱۵ / ۱۲۵

۶- همان ۴ / ۲۹۱ / ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶

۱- مس ۴ / ۱۲ / ۶۶ - ۶۸

۳- همان ۴ / ۱۵ / یادداشتها.

۵- همان ۴ / ۱۵ / ۱۲۱ - ۱۲۲

۷- همان ۴ / ۱۷۵ - ۱۷۶ / ۱۷۶ - ۹۵۱ - ۹۵۴

۸- همان ۴ / ۱۷۹ / ۱۰۱۵

### جنگ پشن یا لاون:

در دوره پادشاهی کیخسرو، پس از رویداد کلات فرود، در بخشهای دیگر این بهر از شاهنامه به ویژه در داستان یازده رخ و جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، از رزم پشن یا لاون یاد شده است.

نخستین بار که از لاون سخن گفته شده است، آنجاست که گیو برای رفتن به جنگ هومان گام پیش می‌گذارد و به هومان گوید:

فراوان<sup>(۱)</sup> مرا دیده‌ روز جنگ باوردگه تیغ هندی به چنگ  
کس از تخم کشواد جنگی نماند که منشور تیغ مرا بر نخواند<sup>(۲)</sup>  
در جنگ یازده رخ نیز چند بار از جنگ پشن و لاون نام برده شده است:

چنین تا بیامد ز جنگ پشن	از آن کشتن و رزمگاه گشن
بلاون که چندان پسر کشته دید	سر بخت ایرانیان گشته دید <sup>(۳)</sup>
از آن پس که جنگ پشن دیده‌ای	سر از رزم ترکان بسیجیده‌ای
بلاون به جنگ آزمودی مرا	به آوردگه برستودی مرا <sup>(۴)</sup>
به جنگ پشن برنوشتم زمین	نبیند کسی پشت من روز کین <sup>(۵)</sup>
بلاون که آمد سپاه گشن	شبیخون پیران و جنگ پشن <sup>(۶)</sup>
بدان‌ای پدر کین سخن دادنیست	مگر جنگ لاون ترا یاد نیست <sup>(۷)</sup>

نیز در جنگ بزرگ میخوانیم:

---

۱- در دستتویس لن و لن<sup>۲</sup> به جای «فراوان»، «بلاون» آمده است و در فلورانس، ص ۳۱۱، سطر ۱۱، «لاون». در شاهنامه ژول مول ۳ / ۶۸۸ / ۲۴۵: «لاون». در شاهنامه چاپ بروخیم ۴ / ۸۸۴ / ۲۴۸: «لاون» آمده است.

۲- مس ۴ / ۱۳۰ - ۲۳۳ - ۲۳۴.

۳- همان ۵ / ۱۰۶ - ۳۶۶ - ۳۶۷.

۴- همان ۵ / ۱۱۶ - ۵۴۰ - ۵۴۱.

۵- همان ۵ / ۱۸۰ - ۱۶۵۸.

۶- همان ۵ / ۲۱۷ - ۲۲۵۸. در ترجمه شاهنامه، بنداری، ج ۱، ص ۲۶۶. همین یکبار از «لاون» نام برده شده است.

به جنگ پشن نیز چندان سپاه که پیران بکشت اندر آوردگاه  
زمین گیل شد از خون گودرزیان نجویی جز از رنج و راه زیان<sup>(۱)</sup>  
بالاون سپه را نکردم رها همی بودم اندر دم اژدها<sup>(۲)</sup>  
یکی سرو بد سبز و برگش گشن و را شاخ چون رزمگاه پشن<sup>(۳)</sup>  
در خور یادآور است که در دستنویس فلورانس در آغاز بیت:

چو آمد سر ماه و هنگام جنگ ز پیمان کشیدند و از نام و ننگ  
این عنوان آمده است: «گفتار اندر رزم پشن و لاون جنگ فریبرز کاوس با  
پیران و یسه و شکسته شدن فریبرز و لشکر ایرانیان»<sup>(۴)</sup>.

محمد جریر طبری از «پشن» با نام «واشن» یاد کرده و آن را جایی از دیار  
ترکان نوشته است؟ وی در همین جا از کشته شدن هفتاد تن از گودرزیان نیز  
سخن گفته است<sup>(۵)</sup>. در مجمل التواریخ نیز از این رویداد بنام «رزم پشن» یاد شده  
است<sup>(۶)</sup>. و در بندهش هم آمده: «راوگ بَشَن» به «زراود» (زرابد) است. این جای  
را باشد که «زراود» (زرابد) باشد که «راوگ بَشَن» و باشد که «کلاد» خوانند. از دو  
سوی کوه و راه میان (دره) است. دژ فرود (آنجا) است<sup>(۷)</sup>.

در برخی از فرهنگ‌های لغت، از «پشن» و «لاون» نام برده شده، بدون آنکه به  
جایگاه آن اشاره شود. از جمله در فرهنگ نظام و برهان قاطع، که در این دو

۱- همان ۵ / ۳۰۹ - ۳۱۰ / ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱.

۲- همان ۵ / ۴۰۵ / ۲۸۸۱.

۳- همان ۹ / ۲۲۷ / ۳۶۳۶ (داستان باربد).

۴- دستنویس شاهنامه فلورانس، ص ۲۹۹. در مس ۴ / ۹۳ / ۱۳۱۴. لت دوم بیت چنین

است: ز پیمان بگشتند و از نام و ننگ

۵- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۶. تاریخ الرسل و الملوک، بخش ایران، ص ۶۷.

۶- مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۸.

۷- بندهش، فرنیغ دادگی، ص ۷۳. بندهش هندی، ص ۸۸.



فرهنگ به جای «لاون»، «لادن» نوشته‌اند<sup>(۱)</sup>. در دیباچه جدید پاره‌ای از شاهنامه‌ها نیز در داستانی که جعل شده، از جنگ پشن نام برده‌اند. همان داستان ساختگی، که سه تن از شاعران برای آزمایش فردوسی هر یک مصرعی سروده و از فردوسی می‌خواهند تا مصرع چهارم را بگویند:

چون عارض تو ماه نباشد روشن      مانند رخت گل نبود در گلشن  
مژگانت گذر همی کند از جوشن      مانند سنان گیو در جنگ پشن  
به گفته سازندگان این داستان، گوینده هر یک از این مصرع‌ها به ترتیب عنصری و عسجدی و فرخی و فردوسی بوده‌اند.

به جنگ پشن شاعران و نویسندگان دیگری نیز اشاره کرده‌اند که از آوردن آنها در اینجا درمی‌گذریم. برای دانستن جایگاه تقریبی این نام می‌بایست به چند نکته توجه داشت:

تژاو، نامردانه اسپنوی را در نزدیکی «گروگرد» بر جای گذاشته و خود گریزان به نزد افراسیاب می‌شتابد تا او را از شکستی که خورده بود، آگاه سازد. افراسیاب پیران را برای رزم به سوی ایرانیان می‌فرستد. پیران پنهانی به سوی گروگرد می‌رود و به ایرانیان شبیخون می‌زند. ایرانیان گریزان به سوی کاسه رود رفته و در دامنه کوه جای می‌گیرند و پیکی به سوی کیخسرو می‌فرستند تا به آنان یاری رساند. کیخسرو فریبرز را جانشین توس، سپهسالار کرده و توس به نزد کیخسرو باز می‌گردد. پس از یک ماه درنگ در پیکار، دو سپاه به نبردی خونین دست می‌یازند که به شکست ایرانیان می‌انجامد. در این پیکار شمار زیادی از ایرانیان و تورانیان کشته می‌شوند.

ز گودرزیان هشت تن زنده بود      بران رزمگه دیگر افکنده بود  
هم از تخمه گیو چون بیست و پنج      که بودند زیبای دیهیم و گنج

هم از تخم کاوس هفتاد مرد سواران و شیران روز نبرد  
 جز از ریو نیز آن سر تاجدار سزدگر نیاید کسی در شمار  
 چو سیصد تن از تخم افراسیاب کجا بختشان اندر آمد به خواب  
 ز خویشان پیران نهصد سوار کم آمد برین روز در کارزار  
 همان دست پیران بُد و روز اوی از آن اختر گیتی افروز اوی  
 نسبد روز پیکار ایرانیان از آن جنگ جستن سرآمد زمان  
 از آوردگه روی برگاشتند همه خستگان خوار بگذاشتند<sup>(۱)</sup>  
 پس از کشته شدن بهرام به دست تژاو که برای یافتن تازیانه‌اش به آوردگاه  
 رفته بود، و کشته شدن تژاو بدست گیو، ایرانیان از آوردگاه و دامنه کوه، به سوی  
 کاسه رود باز می‌گردند.

پس با نگرش به آنچه که در شاهنامه آمده و از سوی دیگر در گفتاری که در  
 بخش زو تهماسب درباره زرابد(رودابد) آمد و همیدون در این بخش بر پایه  
 آنچه که در بندهش آمده است، دریافتیم که زرابد گونه‌ای دیگر از رودابد است که  
 در ناحیه سرخس و کلات فرود داشته، می‌توان گفت، جنگ پشن یا لاون  
 (لادن) در سرزمینی در نزدیکی سرخس و در میان گروگرد و کلات فرود و رود  
 شَهد (کاسه رود) روی داده است.

#### داستان کاموس کشانی :

در آغاز داستان کاموس کشانی، سپاه ایرانیان، به سوی مرز توران می‌رود و  
 در راه به رود شهد می‌رسد. در آنجا نبرد با تورانیان درمی‌گیرد و ایرانیان ناچار  
 می‌شوند که در کوه هماون پناه گیرند. تورانیان نیز گرداگرد کوه هماون را  
 فرامی‌گیرند. کار بر ایرانیان بسیار تنگ شده و ایرانیان ناگزیر از کیخسرو یاری  
 می‌جویند. کیخسرو نیز رستم را به یاری آنان می‌فرستد و سرانجام ایرانیان پیروز

می‌شوند.

این دوره از پیکارهای ایران و توران در شاهنامه به نام «داستان کاموس کشانی» خوانده شده، که در آن اشکبوس و سپس کاموس کشانی کشته می‌شوند. نام دیگری که باید در اینجا بدان پردازیم، «کوه هماون» می‌باشد.  
کوه هماون:

دیدیم که ایرانیان به کوه هماون پناه می‌برند.

هم اکنون تن کشتگان را به خاک بپوشید جایی که باشد مفاک  
سران بریده سوی تن برید بُنه سوی کوه هماون برید<sup>(۱)</sup>  
نام «هماون» در داستان کاموس کشانی پانزده بار و در جنگ بزرگ کیخسرو با  
افراسیاب یکبار آمده است. آنجا که کیخسرو می‌خواهد از پادشاهی کناره‌گیری  
کند، توس در برابر بزرگان و دلاوران و پهلوانان می‌گوید:

کمر بسته‌ام پیش ایرانیان که نگشادم از بند هرگز میان  
به کوه هماون ز جوشن تنم بخست و همان بود پیراهنم<sup>(۲)</sup>  
این نام در ویس و رامین سروده فخرالدین گرگانی نیز یکبار آمده است و آن  
در آغاز داستانست که از «نظاره کردن ماهرویان در بزم شاه موبد» سخن گفته شده  
است.

شکر لب نوش از بوم هماون سمن‌رنگ و سمن‌بوی و سمن‌تن<sup>(۳)</sup>  
در نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی، تا جایی که نگارنده آگاه است، از

۱- همان ۴ / ۱۴۳ / ۴۴۰ - ۴۴۱. ۲- همان ۵ / ۴۰۵ / ۲۸۷۸ - ۲۸۷۹.

۳- این بیت در چاپ کاپیتان ویلیام ناسولیس به سال ۱۸۶۵ در کلکته آمده ولی در «ویس و رامین» چاپ بروخیم، که به تصحیح استاد مجتبی مینوی است، نیامده و جای آن پس از بیت زیر قرار دارد.

ز ساوه نامور دخت کنارنگ کزو بردی بهاران خوشی و رنگ

(ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۳۱، بیت ۱۷).

جایگاه این نام سخن گفته نشده است. تنها در نوشته «خواند میر» به گونه «همایون» آمده که درست نمی‌باشد<sup>(۱)</sup>.

از سوی دیگر در ترجمه گرجی ویس و رامین (ص ۶) نام «هماون» آمده است. مینورسکی بر این گمان است که «هماون» همان «کوه خُوَنُوت» Xvanvant یاد شده در تیر یشت، بند ۳۸ می‌باشد و آن را با یکی از چکادهای شرقی رشته کوه‌های خراسان به نام «کپت داغ» در خور سنجش می‌داند<sup>(۲)</sup>.

کوه‌های کپت داغ از کرانه شرقی دریای مازندران آغاز شده و به سوی شرق تا هریرود امتداد می‌یابد. این کوه‌ها میان بیابان قراقوم و دره‌های پهناور «رود اترک» و «کشف رود» قرار گرفته و از رشته‌های بسیار تشکیل شده‌اند که شمالی‌ترین آنها در جنوب ترکمنستان امروزی می‌باشد<sup>(۳)</sup>.

بر پایه آنچه که درباره کوه هماون آمد و جایگاه کوه کپت داغ و نیز با نگرش به زمینه داستان و اینکه ایرانیان در این نبرد شکست خورده و از کنار رود شهند تا کوه هماون، آنگونه که توس به گیو می‌گوید:

سه روزست تا زین نشان تاختی بسخواب و بخوردن نپرداختی<sup>(۴)</sup>  
همانند مینورسکی، می‌توان گفت که کوه هماون تقریباً یکی از رشته‌های

۱- خواند میر در این باره گوید: «... گریختگان در جیل همایون که حالا به «نیره تو» اشتباه یافته متحصن شدند.» (حبیب السیر، ج ۱، ص ۱۹۶). «همایون» در خور سنجش با «هماون» نمی‌باشد. زیرا «نیره تو» که به آن «نر تو» نیز گویند، تاریخنامه هرات، ص ۸۱ نام دیگرش «کالیون» بود. (حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۳) کالیون را یاقوت به گونه «کالوان» نوشته و درباره آن گوید: دژی استوار میان کوه‌های بادغیس و هرات می‌باشد. (معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۴، ص ۴۳۲) و این جایگاه با جایگاه رویداد داستان ما فاصله بسیار دارد.

۲- ویس و رامین، داستان عاشقانه پارتی، ولادیمیر مینورسکی، ترجمه مصطفی مقربی، ضمیمه ویس و رامین به تصحیح محمد جعفر محبوب، ص ۳۹۳ - ۴۴۰.

۳- جغرافیای مفصل ایران، دکتر ربیع بدیعی، ج ۱، ص ۴۸.

۴- مس ۴ / ۱۴۴ / ۴۵۲.

شرقی کوه کپت داغ امروزی بوده است.

#### داستان خاقان چین:

در این بخش از شاهنامه فردوسی، می‌خوانیم که ایرانیان با یاری رستم بر تورانیان چیره شده و خاقان چین بدست رستم گرفتار می‌شود. پیران ویسه نیز به سوی ختن رفته و گزارش جنگ و گرفتاری خاقان را به افراسیاب می‌دهد. از یاد نبریم که آوردگاه ایرانیان و تورانیان، در این داستان نیز در نزدیکی «رود شهید» بود. رستم پس از پیروزی به سوی «سغد» می‌رود.

وز آنجایگه شاد لشکر برانند بیامد به سغد و دو هفته بماند<sup>(۱)</sup>  
پس از آن رستم از «سغد» بیرون رفته و در یک منزلی آنجا به شهری که «بیداد» نام داشت، می‌رسد.

وز آن جایگه لشکر اندر کشید به یک منزلی بر یکی شهر دید  
کجا نام آن شهر بیداد بود دژی بود وز مردم آباد بود<sup>(۲)</sup>  
این دژ را تور فرزند فریدون بر پا کرده بود.

چو تور فریدون از ایران برانند ز هر گونه دانندگان را بخواند  
یکی باره افگند زین گونه پی ز سنگ وز خشت وز چوب وز پی<sup>(۳)</sup>  
مردمان این شهر آدم خوار بودند و پادشاه آنان «کافور» نام داشت. نگارنده بر این گمان است که نام مردم خوار اشاره به مردم ماساژت است که پیرمردان را کشته و می‌خوردند، که از آن در تاریخ هرودوت یاد شده است.<sup>(۴)</sup> به هر روی رستم، کافور را از میان برداشته و بسیاری از مردم آنجا را که از جنگ جان بدر برده بودند، اسیر می‌کند. پس از این پیروزی، رستم:

۱- مس ۴ / ۲۷۱ / ۹۵۶. ۲- همان ۴ / ۲۷۱ / ۹۵۸ - ۹۵۹.

۳- همان ۴ / ۲۷۳ / ۹۹۲ - ۹۹۳.

۴- ایران باستان. مشیرالدوله پیرنیا. ج ۱، ص ۴۷۴.

بفرمود تا گسیو با ده هزار سپردار و برگستوان ور سوار شود تازیان تا به مرز ختن نماند که ترکان شوند انجمن<sup>(۱)</sup> پس از سه روز گسیو با سرفرازی و پیروزی از ختن باز می‌گردد.

از سوی دیگر رستم و توس و گودرز و گیسو و گسته‌م و شیدوش و فرهاد، بر آن می‌شوند که به جنگ افراسیاب روند. افراسیاب از آمدن ایرانیان آگاه شده و هراسان می‌شود، اما سپاهیان‌ش به او دل‌داری داده، می‌گویند:

همه سر به سر تن به کشتن دهیم به آید که گیتی به دشمن دهیم<sup>(۲)</sup> با اینهمه افراسیاب بیکار نمانده و گنج و تاج و کمر و آنچه را که برایش پرازش بود، به «الماس رود» می‌فرستد تا از دسترس ایرانیان بدور ماند.

فرستم همه سوی الماس رود نه هنگام جامست و بزم و سرود هراسانم از رستم تیز چنگ تن آسان که باشد به کام نهنگ؟<sup>(۳)</sup> همچنین افراسیاب از «پولادوند» که در کوه چین جای داشت یاری می‌جوید، اما پولادوند نیز در پیکار با رستم شکست خورده و گریزان می‌شود. افراسیاب نیز روی به گریز نهاده و به چین و ماچین می‌رود.

بباید شدن تا بدان روی چین گر ایدونک گنجد کسی در زمین درفشش بماندند و او خود برفت سوی چین و ماچین خرامیدتفت<sup>(۴)</sup>

از زمینه داستان برمی‌آید که این نبرد در توران زمین روی داده است، ولی نمی‌توان جایگاه این رویداد را با نام آن پیدا کرد که آوردگاه ایرانیان و تورانیان در کجا بوده و یا جایی که رستم با پولادوند پیکار کرد، در کجا قرار داشته است. تنها

۱- مس ۴ / ۲۷۵ / ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲.

۲- همان ۴ / ۲۷۸ / ۱۰۷۵. در شاهنامه چاپ بروخیم ۴ / ۱۰۲۷ / ۱۱۲۳، لت دوم بیت چنین است: «از آن به که کشور به دشمن دهیم».

۳- همان ۴ / ۲۸۰ / ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸. این نام در شاهنامه ترجمه بنداری نیامده است.

۴- همان ۴ / ۲۹۵ / ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه/ ۱۱۷

می توان گفت، بیرون از سرزمین های «وَرَز رود» (ماوراءالنهر) یا ایران زمین بوده است.

همانگونه که در جای دیگر نیز اشاره کرده ام<sup>(۱)</sup>، از «الماس رود» تا آنجا که نویسنده می داند، هیچگونه نشانی در دست نیست. تنها باید گفت که «الماس رود» در سرزمینی دور دست قرار داشته که افراسیاب آنجا را برای پنهان کردن و نگهداری تاج و گنج و ... خود برگزیده بود. پس از چندی رستم و دلاوران دیگر با پیروزی و شادمانی به ایران باز می گردند.

پس از داستان خاقان چین در شاهنامه فردوسی، داستان «اکوان دیو» آمده که با جستار ما پیوندی ندارد و از آن درمی گذریم.  
بیژن و منیژه<sup>(۲)</sup>:

ارمانیان برای دادخواهی به درگاه کیخسرو آمده و از او می خواهند تا چاره ای از برای آنها بیندیشد، زیرا گرازان به سرزمین آنان تاخته و زیان فراوان رسانیده اند.  
ز شهری بداد آمدستیم دور که ایران ازین سوی زان سوی تور  
کجا خان ارمانش خوانند نام وز ارمانیان نزد خسرو پیام  
سر مرز توران در شهر ماست از ایشان بما هر چه مایه بلاست  
سوی شهر ایران یکی بیشه بود که ما را بدان بیشه اندیشه بود  
گراز آمد اکنون فزون از شمار گرفت آن همه بیشه و مرغزار  
بدندان چو پیلان بتن همچو کوه وزیشان شده شهر ارمان ستوه<sup>(۳)</sup>  
بیژن به همراه گرگین به جنگ گرازان می رود و پس از کشتن گرازان به سبب

۱- بنگرید به: راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی، از نگارنده، ص ۴.

۲- این بهر از جستار را نگارنده در گفتاری به نام «نگاهی به چند نام جغرافیایی در داستان بیژن و منیژه» به گونه ای گسترده، گزارش کرده است، که جداگانه منتشر خواهد شد، از اینرو در اینجا به فشرده ای از آن بسنده می شود.

۳- مس ۵ / ص ۱۰ و ۱۱.

بداندیشی گرگین به دیدار منیژه دخت افراسیاب رفته، پس از چندی در بند تورانیان، گرفتار شده و در چاه ارژنگ زندانی می‌شود. کیخسرو برای یافتن بیژن در جام گیتی نما می‌نگرد.

بهر هفت کشور همی بنگرید ز بیژن به جایی نشانی ندید  
سوی کشور گرگساران رسید به فرمان یزدان مر او را بدید<sup>(۱)</sup>  
کیخسرو برای رهایی بیژن از بند تورانیان رستم را برمی‌گزیند و رستم نیز به  
گونه بازرگانان با تنی چند از دلیران به سوی توران می‌رود تا به نزدیک شهر ختن  
می‌رسد.

چو آمد به نزدیک شهر ختن نظاره بیامد برش مرد و زن<sup>(۲)</sup>  
سرانجام رستم بیژن را از چاه ارژنگ رهانیده و سپس با همراهان خود به  
درگاه افراسیاب رفته و پس از نبردی پیروزمندانه به نزد کیخسرو باز می‌گردد.  
در این بهر از جستار خود به چهار نام «ارمان»، «کرگساران»، «چاه ارژنگ»،  
«ختن» و نامی که کمتر و شاید بتوان گفت هیچگاه از آن به گونه یک نام  
جغرافیایی یاد نشده یعنی نام «گراز» و «گرازان» می‌پردازیم.  
ارمان:

نام ارمان در شاهنامه فردوسی پیش از داستان بیژن و منیژه نیز آمده است.  
نخستین بار این نام در پادشاهی نوذر بچشم می‌خورد:  
که افراسیاب اندر ارمان زمین دو سالار کرد از دلیران گزین<sup>(۳)</sup>  
بار دیگر در پی همین داستان (پادشاهی نوذر)، درگفتار اندر داستان  
شماساس می‌خوانیم:

۱- همان ۵ / ۴۳ - ۶۰۱ - ۶۰۲ .

۲- همان ۵ / ۶۲ / ۹۱۱ .

۳- ۱ - ۲۹۴ / ۱۲۳ . مس ۲ / ۱۴ / ۱۲۱ . در این شاهنامه بیت بدینگونه آمده است:

که افراسیاب اندر ایران زمین دو سالار کرد از بزرگان چین



کسانی که از شهر ارمان شدند به کینه سوی زابلستان شدند شماساس کز پیش جیحون برفت سوی سیستان روی بنهاد تفت<sup>(۱)</sup> از این نام جز در داستان بیژن و منیژه یکبار دیگر نیز به گونه «ریگ ارمان» در داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب یاد شده است:

همه ریگارمان سر و دست و پای زمین را همی دل برآمد ز جای<sup>(۲)</sup> نام ریگ ارمان در این بیت درست نمی‌باشد<sup>(۳)</sup>، زیرا نام ریگ ارمان، با نام ریگ آمو جابجا شده است، چنانکه در دستنویس ق<sup>۲</sup>، ریگ آمو آمده و این مکان همانجایی است که در آنجا جنگ بزرگ در می‌گیرد که این جنگ در منطقه سفد نبوده است. در حالیکه ارمان فاصله بسیاری از این جایگاه دارد. نام ارمان تا جایی که نگارنده می‌داند جز در شاهنامه فردوسی و کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب و زین الاخبار گردیزی در نامه‌های دیگر نیامده است.

در حدودالعالم می‌خوانیم «ارمان از کشانیست» و از کشانی به عنوان آبادترین شهر سفد یاد شده است<sup>(۴)</sup>. گردیزی نیز در گزارش راه چگیل و ترکشی (تخس) از جایی به نام ارمان یاد کرده و آن را از ولایت ترکستان دانسته است<sup>(۵)</sup>. در خور یادآوریم که ارمان یاد شده در زین الاخبار، در شمال نواکت و در نزدیکی رود چو<sup>(۶)</sup> قرار داشته است. افزون بر این در هامش نامه حدودالعالم به جای ارمان،

---

۱- ۳۵۶ / ۳۰۹ - ۳۵۷. مس ۲ / ۲۹ / ۳۵۰ - ۳۵۱. در شاهنامه فلورانس، ص ۱۰۱:

«ارمان»، در ق: «زرمان».

۲- مس ۵ / ۲۸۰ / ۷۴۱. در دستنویس فلورانس، ص ۴۸۴: «ارمان». در شاهنامه چاپ بروخیم ۵ / ۱۳۱۰ / ۷۴۱: لت نخست بیت چنین است: «همه ریگ خون و سر و دست و پای». ۳- به بخش جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب بنگرید.

۴- حدودالعالم، ص ۱۰۷. نسخه دستنویس حدودالعالم، ص ۲۳ الف.

۵- زین الاخبار، گردیزی، ص ۵۹۷.

۶- رود چو Chu از کوه‌های تیان‌شان و از سرزمین شُرخیز (قرقیزستان امروزی) ادامه در صفحه بعد

«زрман» آمده است. همسان بودن این زрман، با زرمان یاد شده در شاهنامه دستنویس دارالکتب قاهره مورخ ۷۴۱ هجری، ما را بر آن می‌دارد تا اندکی نیز به این نام پردازیم.

زرمان به گونه‌های دیگری چون زرقان، زریان، رزماز، رازمان و زارمان آمده و آنرا یکی از شهرهای سغد و در هفت فرسنگی سمرقند دانسته‌اند<sup>(۱)</sup>.

اگر زرمان همان ارمان شاهنامه فردوسی و حدودالعالم باشد، باید گفت که با ارمان زین الاخبار یکی نیست. از سوی دیگر نباید از یاد برد که به گفته ارمانیان، شهر ارمان در میان ایران و توران بوده است. با اینهمه نمی‌توانیم دقیقاً روشن کنیم کدامیک از این دو ارمان یعنی ارمان حدودالعالم و ارمان زین الاخبار در زمان رویداد داستان بیژن و منیژه مرز میان ایران و توران بوده است.

#### کرگساران :

هنگامی که کیخسرو در جام گیتی نما می‌نگرد، بیژن را در کشور کرگساران می‌بیند. در شاهنامه فردوسی گاهی از کرگساران به گونه کرگسار نیز یاد شده. چنانکه در داستان پادشاهی نوذر می‌خوانیم:

یکی لشکری راند از کرگسار که دریای سبز اندرو گشت خوار<sup>(۲)</sup>  
همچنین نام کرگساران گاهی همراه نام مازندران آمده است.

سوی کرگساران و مازندران همی راند خواهم سپاهی گران<sup>(۳)</sup>

ادامه از صفحه قبل

سرچشمه گرفته و پس از وارد شدن به سرزمین قزاقستان امروزی، در شمال غربی این سرزمین به دریاچه‌ای در بیابان سویون قوم می‌ریزد. درازای این رود ۷۰۰ میل است.

۱- مسالک و ممالک، استخری، ص ۲۶۸ و ۲۷۳. تاریخ بخارا، نرشخی، ص ۱۲۷.  
المسالک و الممالک، ابن خردادبه، ص ۲۲. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۳، ص ۱۳۸.  
احسن التقاسیم، مقدسی، ج ۲، ص ۵۰۱. کتاب الخراج، قدامه، ص ۴۴.

۲- ۱ / ۲۸۷ / ۲۴. مس ۲ / ۸ / ۲۶.

۳- ۱ / ۱۷۹ / ۲۲۴. مس ۱ / ۱۵۲ / ۲۴۷.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۱۲۱

استاد پورداود در سخنی بسیار کوتاه که در این باره نوشته‌اند، آورده‌اند که در شاهنامه بسا کرگساران سرزمین این قوم در مازندران و گاهی در توران یاد گردیده است<sup>(۱)</sup>. نگارنده بر این گمان است که استاد روانشاد پورداود تنها از این کرگساران را در کنار مازندران دانسته‌اند که این نام همراه نام مازندران یاد شده است. در حالیکه درباره جایگاه مازندران یاد شده در داستان‌های گوناگون شاهنامه با دیدگاه‌های گوناگون سخن گفته شده که خود به گفتاری جداگانه نیاز دارد<sup>(۲)</sup>. به هر روی در داستان بیژن و منیژه به خوبی روشن است که کرگساران در مشرق ایران بزرگ بوده است.

تاکنون درباره کرگساران تا آنجا که نویسنده می‌داند، به عنوان نام قوم و سرزمین پژوهشی انجام پذیرفته و تنها سخنی که تا اندازه‌ای می‌تواند روشنگر وضعیت جغرافیایی و اجتماعی این نام باشد، پژوهش روانشاد علی مظاهری می‌باشد. وی گونه درست این نام را «کرگ‌ساران» نه «گرگ‌ساران» می‌داند «کرگ» با زیر نخست، به معنای کرگدن است و علی مظاهری درباره «کرگ‌ساران» گوید: کرگ‌ساران، «مردمی با شاخ کرگدن» نه قومی اساطیری‌اند و نه آنگونه که زبان‌شناسان با سهل‌انگاری گمان می‌برند، از اجنه و ارواحند، بلکه ملت‌اند که جنگاورانشان هر یک کلاهی چند شاخه از شاخ‌های چوبین و پوست پوشیده به درازای دو و جب بر سر می‌نهادند. گذشته از مردان کاری، بانوان شوهردار نیز کلاه چند شاخ بر سر می‌گذازدند و از طریق این شاخ‌ها، بانوان شوهر کرده را از دیگران

۱- هرمزد نامه، پورداود، ص ۳۴۹.

۲- برای آگاهی در این باره بنگرید به: شاهنامه و مازندران، دکتر صادق کیا، در سخنرانی‌های نخستین دور جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه، ۱۳۵۰. مازندران فردوسی کجاست، جلیل ضیاءپور، شاهنامه‌شناسی، ج ۱، ۱۳۵۷. چهار سو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، و نیز نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی و دفتر راهنمای نقشه، از نگارنده. پیشگفتار فریدون جنیدی در کتاب واژه‌نامه مازندرانی، محمدباقر نجف زاده. جاده ابریشم، علی مظاهری، ج ۱.

باز می‌شناختند.

سیاح چینی هیوئن تسانگ آن را نزد ساکنان کوهسار بدخشان، حتی در ختلان دیده است. بنابراین کرگساران باید در بدخشان ساکن بوده باشند. کرگ برادر شغال غلط خوانی کرگ به معنای کرگدن است و کرگدن، «کَرگَ دَن» یعنی دندان کرگ، گرچه منظور شاخ اوست. این نوع کرگدن سپیدمو بوده و شاخی دراز داشته که بر اثر شکار فراوان در آن مرز به نابودی گراییده است<sup>(۱)</sup>.

#### چاه ارژنگ :

از جایگاه این نام جز همان نشانی که در شاهنامه فردوسی آمده است، آگهی بیشتری نداریم. ولی می‌توان گفت این چاه در سرزمینی نزدیک ختن و در مرز کرگساران قرار داشته است. در ادبیات پارسی از این چاه به نام «چاه بیژن» نیز یاد شده که نمونه‌های بسیاری می‌توان نشان داد که چون با گفتار ما چندان بستگی ندارد از آوردن این نمونه‌ها چشم‌پوشی می‌کنیم.

#### ختن :

بر این سرزمین نام‌های دیگری هم نهاده‌اند، مانند: ایران خارجی، سین کیانگ، حوضه رود تاریم، ترکستان چین.

ختن که امروز یکی از استان‌های چین به‌شمار می‌رود، در شمال آن صحرای تکله مکان و در جنوب آن کوه‌های قراقرم و فلات تبت قرار گرفته است. این ناحیه در جنوب شرقی یارکند و در سیصد کیلومتری از آن و بر کرانه رود ختن که خود شاخه‌ای از رود تاریم است، قرار دارد. در سوی غرب ختن فلات پامیر می‌باشد که بدخشان از نواحی آن است. دانشمندان بر این عقیده‌اند که اصل ساکنان این مرز و بوم ترک یا تبتی نیستند، بلکه از نژاد ایرانی می‌باشند. روزگار باستان مردم این سرزمین به کشور خود «هوتنه» می‌گفتند و نیز به زبانی که

با آن سخن می‌گفتند «هوتنی» نام نهاده بودند. زبان «هوتنی» یکی از شاخه‌های زبان ایرانی باستان است. چنانکه همه سکاییان، که تورانیان شاخه شرقی آن می‌باشند به یکی از زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند. از سوی دیگر در کهنترین نوشته‌های چینی (سده دوم پیش از میلاد) شهر ختن به نام «یویتیان» که همان «یُتکان» است خوانده شده و ویرانه‌های ختن پیش از اسلام، در پنج میلی شهر کنونی واقع است و «یُتکان» نامیده می‌شود. سپس این واژه به گونه «گُتن» یا «ختن» (تلفظ نویسی کنونی این واژه «خُدّه» است) نوشته می‌شود<sup>(۱)</sup>.

#### گراز - گرازان :

همانگونه که اشاره شد، تاکنون به نام گراز و گرازان در شاهنامه فردوسی، از دیدگاه جغرافیایی نگریسته نشده است. این نام در اوستا «وَرَاژ» و Varâza و در زبان پهلوی «وراز» Varâz یا «وراچ» Varâc و یا «ویراز» Virâz و در زبان هندی باستان «وَرَاهَه» Varâha و در ارمنی «وَرَز» Varaz و در کردی «بیراز» Berâz، در سازندرانسی «وراز» Verâz و در گویش شه‌میرزادی Varâz می‌باشد. در واژه‌نامه‌ها گراز را به معنای خوک نر و یا بیلی که بر آن رسن بسته و با آن زمین را شخم می‌کنند، نوشته‌اند. از ترکیبات این واژه گرازان و گرازیدن و گرازنده است که به معنای خرامان شدن و با ناز و تکبر راه رفتن همانند روش گراز می‌باشد. افزون بر آنچه که گفته شد از برای گراز معناهای دیگری هم در واژه‌نامه‌ها آمده که از آوردن آنها درمی‌گذریم<sup>(۲)</sup>.

۱- بنگرید به: گزیده مقالات تحقیقی، بارتولد، ص ۷۷. امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه، ص ۱۱۳. دیباچه دکتر محمد معین بر برهان قاطع، ج ۱، ص ۱۵. تاریخ ماد، دیاکونف، ص ۶۳. لغت‌نامه دهخدا. مارکوارت (ایران‌شهر ص ۲۲۷) بر این گمان است که بیران و یسه ظاهراً فرمانروای ختل بوده که سپس تر با ختن درآمیخته و اشتباه شده است (؟) و یسه کرت شهری است در ختل. (نقل از ویس و رامین، داستان عاشقانه پارتی، مینورسکی، ص ۴۱۰، یادداشت ۲).

۲- بنگرید به لغت فرس، اسدی توسی. فرهنگ فواس. صحاح الفرس. تحفة الاحباب.

نام گراز در ایران باستان یکی از پاینام‌های بسیار ارجمند و گرامی بود که به برخی از بزرگان کشور داده می‌شد. چنانکه به فَرُخان سردار نامدار خسرو پرویز «شهر براز» می‌گفتند که این پانیم نشانه نیرو و زورمندی کشور بود.

گونه دیگر نام گراز، گرازه می‌باشد که در شاهنامه فردوسی نام یکی از دلیران ایرانی در زمان کیکاووس و کیخسرو بوده است. همیدون در شاهنامه فردوسی جز نام گراز و گرازه از نام گراز و ترکیبات آن به گونه گرزبان یا گرزوان به عنوان نام جغرافیایی نیز یاد شده است.

در داستان پادشاهی رُو تهماسب آمده است:

بشد قارن و موید و مرزبان سپاهی ز بامین و ز گرزبان<sup>(۱)</sup>  
و یا در داستان یزدگرد یکم می‌خوانیم:

چو میلاد و چون پارس با مرزبان چو پیروز اسپافکن از گرزبان<sup>(۲)</sup>  
این نام در شاهنامه، با نویسش کرزبان هم آمده است. چنانکه در داستان شترنج می‌خوانیم:

همه کاخ پر موید و مرزبان ز بلخ و ز بامین و ز کرزبان<sup>(۳)</sup>  
گرزبان و کرزبان یک نامند با دو نویسش، چنانکه «بان» و «وان» نیز هر دو پسوند مکان می‌باشند. این نام در زبان تازی به گونه جرزوان درآمده، در این باره یاقوت گوید: جرزوان به گفته خراسانیان همان کرزوان است و شهری از اعمال جوزجان (گوزگان) در کوهستان...<sup>(۴)</sup> همچنین یاقوت از جایگاهی به نام ورازان

ادامه از صفحه قبل

و لغتنامه دهخدا. و ...

۱- همان ۲ / ۴۳ / ۱۱. این بیت در شاهنامه خالقی در بخش نوذر آمده است. ۱ / ۳۲۳

۵۵۶ /

۲- مس ۷ / ۲۸۵ / ۳۷۷. در دستنویس ق<sup>۲</sup>: گرزوان آمده است.

۳- همان ۸ / ۲۰۶ / ۲۶۳۰.

۴- معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۲، ص ۱۲۵.

که قریه‌ای از قرای نخشب می‌باشد، یاد کرده است<sup>(۱)</sup>. باید یادآور شد که ورازان، گونه دیگری از گرازان می‌باشد.

در حدودالعالم از گرزوان یا کرزوان دو بار نام برده شده که «شهریست بر کوه نهاده، با نعمت بسیار و هوایی خوش و اندر قدیم جای ملوک گوزگانان آنجا بودی<sup>(۲)</sup>». این شهر بزرگترین شهر گوزگان بود که آل افریغون (= ال فریغون یا قریغونیان سده چهارم هجری) زمستان را در آنجا به سر می‌بردند<sup>(۳)</sup>. این شهر در میان تالقان (تالکان، تالخان، طالقان) و مرو رود در مرز غور واقع است<sup>(۴)</sup>.

حافظ ابرو از گرازان دیگری نیز نام برده و آن را یکی از قرای بلوک آلتجان هرات بر شمرده است<sup>(۵)</sup>. همچنین دهی در بیرون تويسرکان به نام گرازان داریم و برازگان (برازجان) نیز که همان برازگون یا برازگان بوده، نام یکی از شهرهای استان بوشهر و مرکز آن بخش نیز به همین نام است و...

از سوی دیگر در میان دریای مازندران و دریای سیاه نام سرزمینی گرازان بوده که در زبان تازی از آن به گونه جرزان نام برده‌اند که به گونه گرج و برجان نیز به کار رفته است<sup>(۶)</sup>. این جرزان را ابن فقیه بخشی از ارمینیه دانسته و گوید انوشیروان در سرزمین جرزان شهری ساخت به نام سغدبیل<sup>(۷)</sup>.

به خوبی روشن است که برجان و برزجان و جرزان همان گرزبان و گرزوان و گرازان می‌باشد. از سوی دیگر برجان یادآور واژه پهلوی «ورژان» یا «وروچان» است. چنانکه در سنگ نبشته کرتیر بر بنای دژنپشت (در نقش رستم) بند ۱۲، نام

۱- همان ج ۵، ص ۳۷۰. ۲- حدودالعالم، ص ۳۰ و ۹۷.

۳- صورةالارض، ابن حوقل، ص ۱۷۷.

۴- سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۵.

۵- جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربع خراسان، هرات، ص ۱۹.

۶- البلدان، ابن فقیه، ص ۱۳۰ و ۱۳۱. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۷- مروج الذهب، مسعودی، ج ۱، ص ۱۸۹. -البلدان، ابن فقیه، ص ۱۳۱.

گرجستان به گونه وروچان<sup>(۱)</sup> Vrûčân آمده است. نیز می‌دانیم که پیران گشسب یکی از بزرگان ساسانی که از دودمان مهران بود، مرزبان گرازان و آران و فرمانده چند هزار سوار بود.

نام وراز و ورازان (گراز و گرازان) در درازنای زمان به گونه‌های براز، وراچ، وروچان، ورژان، ورغن، ورجن، ورج، برزبان، برجبان، گرزبان، گرزوان، کرزوان، گرزبان، گرز، کرز، کرچ، گرچ، گراژ، گرجان، وراجستان، گرجستان، جرزوان، جرزان و قرزمان درآمده است.

این نام در زبان سریانی گورژن Gwrzn و در ارمنی ویرک Virk می‌باشد<sup>(۲)</sup>. نام گرجستان در زبان آلمانی Georgian، در فرانسه Géorgia، در انگلیسی Georgia و در روسی Grusia می‌باشد. می‌توان گفت این نام در سده‌های گذشته به اروپای مرکزی و غربی و امریکا و افریقا و استرالیا نیز راه یافته، که در پیوند با نام Georg و Georgia می‌باشد.

مهمترین دلیل همنامی سرزمین‌های گوناگون دور و نزدیک، همان کوچ و جابجایی مردمان یک سرزمین از خاستگاهشان به سرزمین‌های دیگر می‌باشد، که نام سرزمین اصلی یا نام قومی‌شان را بر سرزمین تازه می‌نهادند. با نگرشی دوباره به نام‌های جغرافیایی در داستان بیژن و منیژه و نیز نام گراز، در می‌یابیم که جایگاه رویداد داستان در سرزمین‌های شرقی ایران بزرگ در دوران کیخسرو بوده است، یعنی در سرزمین‌های سغد و بدخشان و ختن. یکی از نکته‌های مهم که سبب گردیده تا در داستان بیژن و منیژه، نام گراز و گرازان تنها به عنوان نام یکی از جانوران وحشی پنداشته شود، وصف‌هایی است که در داستان از زور و توانایی «گراز» شده است. از این رو اندیشه گزارندگان از

۱- کرتیر و سنگ نبشته او در کعبه زردشت، پرویز رجبی، در مجله بررسیهای تاریخی،

۲- ایرانشهر، مارکوارت، ص ۲۱۸.

سال ششم، ۱۳۵۰، ص ۱ تا ۶۸.



قوم و مردمان و نیز سرزمینی به نام گراز و گراچ و گرزبان و گرجستان و ... دور شده اند. چنانکه نام سگسار در شاهنامه و نوشته‌های دیگر این پندار را در زمان گذشته پدید آورده بود که سگسار یا سگساران مردمانی بودند که سر سگ داشتند و از این رو داستان‌های خیالی برای آن ساختند<sup>(۱)</sup>. در حالیکه این نام اشاره به مردمان سکایی است<sup>(۲)</sup>.

شایسته یادآور است کسانی که از داستان بیژن و منیژه یاد کرده‌اند و یا آن را از نظم به نثر درآورده‌اند، ارمان را همان ارمنستان امروزی یا ارمنیه دانسته‌اند. شاید که شباهت ظاهری نام ارمان با ارمن این گمان را پدید آورده است. در حالیکه در هیچ یک از نامه‌های باستانی بر جای مانده از دوران ساسانی و پیش از آن و همچنین پس از برجیده شدن شاهنشاهی ساسانی و جایگزینی دوره اسلامی، در نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی فارسی و تازی زبان، ارمن یا ارمنیه یا ارمنیه را با ارمان یکی ندانسته‌اند. نیز دیدیم که نام ارمان جز در شاهنامه فردوسی و حدودالعالم و زین الاخبار در جای دیگر نیامده است. گفتنی است که برخی از پژوهندگان بر پایه روایت موسس خورناسی Moses Xornenaci (موسی خورنی)، ارمنستان را جایگاه رویداد داستان بیژن و منیژه دانسته‌اند. در حالیکه این داستان همانگونه که اشاره شد در شرق ایران بزرگ روی داده و سپس از شرق ایران به غرب انتقال یافته است. زیرا می‌دانیم انتقال یک داستان از سرزمینی به سرزمین دیگر، در همه زمان‌ها روایی داشته و تنها مربوط به داستان بیژن و منیژه نمی‌باشد و می‌توان نمونه‌های بسیاری از این گونه انتقال‌ها را در سرچشمه‌های گوناگون بدست آورد<sup>(۳)</sup>. چنانکه مردم «تاتی»

۱- بنگرید به: عجایب المخلوقات، زکریا قزوینی. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی.

۲- هرمزد نامه، بورداد، ص ۳۴۲ - ۳۴۳.

۳- بنگرید به: آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، جی.سی. کویاجی. ادامه در صفحه بعد

که قومی ایرانی و زبانشان نیز شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی است، این داستان را با تغییراتی که به سبب زمان و مکان در آن پدید آمده، به نام داستان «پژان ان مئژان» از آن خود می‌دانند<sup>(۱)</sup>.

در پایان این بهر از جستار باید گفت مردمان گرازان در مهاجرت خود از ایران شرقی به سوی ایران غربی این داستان را با خود به ارمنستان برده‌اند.

#### داستان یازده رخ (دوازده رخ):

افراسیاب، پس از گریز از چنگ رستم خود را به خلیج می‌رساند و پس از رایزنی با تورانیان، بر آن می‌شود که به ایران لشکر کشد. از این رو افراسیاب از هر سو جنگاوران را فرا می‌خواند و به شیده یکی از فرزندانش می‌گوید تا به خوارزم رود و پیران ویسه را نیز به سوی ایران می‌فرستد.

از سوی دیگر ایرانیان از لشکرکشی تورانیان آگاه شده و همه به فرمان کیخسرو برای جنگ با تورانیان بسیج می‌شوند. کیخسرو سپاهیانش را چهار بخش کرده و هر بخش را به سویی می‌فرستد. از آن میان، اشکش را به سوی خوارزم و گودرز را به سوی مرز توران روانه می‌کند.

چو گودرز نزدیک زبید رسید سرانرا از لشکر همی برگزید<sup>(۲)</sup>  
در اینجا گودرز، گیو را با پیامی نویدبخش به سوی پیران می‌فرستد تا پیران دست از ستیز بشوید و به ایران آید. گیو از آنجا به راه افتاده و پس از رسیدن به

ادامه از صفحه قبل

پژوهش‌هایی در شاهنامه، جی.سی.کویاجی. همچنین حماسه ایرانی و ادبیات عامیانه روسی، ولادیمیر مینورسکی. در سیمرغ نشریه بنیاد شاهنامه فردوسی. شماره ۵، تیرماه ۱۳۵۷. تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا، ج ۱، ص ۵۷۹ - ۵۸۱. و نیز گفتار «یکی داستان است بر آب چشم» در کتاب «گل رنجهای کهن»، جلال خالقی مطلق، ص ۵۳ به بعد.

۱- رابطه داستان «بیژن و منیژه» با افسانه مردمی «پژان ان میژان» تاتی، نائید، اوشلوموا، ترجمه رحمان رجیبی بزدان‌پناه. در سیمرغ فصلنامه ادبی، سال یکم، شماره یکم،

بلخ، از بلخ به «ویسه گرد» که پیران با سپاهیان در آنجا بود، می‌رود. همان شب سپاه اندر آورد گرد برفت از در بلخ تا ویسه گرد<sup>(۱)</sup> گیو پس از گفتگو با پیران که بی نتیجه بود، به سوی گودرز باز می‌گردد و پیران نیز به دستور افراسیاب در پی گیو روانه می‌شود.

بیامد چو پیش کنابد رسید بران دامن کوه لشکر کشید<sup>(۲)</sup> پیران از کنابد به سوی گودرز که در رید بود می‌رود. از سوی دیگر گودرز: چو دانست گودرز کامد سپاه بسزد کوس و آمد ز زبید به راه<sup>(۳)</sup> انبوه سپاهیان از کنابد تا رید را می‌پوشاند و جنگ‌هایی میان دو سپاه روی می‌دهد، بی آنکه یکی از دو سپاه به پیروزی سرنوشت‌سازی دست یابد. جز آنکه تنی چند از دلاوران تورانی بدست دلیران ایرانی کشته می‌شوند. پیران آگهی می‌یابد که کیخسرو سپاهی تازه آراسته تا به یاری گودرز آید. از این رو او نیز به چاره‌جویی برخاسته و در نامه‌ای که به گودرز می‌نویسد، پیشنهاد می‌کند که اگر گودرز از این کین خواهی دست شوید، سرزمین‌های بسیاری را به ایرانیان پس خواهد داد. پیران در نامه‌اش به گودرز می‌گوید:

هران مرز کز مرز ایران نهی بگو تا کنیم آن ز ترکان تهی  
وز آباد و ویران و هر بوم و بر که فرمود کیخسرو دادگر<sup>(۴)</sup>  
این شهرها و سرزمین‌ها عبارت بودند از:

غرچگان، طالقان، فاریاب، بلخ، اندراب، پنجبیر، بامیان، گوزگانان، مولیان، بدخشان، دشت آموی، زم، ختلان، شگنان، ترمذ، ویسه گرد، نیمروز، بخارا، سغد، هند، کشمیر، کابل، قندهار، الانان، غز، کوه قاف.

بدینگونه روشن می‌شود که این شهرها و سرزمین‌ها، ایرانی بوده که تورانیان

---

۱- همان / ۵ / ۹۸ / ۲۱۲ .  
۲- همان / ۵ / ۱۰۰ / ۲۵۱ .  
۳- همان / ۵ / ۱۴۹ / ۱۱۲۴ - ۱۱۲۶ .  
۴- همان / ۵ / ۱۰۱ / ۲۶۹ .

به آنها دست یافته بودند. گودرز در پاسخ پیران می‌گوید مگر آگه نیستی که:  
سوی باختر تا به مرز خزر همه گشت لهراسب را سر به سر  
سوی نیمروز اندرون تا بسند جهان شد به کردار رومی پرند  
تپم رستم نیو با تیغ تیز برآورد ازیشان دم رستخیز  
سر هندوان با درفش سیاه فرستاد رستم به نزدیک شاه  
ذهستان و خوارزم و آن بوم و بر که ترکان برآورده بودند سر  
بیابان ازیشان بپرداختند سوی باختر تاختن ساختند<sup>(۱)</sup>  
سرانجام در این نبردها پیروزی از آن دلیران ایرانی شده و پیران ویسه بدست  
گودرز کشته می‌شود.

در اینجا به چند نام جغرافیایی می‌پردازیم.

#### خلخ:

نام خلخ به گونه قارلوق و به رسم الخط چینی «کو-لو-لو» Ko-lo-lu می‌باشد. اما نویسندگان این نام را به گونه «قَرْلُخ»، «خَلْخ»، «قَرْلُوق» و «قَرْلُغ» نامیده‌اند. مردمان این قبیله در شرق ایسی کول و در حوضه رود ایلی می‌زیستند<sup>(۲)</sup>. سوی مشرق خلخ به تبت و حدود یغما و حدود تغزغز و جنوب آن حدود یغما و ناحیت ماوراءالنهر و مغرب آن حدود غوز و شمالش تخس و چگال و تغزغز بود<sup>(۳)</sup>. بدینگونه می‌بینیم که افراسیاب در بالای (شمال) رود گلزیون با بزرگان تورانی به رایزنی می‌پردازد.

#### (زیبد) ریبد:

این نام در شاهنامه چاپ مسکو به گونه «زیبد» آمده است و در برخی از

۱- همان ۵ / ۱۵۷ - ۱۵۸ / ۱۲۷۰ - ۱۲۷۶.

۲- برای گزارش این نام بنگرید به: تعلیقات مینورسکی در حدودالعالم، ص ۲۵۰.

۳- حدودالعالم، ص ۸۱.

یادداشت ۱.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۱۳۱

بیت‌های دستنویسهای ق<sup>۲</sup>، لی، لن<sup>۳</sup> به گونه «ریبد» آمده است. نام «ریبد» دگرگون شده نام «ریوند» است که آن نیز در شاهنامه به گونه «نوند» یاد شده و پیش از این از آن یاد کرده‌ایم. ایرانیان سپاه خود را به کوه ریبد می‌برند. به زیبد یکی جایگه ساختند سپه را در آن کوه بنشاختند<sup>(۱)</sup> بنابراین ایرانیان در بخشی از رشته کوه ریوند جای می‌گیرند. در خور یادآور است که در شمال ریبد، کنابد جای دارد.

### کنابد:

این نام در شاهنامه بنداری به گونه «کیابذ» آمده است<sup>(۲)</sup>. در اینجا بود که سپاه پیران در برابر ایرانیان می‌ایستند. برخی از نویسندگان و پژوهندگان این نام را با نام «گناباد» که در نزدیکی تون و طبس قرار دارد و در زبان تازی آن را به گونه «جنابد» درآورده‌اند، یکی دانسته‌اند، که درست نمی‌نماید. ریشه این اشتباه نیز یکی پنداشتن این دو جایگاه به سبب شباهت نام بوده که حتی جغرافیایانویسان قدیم نیز دچار آن شده‌اند. در بندهش نیز از این کوه با نام «کناوت» یاد شده و درباره آن آمده: «کناوت کوه به همان پشت گشتاسپان است، آنجا به ریوند که خانه آذربرزین مهر است»<sup>(۳)</sup>.

از فرموده فردوسی روشن است که کنابد روبروی ریبد قرار داشت و دیدیم که ریبد نیز نام دیگری از برای کوه ریوند یا بینالود در نیشابور می‌باشد. اعتمادالسلطنه در این باره گزارش روشنی داده است و می‌نویسد: «فردوسی در شاهنامه گوید وقتی که گودرز منتظر پیران بود، در جایی که مابین کوه‌های ریبد و گنابد و رودخانه واقع بود توقف نمود و سنگر بست و حالا نیز در طرف شمالی کوه ریبد یعنی کوه ریوند قریه بزرگی است که گوناابد نام دارد و این همان

۲-الشاهنامه، بنداری، ج ۱، ص ۲۵۳.

۱-مس ۵ / ۱۶۳ / ۱۳۶۷.

۳-بندهش، فرنیغ دادگی، ص ۷۲.

گونابد شاهنامه است و کشف رود از پهلوی آن جاری است... باید دانست که این گونابد غیر از گونابدی است که در نزدیکی شهر تون واقع است و الان مردم آنرا گوناباد تلفظ می‌نمایند. جنگ گودرز و پیران در طرف شمالی این کوه نزدیک قریه‌ای که حالا موسوم به گونابد است اتفاق افتاد»<sup>(۱)</sup>.

#### جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب:

پس از کشته شدن پیران و یسه بدست گودرز در جنگ یازده رخ، کیخسرو به کین خواهی سیاوش، نبرد دیگری را آغاز می‌کند که نبرد پایانی ایرانیان با افراسیاب بود. در این پیکار همه ایرانیان و به سخن دیگر همه تیره‌های ایرانی در آن انباز بودند که از هر تیره با نام فرمانروای آنان نام برده شده است. نباید فراموش کرد که در این رزم بزرگ پاره‌ای از مردمان انیرانی نیز در بسیج همگانی کیخسرو همراه بودند، مانند شاه یمن، بزرگان رزم آزموده از دشت سواران نیزه‌وران و سپاهی از روم و بربر<sup>(۲)</sup>.

هر چند در شاهنامه از جایگاه دقیق بسیج همگانی سخنی به میان نیامده ولی در برخی از نوشته‌ها جای آنرا در نزدیکی بلخ، به نام «شاه ستون» یا «دشت شاه ستون» و یا «شاه اسطون» یاد کرده‌اند<sup>(۳)</sup>.

#### از سوی دیگر:

سپهدار توران از آن سوی چاچ نشسته به آرام بر تخت عاج  
دوباره ز لشکر هزاران هزار سپه بود سا آلت کارزار  
نشسته همه خلیج و سرکشان همه سرفرازان و گردنکشان  
به مرز کروشان زمین هرچ بود ز برگ درخت و ز کشت و درود<sup>(۴)</sup>

۱- مطلع الشمس، اعتمادالسلطنه، ج ۳، ص ۵۷ و ۵۸.

۲- بترتیب نام‌ها: مس ۵ / ۲۴۲ / ۱۳۲. مس ۵ / ۲۴۵ / ۱۷۰ و ۱۷۲.

۳- بنگرید به: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۷. تجارب الامم، ج ۱، ص ۵۷. فارستنامه، ابن

۴- مس ۵ / ۲۴۷ / ۲۰۶ - ۲۰۹.

بلخی، ص ۴۵.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۱۳۳

بخوردند یکسر همه بار و برگ جهانرا همی آرزو کرد مرگ  
سپهدار ترکان به بیکند بود بسی گرد او خویش و پیوند بود  
همه نامداران ماچین و چین نشسته به مرز کروشان زمین  
جهان پر ز خرگاه و پرده سرای ز خیمه نبد نیز بر دشت جای  
جهانجوی پر دانش افراسیاب نشسته بکنندز بخورد و بخواب<sup>(۱)</sup>  
در بیت نخست می خوانیم سپهدار توران «از آن سوی چاچ» که در برخی از  
دستنویس‌ها «از آن روی چاچ» آمده است<sup>(۲)</sup>، یعنی در شمال رود گلزیون بر  
تخت نشسته بود.

لت دوم بیت نیز در دستنویس لن<sup>۲</sup>: «به گلزیون بود با تخت عاج» آمده  
است.

لت نخست بیت سوم نیز در دستنویس ق<sup>۲</sup> و در دستنویس فلورانس صفحه  
۴۷۲، سطر ۳. «نشسته به گل زریون با کسان» آمده است.

نکته در خور نگرش آنکه در بیت ششم ناگهان جای افراسیاب بدون  
هیچگونه پیوند با بیت‌های پیش از آن، از آنسوی گلزیون به جنوب آن جابجا  
شده است. زیرا می‌خوانیم که افراسیاب در «بیکند» بود و آگاهیم که بیکند در ورز  
رود و در نزدیکی بخارا قرار داشته است و نام‌های دیگر آن «آوازه دژ» یا «آوازه  
بیکند» و «رویین دژ» بوده است<sup>(۳)</sup>. این بیکند به فرموده فردوسی بزرگ در دوره  
فریدون ساخته شده و «کندز» نام داشته است.

می‌توان بر این گمان بود که شماری بیت در دستنویس‌هایی که از روی آنها  
دستنویس‌های موجود نوشته شده است، از میان بیت ۳ و ۴ افتاده‌اند و رونویس

---

۱- مس ۵ / ۲۴۸ / ۲۱۵ - ۲۱۵. ۲- دستنویس‌های لن و س و لن ۳.  
۳- تاریخ بخارا، نرشخی، ص ۲۶ و ۲۷ و ۶۱. تاریخ ثعالبی، ص ۴۱۶. شاهنامه ثعالبی،  
ص ۳۱۴. حدود العالم، ص ۱۷ و ۴۳.

کنندگان، بدون توجه به بریدگی سخن، بیت ۴ را دنبال بیت ۳ نوشته‌اند. همیدون می‌توان بر این اندیشه بود که دو رویداد در دنبال هم قرار داشته‌اند و بیت‌های ۱ تا ۳ مربوط به آن بوده و بنا به دلایلی که امروز نمی‌دانیم چیست، حذف شده‌اند. شاید نیز بتوان این سه بیت را الحاقی دانست. چنانکه در ترجمه بنداری نیز دیده نمی‌شود. بنداری آورده است:

«و أما أفراسیاب فإنه كان نارلاً فی موضع یسمى بالفهلویة کُنْدُز و بالفارسیه بیکنند و کانت هذه المدینة مما بناه أفریدون فی الزمان الأوّل»<sup>(۱)</sup>

(و اما افراسیاب که در جایی که به زبان پهلوی کندز و به فارسی بیکنند خوانده می‌شود فرود آمد و آن شهر را فریدون در آغاز کار ساخته بود.) افراسیاب در اندیشه یاری رسانیدن به پیران بود که می‌شود تورانیان در جنگ شکست سختی خورده و پیران ویسه نیز کشته شده و سپاه کیخسرو به نزدیک رود آموی رسیده است.

که لشکر بنزدیک جیحون رسید همه روی کشور سپه گسترد<sup>(۲)</sup> افراسیاب گروهی از سپاهیان را به سوی بلخ و گروهی را نیز بدانسوی رود آموی روانه می‌کند<sup>(۳)</sup>. تورانیان از بیکنند به سوی رود آموی رفته و از آن گذشته و به بیابان آموی می‌رسند. به فرمان افراسیاب در سرزمین‌های میان رود آموی و دریای گیلان سراپرده و خیمه تورانیان بر پا می‌شود.

ز یک سو به دریای گیلان رهست چراگاه اسبان و جای نشست  
بسدین روی جیحون و آب روان خورش آورد مرد روشن روان  
میان اندرون ریگ و دشت فراخ سراپرده و خیمه بر سوی کاخ<sup>(۴)</sup>

۱-الشاهنامه، بنداری، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳-همان ۵ / ۲۵۱ / ۲۶۶ و ۲۶۹.

۲-مس ۵ / ۲۵۰ / ۲۵۲.

۴-همان ۵ / ۲۵۲ / ۲۹۱ - ۲۹۳.



## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۱۳۵

با چنین توصیفی که از این سرزمین شده، جز بیابان‌های میان رود آموی و دریای مازندران<sup>(۱)</sup> (دریای گیلان) که به آن بیابان خوارزم گویند، جای دیگری نمی‌تواند باشد.

کیخسرو آگاه می‌شود که افراسیاب از رود آموی گذشته است. از اینرو «اشکش» یکی از دلاوران ایرانی را با سپاهی جنگاور به سوی «رَم» می‌فرستد. به اشکش بفرمود تا سوی زم برد لشکر و پیل و گنج و درم<sup>(۲)</sup> و خود نیز از راه بیابان به سوی خوارزم می‌رود. باید اشاره کرد «رَم» در کرانه چپ رود آموی و در جنوب شرقی آمل (چهار جوی امروزی) قرار دارد.

بگفته مسعودی رَم شهریست نزدیک به گذارزم که در حدود چهل فرسنگ زیر معبر ترمذ است و بسوی غرب که میان ریگ‌ها و تپه‌ها قرار دارد<sup>(۳)</sup>.

راهی که کیخسرو در پیش می‌گیرد، در شاهنامه چنین گزارش شده است:  
سپندار چون در بیابان رسید گرازیدن و ساز لشکر بدید  
سپه را گذر سوی خوارزم بود همه ریگ و دشت از در رزم بود  
به چپ بر دهستان و بر راست آب میان ریگ و پیش اندر افراسیاب<sup>(۴)</sup>  
«آب» در بیت سوم شاید اشاره به شاخه‌ای از هریرود یا مرغاب و رود شهد بوده باشد؟

در میان راه دو سپاه با هم روبرو می‌شوند. پس از چند روز درنگ، کیخسرو با

---

۱- نام‌های دیگر نیز بر این بزرگترین دریاچه جهان گذاشته شده است. مانند: دریای تپورستان یا تپورستان، دریای استرآباد، دریای هیرکانی، دریای گرگان، دریای دیلم یا دیلمان، دریای خزر، دریای خزران، دریای خزروان، دریای خراسان، دریای قزوین، دریای آسکون، دریای باب، دریای باب الاواب، دریای شیروان، آق دریا، دریای هشترخان، دریای کاسپین، دریای گیلان.  
۲- مس ۵ / ۲۵۵ / ۳۳۶.

۳- التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص ۶۲.

۴- مس ۵ / ۲۵۶ / ۳۴۰ - ۳۴۲.

خال خود «شیده» دور از سپاهیان به جنگ تن به تن پرداخته و در این پیکار مردامرد شیده کشته می‌شود. بر پایه آنچه که در شاهنامه آمده است، آوردگاه کیخسرو و شیده مرز خوارزم بود:

بیابان که آن از در رزم بود بدان جایگه مرز خوارزم بود<sup>(۱)</sup>  
به گفته جغرافیایان و یسان، از جمله استخری، حد خوارزم از طاهریه آغاز می‌شد. اگر از آمل به موازات کرانه چپ رود آموی به سوی بالا روییم، به طاهریه می‌رسیم که حدود چهل میل راه در بیابان می‌باشد. از اینجا است که کشتزارها آغاز می‌شود<sup>(۲)</sup>.

این حد گفته شده در واقع مربوط به هزار سال پیش بوده است و نام طاهریه نیز خود نمایانگر نو بنیاد بودن آن است. زیرا نامی اسلامی است. مگر آنکه پیش از آن، نام دیگری داشته که از آن آگاه نیستیم. بنابراین نمی‌توان آن را کاملاً منطبق با شرایط جغرافیایی در چهار یا پنج هزار سال پیش دانست. زیرا همانگونه که اشاره شد، نمی‌دانیم در زمان کیخسرو و پیش از او، مسیر رود آموی کم و بیش همین راه امروزی بوده یا آنکه از راه دیگری به دریای مازندران می‌ریخته؟

همچنین باید افزود که سرزمین خوارزم و گستره آن در سوی مغرب و رز رود قرار دارد و سرزمینی جدا از و رز رود می‌باشد، چنانکه در شمال آن غزان و در جنوب و مشرق آن خراسان قرار دارد<sup>(۳)</sup>.

به هر روی کیخسرو و شیده در سرزمینی دور افتاده و تهی از هرگونه آب و گیاه پیکار کرده‌اند.

رسیدند جایی که شیر و پلنگ بدان شخّ بسی آب ننهاده جنگ

۱- همان ۵ / ۲۷۲ / ۶۱۶.

۲- سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۷۲ و ۵۰۲.

۳- بنگرید به: اشکال العالم، جیهانی، ص ۱۸۲. حدود العالم، ص ۱۲۲.

نچرید بر آسمانش عقاب از او بهره شخ و بهری سراب<sup>(۱)</sup>  
پس از کشته شدن شیده، دو سپاه به انبوه نبرد می‌آغازند. در این پیکار از  
جایگاهی به نام «ریگ ارمان» سخن به میان آمده که آوردگاه دو سپاه بود.  
همه‌ریگارمان سرو دست و پای زمین را همی دل برآمد ز جای<sup>(۲)</sup>  
این نام در شاهنامه فلورانس نیز آمده است<sup>(۳)</sup> ولی در دستنویس ق<sup>۲</sup> ریگ  
آمو نوشته شده است<sup>(۴)</sup>. در داستان بیژن و منیژه دیدیم که ارمان در جایی سوای  
این جا قرار داشته است. از سوی دیگر تا جایی که می‌دانم، در هیچ نوشته‌ای از  
«ریگ ارمان» نام برده نشده و می‌باید نتیجه گرفت که نام «ارمان» در اینجا  
نادرست است. ولی می‌توان گفت که «ریگ آمو» بیش از هر چیز در اینجا درست  
می‌نماید. زیرا پس از چند بیت، سخن از «ریگ آمو» به میان آمده است. آنجا  
که افراسیاب از کشتن تورانیان خشمگین شده و به سوی ایرانیان تازش می‌برد و  
چند دلاور نامی را می‌کشد. کیخسرو نیز به سوی افراسیاب می‌رود، ولی  
گرسوز و جهن عنان اسب افراسیاب را گرفته و به سوی ریگ آمو می‌شتابند.  
عنانش گرفتند و برتاختند سوی ریگ آمو بشتافتند<sup>(۵)</sup>  
دیگر تورانیان نیز رو به گریز نهاده و با افراسیاب بدون آنکه سراپرده و خیمه  
را همراه برند، از رود آمو می‌گذرند. پس از این پیروزی، کیخسرو در نامه‌ای که  
برای کیکاووس می‌نویسد، گوید:

رسیدم ز ایران به ریگ فرب سه‌جنگ‌گران‌کرده شد در سه شب<sup>(۶)</sup>  
همه رزم بر دشت خوارزم بود ز چرخ آفرین بر چنان رزم بود<sup>(۷)</sup>

۱- مس ۲۷۲ / ۶۱۶ - ۶۱۷. ۲- همان ۵ / ۲۸۰ / ۷۴۱.

۳- دستنویس شاهنامه فلورانس، ص ۴۸۴، سطر ۱۰.

۴- در شاهنامه بروخیم ۵ / ۱۳۱۰ / ۷۴۷. و ژول مول ۴ / ۱۰۲۵ / ۷۶۴: «همه ریگ

خون و سرو دست و پای» آمده است. ۵- مس ۵ / ۲۸۳ / ۸۰۸.

۶- همان ۵ / ۲۸۶ / ۷۶۰. ۷- همان ۵ / ۲۸۷ / ۲۶۵.

باید یادآور شد که در سمت راست رود آموی با فاصله دو میل شهر فَرَب قرار دارد. این شهر در مقابل شهر آمل است. از این شهر به گونه فربر نیز یاد شده است.

بگفته نرسخی از رود آموی تا فَرَب یک فرسنگ است که چون آب بالا آید نیم فرسنگ گردد. گاهی نیز آب تا فَرَب رسد.<sup>(۱)</sup> ابن خردادبه نیز میان فَرَب و رود آموی را یک فرسنگ نوشته است.<sup>(۲)</sup>

افراسیاب چندی در بخارا می ماند. بزرگان توران پیشنهاد می کنند تا افراسیاب از رود گلزیون گذشته و به چاچ رود.

گر ایدونک روشن بود رای شاه از ایدر به چاچ اندر آرد سپاه  
چو کیخسرو آید به کین خواستن ببايد ترا لشکر آراستن  
چو شاه اندرین کار فرمان برد ز گلزیون نیز هم بگذرد  
بباشد به آرام ببهشت گنگ که هم جای جنگست و جای درنگ  
برین برنهادند یکسر سَخُن کسی رای دیگر نیفگند بن  
برفتند یکسر به گلزیون همه دیده پرآب و دل پر ز خون  
به گلزیون شاه توران سه روز بسبود و برآسود با باز و یوز  
برفتند زان جایگه سوی گنگ به جایی نبودش فراوان درنگ<sup>(۳)</sup>

کیخسرو نیز با سپاهانش از رود آموی گذشته، به شهر سغد می رود. در آنجا آگاه می شود که افراسیاب به کنگ رفته است. همیدون می شنود یکی از تورانیان که از تخمه تور بود، برای پیکار با ایرانیان آمده که بهری از سپاه خود را به سوی چاچ و بخشی را به سوی بیابان فرستاده است. کیخسرو سپاهی به سالاری

۱- تاریخ بخارا، ص ۲۷.

۲- المسالك و الممالک، ابن خرداد به، ص ۲۲.

۳- مس ۵ / ۲۸۸ / ۸۸۳ - ۸۹۰.

گُستَهَم و سپاهی به سالاری رستم به سوی آنها روانه می‌کند. پس از چندی گُستَهَم و رستم با پیروزی باز می‌گردند.

پیش از آنکه رستم و گُستَهَم با پیروزی باز گردند، کیخسرو لشکرش را به گلزریون می‌برد و از آنجا به سوی کنگ (بهشت کنگ = کنگ افراسیاب) می‌رود. افراسیاب هم سپاهی را به سوی گلزریون می‌فرستد. این بار نیز تورانیان شکست خورده و افراسیاب به بهشت کنگ پناه می‌برد. سرانجام ایرانیان بهشت کنگ را می‌گشایند و گرسیوز و جهن، برادر و پسر افراسیاب به دست رستم گرفتار می‌شوند. افراسیاب نیز از راه پنهانی که در زیر زمین ساخته بود، می‌گریزد. پس از چندی کیخسرو آگاه می‌شود که افراسیاب با فغفور چین انباز شده و از چین تا گلزریون از سپاه افراسیاب پر شده است<sup>(۱)</sup>. کیخسرو از بهشت کنگ بدر آمده و در دشتی که نامش را نمی‌دانیم، پیکار خونینی در می‌گیرد که باز هم به شکست افراسیاب می‌انجامد و افراسیاب گریزان می‌شود. کیخسرو نیز به بهشت کنگ باز می‌گردد.

از سوی دیگر چون فغفور و خاقان از سرانجام نبرد آگاه می‌شوند، از یاری افراسیاب پشیمان شده و بزرگان چین با پیشکش و هدیه‌های بسیار، نزد کیخسرو رفته و بیزاری خود را از افراسیاب از یکسو و دوستی‌شان را با کیخسرو از سوی دیگر بازگو می‌کنند و نیز به افراسیاب پیام می‌دهند تا از چین و ختن دور شود. افراسیاب هم از راه بیابان به «کوه اسپروز» می‌رود.

بیفگند نام مهی جان گرفت بسی راه راه بیابان گرفت  
چو با درد و با رنج و غم دید روز بیامد دمان تا بکوه اسپروز<sup>(۲)</sup>

۱- همان ۵ / ۳۲۴ / ۱۴۸۵ - ۱۴۸۷.

۲- همان ۵ / ۳۳۵ / ۱۶۸۷ - ۱۶۸۸. بنداری نیز از «جبل اسپروز» نام برده است.

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۸۸).

از کوه اسپروز در داستان کیکاووس و رفتن او به مازندران سه بار نام برده شده است<sup>(۱)</sup>.

این نام در بندهش نیز آمده، که کوه اسپروز در بالای چینستان است<sup>(۲)</sup>. ولی در بندهش هندی آمده که این کوه در چیچست قرار دارد<sup>(۳)</sup>. روانشاد پوردادود به نقل از یوستی آنرا کوه زاگرس نوشته است<sup>(۴)</sup>.

با نشانی‌هایی که از نامه‌های باستانی داده شده، می‌توان گفت که این نام مربوط به دو جایگاه بوده است. یکی جایگاهی که مربوط به داستان کیکاووس می‌باشد و دیگری جایگاهی که از آن در داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب یاد شده که با روایت بندهش بزرگ یکسان است.

در شاهنامه آمده است که افراسیاب از کوه اسپروز که در چین بود به آب زره رفت.

بسیامد ز چین تا بآب زره میان سوده از رنج و بند گره<sup>(۵)</sup>  
با اینهمه تاکنون بر نگارنده روشن نشده که کوه اسپروز در کجای چین قرار داشته است.

به هر روی، افراسیاب در کنگ دژ ساخته سیاوش آرام می‌گیرد، به امید اینکه بخت یارش شود، تا بتواند سرانجام از کیخسرو کین خود را بستاند. از سوی دیگر کیخسرو نیز آگاه می‌شود که افراسیاب در کنگ دژ می‌باشد. از این رو راه کنگ دژ را در پیش می‌گیرد. در راه به «سیاوش‌گرد» می‌رسد، اما بدرون آن نمی‌رود.

۱- همان ۲ / ۸۴ - ۱۶۲ - ۱۶۳ و ۲ / ۱۰۳ - ۵۰۹ - ۵۱۰ و ۲ / ۱۰۴ - ۵۲۹

۲- بندهش، فرنیغ دادگی، ص ۷۳. ۳- بندهش هندی، ص ۸۸.

۴- پشت‌ها، پوردادود، ج ۱، ص ۱۹۰.

۵- مس ۵ / ۳۳۵ / ۱۶۹۰. در دستنویس ق ۲. لن، لن ۲، فلورانس ص ۵۰۶، سطر ۶ و

نیز در شاهنامه چاپ بروخیم و شاهنامه ژول مول، به جای «چین»، «چنین» آمده است.

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۱۴۱

بدین گونه تا شارستان پدر همی رفت گریان و پرکینه سر  
همی گرد باغ سیاوش بگشت بجایی که بنهاد خون زیر تشت<sup>(۱)</sup>  
کیخسرو از سیاوش گرد به مکران رفته و پس از پیروزی بر شاه مکران از آب  
زره گذشته و به کنگ دژ می رسد.

جهانجوی چون کنگ دژ را بدید شد از آب دیده رُخش ناپدید  
پیاده شد از اسب و رخ بر زمین همی کرد بر کردگار آفرین<sup>(۲)</sup>

.....  
همی بود در کنگ دژ شهریار یکی سال با رامش و میگسار<sup>(۳)</sup>  
درباره مکران و کنگ دژ سیاوش سخن نمی گویم چون بیرون از  
سرزمین های ایران و توران بوده است. تنها باید اشاره شود که مکران بر پایه  
پژوهش های استاد فریدون جنیدی همان سرزمین «کُره» می باشد.

گفتنی است که افراسیاب در جایی پنهان شده بود و کسی از آن آگاه نبود.  
کیخسرو از کنگ دژ به مکران و از آنجا به چین و سپس به سیاوش گرد باز  
می گردد. لی این بار وارد سیاوش گرد می شود و سپس از سیاوش گرد به بهشت  
کنگ می رود<sup>(۴)</sup>.

کیخسرو یک سال در بهشت کنگ می ماند و از آنجا به سوی ایران باز  
می گردد. وی پیش از حرکت به ایران:

بگستم نوذر سپرد آن زمین ز قجغاز تا پیش دریای چین  
بی اندازه لشکر بگستم داد بدو گفت بیدار دل باش و شاد

---

۱- همان ۵ / ۳۴۳ / ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱.

۲- همان ۵ / ۳۵۳ / ۲۰۰۶ - ۲۰۰۷.

۳- همان ۵ / ۳۵۴ / ۲۰۲۶.

۴- همان ۵ / ۳۵۸ / ۲۰۸۱ و ۵ / ۳۵۹ / ۲۰۹۹.

به چین و بمکران زمین دست یازد بهر سو فرستاده و نامه ساز<sup>(۱)</sup> کیخسرو آنگاه به چاچ و سپس به سغد و از آنجا به بخارا آمده و از رود آموی گذشته، به سوی بلخ می‌رود. بنداری در ترجمه خود از شاهنامه، از این شهرها نام برده است:

سغد، بخارا، بلخ، طالقان، مرو رود، نیشابور و ری<sup>(۲)</sup>.

از سوی دیگر کیکاووس نیز به پذیره کیخسرو می‌رود و بسوی طالقان و مرو رود حرکت می‌کند<sup>(۳)</sup> و در راه نیشابور کیخسرو و کیکاووس به یکدیگر می‌رسند<sup>(۴)</sup>.

در تاریخ ثعالبی، مسیر حرکت کیخسرو از توران به ایران اینگونه آمده است: سیاوناباد (سیاوش‌گرد)، چاچ، بخارا، رود آموی و بلخ<sup>(۵)</sup>.

دنباله داستان کیخسرو تا ناپدید شدنش در کوه و نیز نام‌های جغرافیایی یاد شده در این جستار، به کار نمی‌آیند تا به گزارش آن پردازیم. از این رو جستار خود را در اینجا پایان داده و امید دارم که در این جستار توانسته باشم در شناخت بهتر شاهنامه فردوسی توسی گامی به پیش گذاشته و این خود آغازی دیگر باشد برای پژوهش‌های دیگر در زمینه جغرافیای شاهنامه فردوسی.

ایدون باد.



---

۱- همان ۵ / ۳۶۰ - ۲۱۲۰ - ۲۱۲۲.

۲- شاهنامه، بنداری، ج ۱، ص ۲۹۴.

۳- مس ۵ / ۳۶۲ / ۲۱۵۷. ۴- ۵ / ۳۶۲ / ۲۱۵۸.

۵- شاهنامه ثعالبی، ص ۱۰۵. تاریخ ثعالبی، ص ۱۵۰.



## کتابنامه

- آبیاری در ترکستان، و. و. بارتولد، ترجمه کریم کشاورز، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
- آثارالباقیه عن القرون الخالیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، ابن سینا، ۱۳۵۲.
- آذربایجان واران (آلبانیای قفقاز)، عنایت الله رضا، ایران زمین، ۱۳۶۰.
- آفرینش و تاریخ (البدءالتاریخ)، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۳، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، ۲ جلد، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- اخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، ترجمه صادق نشات، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- اشکال العالم، ابوالقاسم بن احمد جیهانی، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، مقدمه و تعلیقات: فیروز منصوری، آستان قدس رضوی، شرکت به نشر، ۱۳۶۸.
- اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، حسن انوری، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۵.
- اطلس جغرافیایی، (به زبان روسی)، مسکو، ۱۹۵۵.
- اطلس نقشه‌های تاریخی ایران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، ۱۳۵۵.
- الاعلاق النفیسة، ابن رُسته، ترجمه و تعلیق، دکتر حسین قوه‌چانلو، امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- امپراتوری صحرانوردان، رنه گروسه، عبدالحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- ایران باستان، حسن بیرنیا (مشیرالدوله)، ۳ جلد، ابن سینا، ۱۳۴۱.

۱۴۴ / مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

ایران‌شهر، بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، پروفیسور یوزف مارکوارت، ترجمه دکتر مریم میراحمدی، اطلاعات، ۱۳۷۳.

ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، عنایت الله رضا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

بازخوانی شاهنامه، تأملی در زبان و اندیشه فردوسی، مهدی قریب، توس، ۱۳۶۹.  
برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی، ۵ جلد، باهتمام محمد معین، امیر کبیر، ۱۳۵۷.

البلدان، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

بندهش، فرنیغ دادگی، ترجمه مهرداد بهار، توس، ۱۳۶۹.  
بندهش ایرانی، چپ‌عکس از روی نسخه شماره ۱، تهمورس دینشاد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بدون تاریخ.

بندهش هندی، ترجمه و تصحیح رقیه بهزادی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.

بیژن و منیژه، برگزیده از شاهنامه فردوسی، زیر نظر استاد پورداود، چاپ سوم، اروند، ۱۳۷۰.

پادشاهی گرشاسب در شاهنامه، مهدی قریب، در سیم‌غ شماره ۳، آبان‌ماه ۱۳۵۵، نشریه بنیاد شاهنامه فردوسی.

پایتختهای شاهنامه در دوره کیانیان و پیشدادیان، فریدون جنیدی، در کتاب پایتختهای ایران، به کوشش دکتر محمد یوسف کیانی.

پژوهش‌هایی در شاهنامه، جهانگیر کورجی کویاجی، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، نشر زنده رود، ۱۳۷۱.

پیرامون آب و هوای باستانی فلات ایران، محمد تقی سیاه پوش، ابن سینا، ۱۳۵۲.

مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۱۴۵

تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان (تاریخ اشکانیان)، آلفرد فن گوتشمید، ترجمه کیکاووس جهاننداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

تاریخ بخارا، ابوبکر محمد بن جعفر الزشخی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.

تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)، حمزه بن حسن اصفهانی، ترجمه دکتر جعفر شعار، چاپ دوم، امیر کبیر، ۱۳۶۷.

تاریخ ثعالبی، (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری، پاره نخست، ترجمه محمد فضائلی، نشر نقره، ۱۳۶۸.

تاریخ جهاننگشای، علاالدین عطا ملک بن بهالدین محمد بن محمد جوینی، ۳ جلد، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، چاپ دوم، بامداد، بی تاریخ. تاریخ حبیب السیر، خواند امیر، ۴ جلد، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲.

تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، محمد بن جریر طبری، ۱۶ جلد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ - ۱۳۵۴.

تاریخ ماد، ا.م. دیاکونف، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ دوم، ۱۳۵۷. تاریخ مختصر الدؤل، غریغوریوس ابوالفرج اهرن (ابن العبری)، ترجمه دکتر محمد علی تاج پور - دکتر حشمت الله ریاضی، اطلاعات، ۱۳۶۴.

تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، چاپ چهارم، امیر کبیر، ۱۳۵۶. تاریخ نامه هرات، سیف بن محمد بن یعقوب الهروی، تصحیح پروفیسور محمد زبیرالصدیقی، چاپ افست کتابخانه خیام، ۱۳۵۲.

تاریخ یمینی، محمد بن عبدالجبار عتبی، ترجمه ابواشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی

۱۴۶ / مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

- (گلپایگانی)، بکوشش دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.
- تجارب الامم، ابوعلی مسکویه رازی، ترجمه دکتر ابوالقاسم اماسی، جلد ۱، سروش، ۱۳۶۹.
- تحدید نهايات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن، ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، ترجمه احمد آرام، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- تحقیق ماللهند، ابوریحان بیرونی، جلد ۱، ترجمه منوچهر صدوقی سنها، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ترکستان نامه، واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد، ۲ جلد، ترجمه کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- تعلیقات بر حدود العالم من المشرق الی المغرب، نویسنده ناشناس، تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه میر حسین شاه، تصحیح و حواشی دکتر مریم میر احمدی - دکتر غلامرضا ورهرام، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲.
- تقویم البلدان، ابوالفداء، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- التنبیه و الاشراف، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- تمدن ایرانیان خاوری، دکتر ویلهلم جیگر (گیگر)، چاپ هند، ۱۹۲۱.
- جاده ابریشم، علی مظاهری، ج ۱، ترجمه ملک ناصر نوبان، پژوهشگاه، ۱۳۷۲.
- جامع التواریخ در تاریخ مغول، رشیدالدین فضل الله، بکوشش دکتر بهمن کریمی، ۲ جلد، چاپ دوم، اقبال، ۱۳۶۲.
- جستاری چند در فرهنگ ایران، مهرداد بهار، فکروز، ۱۳۷۳.
- جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله خوافی (حافظ ابرو)، تصحیح دکتر غلامرضا ورهرام، اطلاعات، ۱۳۷۰.
- جغرافیای مفصل ایران، دکتر ربیع بدیعی، ۳ جلد در دو مجلد، اقبال، ۱۳۶۲.

مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۱۴۷

جهان نامه، محمد بن نجیب بکران، مقدمه از دکتر محمد امین ریاحی، ابن سینا  
۱۳۴۲.

چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، حسین شهیدی، امیرکبیر  
۱۳۶۵.

حدود العالم من المشرق الى المغرب، نویسنده ناشناس، بکوشش منوچهر ستوده  
کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.

حماسه ملی ایران، تئودور نولدکه، ترجمه بزرگ علوی، دانشگاه تهران، ۱۳۲۷.  
دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر احسان یارشاطر، ج ۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب  
۱۳۵۴.

دُررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان (تاریخ اشکانیان)، محمد حسن خاز  
اعتمادالسلطنه، بکوشش نعمت احمدی، اطلس، ۱۳۷۱.  
دینهای ایران باستان، هنریک ساموئل نیبرگ، ترجمه دکتر سیف الدین نجم آبادی  
مرکز ایران مطالعه فرهنگها، ۱۳۵۹.

راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، محمد بن علی بن سلیمان  
الراوندی، تصحیح محمد اقبال، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

راهنمای قطفن و بدخشان، محمد نادر خان، تهذیب برهان الدین کوشکی  
تصحیح دکتر منوچهر ستوده، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.

روایت پهلوی، متنی به زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی)، ترجمه مهشید میه  
فخرایی، پژوهشگاه، ۱۳۶۷.

روضة المنجمین، شهرمدان بن ابی الخیر رازی، چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه  
ملک، مرکز انتشار نسخ خطی، ۱۳۶۸.

زبدة التواریخ، حافظ ابرو، ۲ جلد، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، نشر نی  
۱۳۷۲.

۱۴۸ / مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

- زندگی شگفت‌آور تیمور، ترجمه کتاب عجایب المقدور فی اخبار تیمور، ابن  
عربشاه، ترجمه محمد علی نجاتی، پژوهشگاه، ۱۳۶۵.
- زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر پایه گفتارهای ایرانی، فریدون جنیدی، بنیاد  
نیشابور، ۱۳۵۸.
- زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، ابو سعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود گردیزی،  
تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- سرزمین‌های خلافت شرقی (جغرافیای تاریخی)، گی لسترنج، ترجمه محمود  
عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- سفرنامه ابن بطوطه (رحله ابن بطوطه)، ۲ جلد، ترجمه دکتر محمد علی موحد،  
بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
- سفرنامه ابودلف در ایران، مسعر بن المہلبیل الخزر جسی (ابودلف)، با تعلیقات  
ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، زوار، تهران، ۱۳۵۴.
- سفرنامه ترکستان (ماوراءالنهر)، دکتر پاشینو، ترجمه مادروس داؤدخانف، بکوشش  
جمشید کیان‌فر، پژوهشگاه، ۱۳۷۲.
- شاهنامه ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری،  
ترجمه محمود هدایت، ۱۳۲۸.
- شاهنامه فردوسی، چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه ملی فلورانس مورخ ۶۱۴  
ه‍.ق، مرکز انتشار نسخ خطی، تهران، ۱۳۶۹.
- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، بکوشش جلال خالقی مطلق، دو دفتر و یک ضمیمه،  
انتشارات روزبهان، دفتر یکم تهران ۱۳۶۸، دفتر دوم تهران ۱۳۷۱.
- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، چاپ مسکو، ۹ جلد، چاپ اول، ۱۹۶۶ - ۱۹۷۱.
- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، چاپ بروخیم، در پنج مجلد، بدون تاریخ انتشار.
- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، ژول مول، با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، ۳ مجلد،

مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه / ۱۴۹

انتشارات سخن، ۱۳۷۱.

الشاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، ترجمه به نثر از: الفتح بن علی البنداری، بکوشش دکتر عبدالوهاب عزام، چاپ افست، اسدی، تهران، ۱۹۷۰.

شهرستانهای ایران، در نوشته‌های پراکنده صادق هدایت، چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۴۴.

صحاح الفرس، محمد بن هندوشاه نخجوانی، باهتمام عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.

صورة الارض، ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.  
طبقات الامم، قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد اندلسی، ترجمه سید جلال الدین تهرانی، ضمیمه گاهنامه سال ۱۳۱۰ شمسی.

عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات، زکریا بن محمد بن محمود المکمونى  
التزوینى، تصحیح نصرالله سبوحی، کتابخانه مرکزی، بدون تاریخ.

فارسنامه، ابن بلخی، بکوشش علی نقی بهروزی، مطبوعاتی فارس، شیراز، ۱۳۴۳  
فارسنامه، ابن بلخی، بکوشش گای لیسترانج و رینولدالن نیکلسون، چاپ لیدن  
۱۹۲۱، چاپ دوم بطریق افست، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

فرهنگ آبادی‌ها و مکانهای مذهبی کشور، دکتر محمد حسین پاپلی یزدی، آستا  
قدس رضوی، ۱۳۶۷.

فرهنگ تحفة الاحباب، حافظ سلطانعلی اوبهی هروی، تصحیح فریدون تقی زاده  
نصرت الزمان ریاضی هروی، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.

فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادی‌ها)، جلد نهم، آستان نهم، انتشارات سازما  
جغرافیایی کشور، ۱۳۲۹.

فرهنگ سفدی (سغدی، فارسی، انگلیسی)، دکتر بدرالزمان قویب، فرهنگان، ۳۷۴  
فرهنگ قواس، فخرالدین مبارکشاه قواس غزنوی، باهتمام نذیر احمد، بنگاه ترجمه

۱۵۰ / مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

و نشر کتاب، ۱۳۵۳.

فرهنگ نظام، سید محمد علی داعی الاسلام، ۵ جلد، چاپ دوم، دانش، تهران، ۱۳۶۳.

الفهرست، محمد بن اسحاق ابن ندیم، ترجمه: م. رضا تجدد، ابن سینا، ۱۳۴۳.

القانون المسعودی، ابوریحان بیرونی، چاپ اول، حیدرآباد دکن هند، ۱۹۵۵.

کتاب الخراج، قدامة بن جعفر، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، البرز، ۱۳۷۰.

کلات نادری، محمد رضا خسروی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.

گزیده مقالات تحقیقی، و. و. بارتولد، ترجمه کریم کشاورز، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

لغت فرس (لغت دری)، ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی، تصحیح فتح الله مجتبائی - علی اشرف صادقی، خوارزمی، ۱۳۶۵.

لغت نامه، علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا.

منتهای پهلوی، جاماسپ جی منوچهر جی جاماسپ اسانا، جلد اول و دوم، مقدمه بهرام گورانکساریا، بمبئی، ۱۸۹۷، با دیباچه‌ای از ماهیار نوانی، چاپ افست، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.

مجمعل التواریخ و القصص، نویسنده ناشناس، محمد تقی ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، بدون تاریخ.

مرآة البلدان، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میر هاشم محدث، چهار جلد در سه مجلد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

مروج الذهب و معادن الجواهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ۲ جلد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۶.

مسالک و ممالک، ابوالحق ابراهیم اصطخری، باهتمام ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

لمسالک و الممالک، ابن خردادبه، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، ناشر مترجم،



۱۳۷۰.

مطالعات جغرافیایی، هیئت علمی فرانسه و ایران، ژاک دومرگان، ترجمه دکتر کاظم ودیعی، چهر، تبریز، ۱۳۳۸.

مطلع الشمس، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، جلد سوم، ۱۳۰۳ هجری قمری. معجم البلدان، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی، ۵ جلد، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، ۱۹۷۹.

معجم شاهنامه، محمد بن الرضا بن محمد العلوی الطوسی، با دو ذیل: ۱- شواهد لغت فرس از شاهنامه، ۲- گزیده لغت شهنامه عبدالقادر، تصحیح و ترجمه و تألیف حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.

مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمن ابن خلدون، ۲ جلد، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.

مینوی خرد، احمد تفضلی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.

نامه تنسر به گشنسپ، تصحیح مجتبی مینوی، خوارزمی، ۱۳۵۴.

نزهة القلوب، المقالة الثالثة، حمدالله مستوفی قزوینی، تصحیح گای لیسترانج، چاپ لیدن، ۱۹۱۵، چاپ دوم، بطریق افست دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

نزهت نامه علائی، شهردان بن ابی الخیر، تصحیح دکتر فرهنگ جهانپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.

نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی + دفتر راهنمای نقشه، حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)، بنیاد نیشابور - مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب،

۱۳۷۱.

نوشته‌های پراکنده، صادق هدایت، چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۴۴.

واژه نامک، عبدالحسین نوشین، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.

وندیداد، ترجمه سید محمد علی حسینی داعی الاسلام، ۱۳۲۷.

وهرود وارنگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی)،  
ژوزف مارکوارت، ترجمه با اضافات داود منشی‌زاده، انتشارات دکتر محمود  
افشار یزدی، ۱۳۶۸.

ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، تصحیح مجتبی مینوی، بروخیم، ۱۳۳۸.  
ویس و رامین، داستان عاشقانه پارتی، ولادیمیر مینورسکی، ترجمه مصطفی  
مقرب، ضمیمه ویس و رامین تصحیح دکتر محمد جعفر محبوب.

هرمزد نامه، ابراهیم پورداود، نشریه انجمن ایرانشناسی، ۱۳۳۱.

یسنا، پورداود، جلد اول، چاپ دوم، ابن سینا، ۱۳۴۰.

یشت‌ها، پورداود، ۲ جلد، چاپ دوم، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۷.

یونانیان و بربرها (روی دیگر تاریخ)، امیر مهدی بدیع، ترجمه احمد آرام، جلد ۱ و  
۲ در یک مجلد، چاپ دوم، نشر پرواز، ۱۳۶۴.

\* \* \*

## نام‌یاب

«آ»

آب‌زره	۱۲۱،۱۴۰
آب‌اتزل	۷۰
آب‌سر	۷۵
آب‌کون	۵۹
آب‌فناکت	۷۵
آب‌گلزریون ← گلزریون	
آب‌ساری در ترکستان	۵۷،۴۶
آب‌سارالساقیه	۹۳،۷۵،۵۹
آب‌وارکتیکی	۱۰۴
آب‌ورکتیک	۱۰۴
آبولودورس آرتامی نا	۱۰۵
آب‌باشی	۹۹،۹۵،۹۴
آب‌سارالساقیه عن القرون الخالیه	
آذربایجان	۵۲،۵۲،۴۹،۲۷
آدریانوس رلاندنوس	۲۰
آذربایجان شوروی	۲۰
آذربایجان واران (البانزای قفقاز)	۵۱
آذربیزین مهر	۱۳۱
آران	۲۴
آرش	۱۲۶،۵۰،۲۰
آرش تیرانداز	۵۵،۵۴،۵۳،۵۲
آرش شپاک‌تیر	۵۳،۵۲
آرش شپاک‌تیر	۵۲
آرش شیوانتیر	۵۲
آرش شیوانتیر	۵۳
آرش کمانگیر	۵۴
آریا	۸۶
آریایی	۲۳،۲۲،۲۱،۲۰
آریاییان	۱۰۶،۵۳،۲۸،۲۴،۲۹،۲۴
آسیا	۸۹،۸۶،۲۹
آسیا	۵۰
آسیای مرکزی	۲۵
آسیای میانه	۹۴،۲۴
آشود	۲۴،۲۴،۲۲
آشیا	۲۵
آفریدون	۷۸،۴۸،۲۹
آفریقا	۱۲۶،۵۰
آفرینش و تاریخ	۵۴،۵۲،۴۹
آق دریا	۱۳۵
آق سو	۱۰۰
آل افراسیاب	۲۵،۲۲
آل افریغون	۱۲۵
آلان	۶۰،۵۱،۵۰،۴۹

آلایان	۴۹
آلان دژ	۴۹
آلایان	۵۱،۵۰،۴۰
آلتای علیا	۶۹
آلتایی	۴۶،۴۵،۴۴،۲۰
آلتاییان	۳۵
آلسا آتا	۹۵
آنجان	۱۲۵
آماس	۵۱
آمریکا	۱۲۶
آمل	۱۳۸،۱۳۶،۱۳۵،۵۶،۴۹
آموی (رود)	۷۰،۶۶،۵۷،۴۴،۴۰،۱۹
آس	۹۸،۹۴،۹۲،۹۰،۸۹،۸۵،۷۹،۷۶،۷۲
آستنجاب	۱۳۲،۱۳۸،۱۳۷،۱۳۶،۱۳۵،۱۳۴
آستیشاب	۷۳
آستیشاب	۷۳
آسیانیا	۵۰
آسیجیاب	۷۴،۷۳
آستونی	۱۱۱
آست	۵۱،۵۰
استخری(اصطخری)	۸۰،۷۴،۵۹
استر	۲۵
استرابون	۸۶،۵۸،۲۶
استرالیا	۱۲۶
استان یان	۵۰
اسدی توسی	۱۲۳،۷۸
اسروشنه	۹۳،۴۱،۴۰
اسفندرامذ	۵۳
اسفندیار	۷۳،۶۷
اسفیجاب	۷۳
اسکندر مقدونی	۲۶،۲۵
اسکیت	۸۶
اسکی تاشکند	۹۳
اسوان	۲۵
اشک	۵۲
اشکال‌العالم	۱۰۵،۸۵،۸۰،۷۴
اشکانی	۱۳۶،۱۳۵، ۱۳۸،۱۱۳
اشکانی	۵۲
اشکبوس	۱۱۳
اشکش	۱۳۵
اصطخری ← استخری	
اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی	۶۷
اطلیاش (اتباش)	۹۹
اطلس جغرافیایی	۱۰۰،۹۶
اطلس نقشه‌های تاریخی ایران	۲۰
اعتقادالسلطنه محمدحسن خان	۶۶
اغریز	۶۱،۵۶
افراسیاب در بیشتر صفحه‌ها	
آفریدون	۱۳۴
افشین	۳۱
اقبال آشتیانی عباس	۶۹،۴۶
ابر شهر	۸۳
ابن‌العمر	۲۷
ابن بطوطه	۹۲
ابن بلخی	۱۳۲
ابن حوقل	۱۲۵،۹۳،۸۷،۸۰
ابن‌خردادبه	۱۳۸،۱۲۰،۹۹،۷۳
ابن‌خلدون	۲۷،۲۶
ابن‌رسته	۸۴
ابن‌عریشه	۷۴
ابن‌فقیه	۱۲۵
ابن‌ندیم	۲۶
ابوالفداء	۷۵،۶۸
ابوریحان بیرونی ← بیرونی	
ابیورد	۱۰۴،۸۴،۲۷
اترک	۱۹
اتل	۶۱
احسن‌التقسیم	۱۲۰،۹۹،۵۷
اخبارالطوال	۷۰،۵۲
اخیس	۱۰۵
ایده	۵۹
آران	۴۰
آردشیر	۲۶،۲۵
آردکنند	۶۸
آردکنند	۶۸
آرشک	۵۲
ارمان	۱۱۹،۱۱۸،۱۱۷،۶۱
ارمنیان	۱۳۷،۱۳۷،۱۲۰
ارمنیان	۱۲۰،۱۱۷
ارمن	۱۲۷

۱۵۴/مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

۱۳۰،۱۳۷	ایرانیان در بیشتر صفحه‌ها	۲۵	اکدی
بروگرد ۱۰۳	ایرج ۶۰،۵۶،۴۹،۴۸،۳۰	۷۰	اکسس
برهان قاطع ۱۲۳،۱۱۱،۱۱۰،۱۱۰،۷۶	۹۰،۸۹،۷۸،۶۱	۷۰	اکسوس
بریتیش میوزیوم ۴۲	۵۰	۱۱۷	اکوان دیو
بزان ۱۲۸	ایزدورخاراکسی ۱۰۴،۸۵	۵۰	الان
بعلبوس ۵۷	ایسغ کول ۹۹	۱۲۹،۴۹	الانان
بلاساغون ۹۵	ایسی کول ۱۰۰،۹۹،۹۶،۹۵	۸۴	الاعلاق الفیقه
بئج ۸۷،۸۲،۷۹،۷۶،۷۵،۵۷	۱۳۰،۱۰۱		البدع و التریخ ← آفرینش و تاریخ
۱۲۲،۱۲۴،۱۲۹،۱۲۲،۱۲۹،۸۸	ایگی زلیک ۹۴	۱۲۵،۷۴	انشدان
بلخان ۵۷	ایلاق ۹۳		التنبیه و الاشراف ۱۳۵،۷۰،۴۴
بلغار ۵۷،۲۷	ایلیک خانیه ۲۲		الشاهنامه بنداری ۱۰۳،۶۵،۶۴،۴۸
بلغارستان ۵۷	اژوروسار ۲۴		۱۳۱،۱۰۹
بلغر ۴۷		۲۵	القانینیه
بلکان ۵۷		۱۲۵	ان فریغون
بنم ۵۷		۲۶	الفهرست
بلنیشکی ۴۲،۴۱			القانون المسعودی ← قانون مسعودی
بلوکا ۱۰۰	۶۹		الماس رود ۱۱۷،۱۱۶
ببیشی ۱۰۷	۲۹،۲۵		المسالک و المسالک ۹۹،۷۴
بنداری الفتح بن علی ۹۳،۶۵،۶۴،۴۸	۱۳۰،۵۹		۱۳۸،۱۲۰
۱۳۹،۱۳۴،۱۳۱،۱۱۶،۱۰۸،۱۰۳،۹۷	۱۱۴،۵۹		الیاس ۵۱
۱۴۲	بارتولد ۷۵،۶۲،۵۹،۵۷،۴۶		امپراتوری صحرائوردان ۵۱،۶۶
بندرعباس ۶۹	۱۲۴،۱۲۳،۹۴،۹۳،۹۲،۸۷		۱۲۳،۶۹
بندش ۱۰۳،۸۴،۶۵،۵۰،۴۹	بازخوانی شاهنامه، تأملی در زمان و اندیشه فردوسی ۷۷،۵۵		امیر محمود ۷۰
۱۳۰،۱۳۱،۱۱۲،۱۱۰،۱۰۹،۱۰۵،۱۰۴	باستانشناسی در آسیای مرکزی ۴۱		امیر معزی ۶۰
بندش ایرانی ۶۶	باغ سیاووش ۱۲۱		اندراب ۱۲۹
بندش بزرگ ۱۴۰	بالکان ۵۷		اندلسی صاعد ۲۰
بندش هندی ۱۱۰،۶۶	بامیان ۱۲۹،۷۹		انوری حسن ۶۷
بکت ۹۲	بامین ۱۲۴،۶۲		انوشیروان ۱۲۵،۹۴،۷۳
بوستان سندی ۷۰	باورد ۱۰۴،۱۰۳،۸۸،۵۷		اوراتیبه ۴۱
بوستانجان ۱۰۰،۹۸	بحرینطس ۷۱		اوراتیبه ۴۱
بوشهر ۱۲۵	بخارا ۱۰۰،۹۱،۷۹،۶۹،۴۰		اورکاتیان ۵۷
بهار مهرداد ۵۳	۱۴۲،۱۳۸،۱۳۳،۱۲۹		اوزبیک ۲۰
بهرام ۱۱۲،۱۰۳،۷۳	بدخشان ۱۲۹،۱۲۶،۱۲۲،۸۰،۴۰		اوزبکان ۴۵،۱۹
بهرام گور ۷۳	بدیع امیرمهدی ۲۶،۲۵		اوزگند ۹۹،۹۵
بهشت کنگ ۱۴۱،۱۳۹،۹۷،۹۶،۹۲	بدیعی ربیع ۱۰۲		اوستا ۲۱،۲۲،۲۶،۴۴،۴۶،۴۹
بیابان آموی ۱۳۴	براز ۱۲۶		۵۹،۵۸،۵۳،۵۰
بیابان خوارزم ۱۳۵،۸۶،۵۸،۵۴	برازجان ۱۲۵		اوش ۹۹
بیابان سویون قوم ۱۲۰	برازگان ۱۲۵		اوشلوموا نائیده ۱۲۸
بیابان قراقوم ۱۱۴	برازگون ۱۲۵		اویغور ۲۰
بیداد(شهر) ۱۱۵	برجان ۱۲۶،۱۲۵		اهر ۶۹
بیراز ۱۲۳	برج الحجاره ۹۲		ایتاس ۵۱
بیرجند ۶۹،۶۶	برج سنگی ۹۲		ایتاش ۵۱
بیرونی اسوریخان ۵۰،۴۹،۳۹	بردع ۴۱		ایذه ۶۹
۷۳،۷۰،۶۸،۵۹،۵۷،۵۴،۵۳،۵۲،۵۱	بررسیهای تاریخی ۱۲۶		ایران در بیشتر صفحه‌ها
۹۹،۹۵،۹۴،۹۳،۹۲،۸۷،۷۴	بزرگ آفرید ۱۰۲		ایران باستان ۱۲۸،۱۱۵،۸۵،۵۸،۴۵
بیژن ۱۱۷،۸۸،۶۴،۶۱،۴۶،۳۶	بزرزبان ۱۲۶		ایران بزرگ ۱۲۱
۱۲۶،۱۲۱،۱۲۰،۱۱۹،۱۱۸	برسخان ۱۰۱،۱۰۰،۹۹،۹۸		ایران خارجی ۱۲۲
۱۳۷،۱۲۷	برسخان بالا ۹۹		ایران زمین در بیشتر صفحه‌ها
بیرجند ۶۹،۶۶	برسخان پایین ۹۹		ایران شمالی ۵۰
بیکند ۱۳۴،۱۲۳	برسکاوان ۱۰۰		ایران شهر ۱۲۶،۱۲۳،۵۹،۵۷
بیئالود ۱۳۱	بروجرد ۱۰۳		ایران و ترکان در روزگار ساسانیان ۹۴،۵۱،۴۵
	بروخیم ۹۴،۷۶،۶۸،۶۷،۶۴،۵۱		ایرانی در بیشتر صفحه‌ها
	۱۳۲،۱۱۹،۱۱۶،۱۱۳،۱۱۰،۱۰۹		

(ب)







۱۵۸ / مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

سیر(رود) ۷۵	سرابنده کانه نظم بلند ۲۲	ریونیز ۱۱۲
سیردریا ۷۵،۱۹	سرچشمه‌های فردوسی شناسی ۴۳	«ز - ژ»
سیراک ۵۰	سرخس ۸۴،۸۳،۸۱،۶۶،۶۵	زادشم ۴۹
سیرام ۷۳	۱۱۲،۱۰۴،۱۰۳،۸۸،۸۵	زابلستان ۱۱۹،۷۷،۷۶،۶۸،۶۱
سیروک ۸۵	سرزمین‌های خلافت شرقی ۸۷،۷۳	زارمان ۱۲۰
سیحون ۷۶،۷۵،۷۲،۱۹	۱۳۶	زال ۷۷،۶۴
سیدی مهدی ۲۲	سرم ۵۰	زبنده‌التواریخ ۷۲
سپس(فصل نامه ادبی) ۱۲۸	سرمت ۵۰	زراباد ۶۵
سیمیغ(تشریح بنیاد شاهنامه)	سرمیان ۸۶	زرابند ۱۱۲،۱۱۰،۶۵
سیمیغ(فردوسی) ۱۲۸،۷۷	سروشنه ← اسروشنه	زراپت ۶۵
سیستان ۱۱۹	سعدی ۷۰	زرافشان ۲۰
سین کیانگ ۱۲۲	سغد ۱۱۹،۱۱۵،۹۴،۹۱،۸۹،۸۵	زراود ۱۱۰
شیرم ۵۰	سغد ۱۲۶،۱۲۹،۱۲۹،۱۳۸،۱۴۲	زرتشت ۱۰۷،۱۰۶
شیریم ۸۰	سغذیل ۱۲۵	زرقان ۱۲۰،۱۱۹
«ش»	سغذیان ۶۸	زروان ۱۲۰،۱۱۹
	سغذیانه ۸۵	زرویان ۱۲۰
	سفرنامه ابن بطوطه ۹۲	زکریا فردین ۱۲۷
	سفرنامه ابودلف ۶۸	ژم ۱۳۵،۱۲۹،۵۷
شان - سی ۲۶	سفرنامه ترکستان(ماوراءالنهر) ۹۳	زمین توران ۲۳
شاه اسطون ۱۳۲	سفرنامه خواجه غیاث‌الدین نقاش ۹۲	زندگی شگفت آور تیمور ۷۴
شاه ستون ۱۳۲	سفرنامه سید عزت الله در آسیای	زندگی و مهاجرت آریایان بر پایه
شاهنامه بنداری ۱۳۹،۱۳۹،۹۳	مرکزی ۹۲	گفتارهای ایرانی ۲۹
شاهنامه شامی ۹۸،۸۲،۵۳	سقلاب ۷۰	ژو ۶۹،۶۵،۶۴،۶۲،۶۱
	سفتان ۷۱	ژو بنیاسپ ۱۱۲،۸۳،۷۷،۶۴،۶۳
شاهنامه شناسی ۱۲۱	سکایی ۱۲۷،۸۶،۵۸	۱۲۲
شاهنامه فردوسی در بیشتر صفحه‌ها	سکاییان ۱۲۳،۸۹،۸۶	زیند ۱۳۱،۱۳۰،۱۲۸
شاهنامه کهن ۹۸	سکیزین شرقی ۸۹	زین‌الآخیر ۹۹،۷۰،۵۷،۵۲،۲۶
شاهنامه و مژندران ۱۳۱	سکیزان غربی ۸۶	۱۲۷،۱۲۰،۱۱۹
شط جیحون ۹۲	سکاه ۶۹	ژول مول ۱۰۹،۷۶،۷۵،۶۸،۶۵
شغان ۱۰۶	سکلکند ۳۹	۱۲۰،۱۳۷
شکنس ۱۰۶	سگار ۱۲۷	
شگزان ۱۲۹	سگساران ۱۲۷	
شماناس ۱۱۸،۶۱	سجدوقی ۲۲	«س»
شوش ۲۵	سلم ۸۹،۶۰،۴۹،۲۹	سارومات ۸۶،۵۰
شهید ۱۰۵،۸۳	سنیران ۸۶،۶۱	سروانیان ۵۰
شهر ایران ۴۸،۳۰	سیرقند ۱۲۰،۹۳،۹۱،۲۰	ساری ۶۱،۴۹
شهر برار ۱۲۲	سیرکنت ۸۰	ساریکا ۸۵
شهرستان‌های ایران ۸۰،۵۸	سیگان ۸۷،۸۶	ساسانی ۱۲۷،۲۴
شهرستان بن ابی‌الخیر رازی ۵۲	سجانات ۴۹	ساسانیان ۴۳،۲۷،۲۶،۲۴،۲۲
	سند ۱۰۵،۸۴	۸۰،۲۴
شهنامه عبدالقادر بغدادی ۷۹	سنگ نشسته کرتیر ۱۲۵	سالامیس ۲۵
شهیدی مازندرانی حسین ۹۳،۶۰	سویون قوم(بیابان) ۱۲۰	سامانیان ۴۵
شیدوش ۱۱۶	سهراب ۸۷،۸۶،۸۲	ساره ۱۱۳
شیده ۱۳۷،۱۳۶،۱۲۸،۴۸	سیاوخش ۹۳،۸۰	سایانسک(کوه) ۶۹
شیر ۶۶،۶۴	سیاوخش‌گرد ۹۸،۹۶	سبتوس ۵۹
شیرکنت ۶۶	سیاوش ۸۷،۸۲،۴۸،۳۶،۲۱	سپدکوه ۶۶
	۱۰۰،۹۷،۹۶،۹۱،۹۰،۸۹،۸۸	سپجانب ۹۱
	۱۲۱،۱۲۰،۱۰۲،۱۰۱	سپجانب ۹۸،۹۷،۷۹،۷۳،۶۹،۶۵
«ص - ض - ظ - ع - غ»	سیاوش‌گرد ۱۰۱،۱۰۰،۹۸،۹۷	سپد دژ ۸۷
	۱۴۱،۱۴۰	سترابون ← استرابون
صاعد اندلسی ۲۰	سیاوناود ۱۴۲،۹۸	ستوده متوجه ۲۵،۲۰
صالح آباد ۱۰۴	سیاه پوش محمدتقی ۶۳،۶۳	سر(رود) ۷۵
صالح الفرس ۱۳۳	سیاوشه ۱۰۰	
صحرای نکهه مکن ۱۲۲		
صحرای گویی ۲۶		





۱۶۰ / مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

۹۰۸۹۸۷۰۴۸۰۳۷	گرسبوز	کوه رویان	۵۴	کتابخانه ملی فلورانس	۲۲
۷۷	گرساسب	کوه ریبد	۱۳۱	کنسیاس کندیوسی	۲۶،۲۵
۵۹،۵۸،۵۶	گرگان	کوه ریوند	۱۳۱	کچکارک	۹۵
۱۲۱،۱۲۰،۱۸	گرگساران	کوه زاگرس	۱۲۰	کسانی	۵۸
۱۱۸،۱۱۷	گرگین	کوه سرخس بوم	۶۶	کُر(رود)	۶۱
۱۲۳،۶۹،۵۱،۴۶	گروسه رنه	کوه فردوران	۱۰۴	کرزبان	۶۲
۱۱۱،۱۰۶،۱۰۴،۱۰۳	گردگرد	کوه قاف	۱۲۹	کرتیر	۱۲۵
۹۴	گردنوبج	کوه هزارمسجد	۱۰۴	کُوج	۱۲۶،۷۱
۸۶	گزنقون	کوه همان	۱۱۴،۱۱۳،۱۱۲	کُز	۱۲۶
۷۹	گزیده شهنانه	کوه‌های آلتای	۲۷،۴۶،۴۵	کرزبان	۱۲۴
گزیده مقالات تحقیقی ۹۴		کوه‌های پامیر	۷۰	کرزوان	۱۲۶،۱۲۵،۱۲۴
۱۲۳،۱۰۰		کوه‌های تیان‌شان	۱۱۹	کرزبان	۶۲
گسپتم		کوه‌های خراسان	۱۱۴	کُرسار	۱۲۰
۱۳۹،۱۱۶،۹۳،۸۸،۶۱		کوه‌های سایانک	۶۹	کرگساران	۱۲۱،۱۲۰،۱۱۸
۱۳۱		کوه‌های قراقرم	۱۲۲	کرمان	۵۹
گشتاسب	۶۷	کوباجی جهانگیر کوروجی	۵۵	کُروشان	۱۳۲
گلزریون	۷۲،۶۴،۴۴،۲۰،۱۹	۱۲۸،۱۲۷		کُره	۱۴۱
گنجه	۹۰،۸۶،۸۵،۷۹،۷۷،۷۶،۷۵،۷۴	کیا صادق	۱۲۱	کُشپ رود	۱۰۵
گنگ	۱۳۳،۱۳۰،۱۰۱،۹۸،۹۷،۹۶،۹۳	کیابند	۱۳۱	کُف رود	۱۰۴
گوشسیند	۱۳۹	کی آرش	۵۲	کُشانی	۱۱۹
گودرز	۱۳۱	کیخسرو	۵۷،۵۲،۴۹،۴۸،۲۴،۲۳	کُشف رود	۱۰۵،۱۰۴،۸۲
گودرزبان	۱۳۳،۱۳۱،۱۳۰	کیروف آباد	۳۱	کُشپ رود	۱۳۲،۱۱۴
گوزن	۱۱۱،۱۱۰	کینفاد	۹۰،۷۸،۶۷،۵۲	کشپیر	۱۲۹،۶۸
گوزگان	۱۲۶	کیکاووس	۶۵،۶۴،۶۳،۴۸،۲۳	کشواد	۱۰۹
گومو	۱۲۹،۱۲۵،۱۲۴،۷۹	کولکوس	۱۰۵،۹۸،۹۱،۹۰،۸۹،۸۳،۸۱	کُضری پاس	۱۰۲،۹۹،۱۰۰
گونابند	۱۰۰	کوزگان	۱۲۲،۱۲۰،۱۲۴	کعبه نرشت	۱۲۶
گیگر	۱۳۲،۱۳۱	کیومرث	۲۹	کلات	۱۰۲
گیل	۱۰۷	کُنگ		کلات فرود	۱۱۲،۱۰۹
گیو	۴۹	کُنت	۱۲۳	کلات نادری	۱۰۲
۱۰۹،۱۰۳،۹۸،۸۷،۸۲		کُندازرم	۱۲۴	کلاذ	۱۰۰
۱۲۹،۱۲۸،۱۱۶،۱۱۴،۱۱۲،۱۱۱		کُراچ	۱۲۷	کلاذ دژ	۶۶
		کُراچ	۱۲۷	کلخوز آباد	۳۰
		کُرازان	۱۲۶،۱۲۵،۱۲۳،۱۱۷	کلذایان	۲۵
		کُرازه	۱۲۴	کلکنه	۱۱۳
		کُرج	۱۲۵	کنابند	۱۳۱،۱۲۹
		کُرجان	۱۲۶	کندوت	۱۳۱
		کُرجستان	۱۲۷،۱۲۶	کندز	۱۳۲،۱۳۳،۳۸
		کُرجی	۱۱۴	کنگ	۱۳۹،۱۳۸،۹۷،۹۱
		کُرجیان	۵۰	کنگ افراسیاب	۱۳۹،۱۰۱،۹۷،۹۶
		کُرج	۱۲۶	کنگاور	۴۱
		کُردافرید	۸۷	کنگدز افراسیاب	۹۷،۹۶
		کُردیزی	۱۱۹،۹۸،۷۰،۵۴	کنک دژ	۱۴۱،۱۴۰،۱۰۱،۹۶
		کُرز	۱۲۶	کنک دژ سیدوش	۱۰۱،۹۷،۹۶
		کُزبان	۱۲۶	کوخانان	۲۲
		کُزبان	۱۲۷،۱۲۶،۱۲۴،۶۲	کوروش	۲۵
		کُزبان	۱۲۶،۱۲۵،۱۲۴	کو - لو - لو	۱۳۰
		کُزوان		کوه اسپروز	۱۴۰،۱۳۹
				کوه ائیریوشوت	۵۳
				کوه بیستون	۲۵
				کوه بینالود	۱۰۴
				کوه چین	۱۱۶
				کوه خُونونت	۱۱۴،۵۳
				کوه دال	۱۰۴

«ل»

۱۱۲،۱۱۱	لادن
۱۱۲،۱۱۱،۱۱۰،۱۰۹	لاون
۱۰۳	لرستان
۱۲۳،۷۹،۷۸	لغت فرس
لغت نامه دهخدا ۹۴	
۴۲	لندن
۴۰	لنین آباد
۸۸،۸۷	لهاک
۱۳۰	لهراسب
۷۶	لیدن

«م»

۱۳۳،۱۱۶	ماچین
---------	-------

## مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه/ ۱۶۱

<p>نودر ۱۱۸،۹۳،۶۱،۵۶،۲۳ ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۰ نوشته‌های پراکنده ۵۸ نوشجان ۱۰۰، ۹۹ نوشجان پایین ۹۹ نوشین عبدالحسین ۶۷ نولدکه تودور ۲۶ نوند ۱۳۱، ۸۳ نهر بلخ ۵۷ نسیرگ هنریک ساموئل ۷۴، ۵۰ ۸۶، ۸۵ نیره تو ۱۱۴ نیشابور ۱۳۱، ۸۵، ۸۳، ۸۲، ۸۱ ۱۲۲ نیمروز ۱۳۰، ۱۲۹ نیمی ز ترکستان، نیمی ز فرغانه ۲۲</p> <p style="text-align: center;">(و)</p> <p>وادی چایچ ۹۲ وادی شهید ۶۵ واژه ناسک ۶۷ واژه نامه مازندرانی ۱۲۱ واشین ۱۱۰ وخش ۷۰، ۲۲ وخشایب ۷۰ ودیمی کاظم ۲۵ وراجستان ۱۲۶ وراج ۱۲۳ ورارود ۱۹ ورا رودان ۸۰ وراز ۱۲۶، ۱۲۳ ورازاد ۹۷ ورازان ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲ وراهه ۱۲۳ ورج ۱۲۶ ورجواند پرویز ۴۲، ۴۱ ورجن ۱۲۶ ورج ۱۲۶ ورز ۱۲۳ ورز رود ۷۸، ۷۶، ۴۵، ۴۱، ۲۰، ۱۹ ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۱۷، ۹۶، ۸۰ ورزان ۱۲۶، ۱۲۵ ورغن ۱۲۶ وروجان ۱۲۶، ۱۲۵ وروگرد ۱۰۳ وست ۲۹ وقایع نامه ۲۵ ولگا ۷۰، ۵۷ وندیباد ۱۰۷، ۱۰۶ وه ۱۰۵، ۱۰۴ وه رود ۷۰ وه رود و ارنگ ۱۰۵، ۸۴، ۷۴، ۵۴</p>	<p>۱۲۰، ۹۹، ۵۷ مقدسی مطهرین طاهر ۵۲، ۴۹ مقدمه ابن خلدون ۲۷ مقدونی ۲۶، ۲۵ مقرب، مصطفی ۱۱۴ مکران ۱۴۲، ۱۴۱، ۳۸ ملتان ۷۰ ملک شه میرزادی صادق ۴۱ منزان ۱۲۸ منصوره ۷۰ منوچهر ۵۶، ۵۲، ۵۳، ۵۲، ۲۹ منزیه ۱۱۸، ۱۱۷ مهران ۱۲۶ موسی عمران ۷۱ مولر ماکس ۲۵ مولیان ۱۲۹ میته ۱۰۴ میرشتر ۴۱ میکویان آباد ۴۰ میلاذ ۱۲۴ مینورسکی ولادیمیر ۷۳، ۶۸، ۵۱ ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۳، ۱۱۴، ۱۰۴، ۸۴ مینوسینک ۶۹ مینوی خرد ۵۳ مینوی مجتبی ۱۱۳، ۶۰، ۴۶</p> <p style="text-align: center;">(ن)</p> <p>ناسولیس ویلیام ۱۱۳ ناصر خسرو ۴۰ نامه نسر ۲۶ نجف‌زاده محمدباقر ۱۲۱ نجیب بکران ۷۱ نخشب ۱۲۵، ۶۶ نرتو ۱۱۴ نسرشخی ایسویکر محمدبن جعفر ۱۳۸، ۱۳۳، ۱۲۰ نزفه القلوب ۱۲۷، ۱۰۲، ۷۶ نزهدت نامه علایی ۹۸ نسا ۸۴، ۵۷ نشابور ۱۲۲ نظامی گنجوی ۴۱ نظامی عروضی سمرقندی ۴۱ نقش رستم ۱۲۵ نقشه آدریانوس رلاندوس ۲۰ نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی ۱۲۱، ۱۱۷، ۹۳، ۶۹ نقشه جغرافیایی قرقیزستان و تاجیکستان ۱۰۰، ۹۵ - نقشه‌های تاریخی ایران ۲۰ نگاهی به چند نام جغرافیایی در داستان بیژن و منزیه ۱۱۷ نواکت ۱۱۹</p>	<p>مارکوارت ۸۴، ۷۴، ۵۹، ۵۷، ۵۲ ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۰۵، ۵۸۶ ماری ۲۰ مازندران ۱۲۰، ۸۲، ۵۹، ۳۶ ۱۲۰، ۱۲۱ مازندران فردوسی کجاست ۱۲۱ ماسازت ۱۱۵، ۸۵، ۵۸ ماساکت ۸۶، ۸۵، ۵۸ ماوراءالنهر ۷۶، ۷۴، ۶۷، ۴۱، ۱۹ ۱۳۰، ۱۱۷، ۹۶، ۹۰، ۸۰، ۷۹، ۷۸ متن‌های پهلوی ۵۸ مجارستان ۷۰، ۵۰ مجاریان ۷۱ مجنریان ۷۰ محمل اتواربخ و القمص ۱۱۰ محبوب محمدجعفر ۱۱۴ محمدبن الرضابن محمدالمولوی الطوسی ۷۹ مرآةالبلدان ۶۶ مرز ایرج ۷۸ مرز پارت ۲۰ مرز تور ۶۲ مرز توران ۹۷، ۸۶، ۶۸، ۶۵، ۳۶ مرز چین ۶۸ مرز خزر ۱۳۰ مرز خوارزم ۱۳۶ مرز روم ۶۲ مرغاب ۱۳۵ مرو ۸۵، ۵۷، ۲۰ مروج الذهب و معادن الجواهر ۱۲۵، ۷۰، ۲۲ مرو رود ۱۴۲، ۱۲۵، ۸۸ مسالک و ممالک ۱۲۰، ۸۰، ۷۲، ۵۹ مستوفی حسداله ۱۲۷، ۷۶، ۴۲ مسعودی ابوالحسن علی بن حسین ۱۳۵، ۱۲۵، ۷۰، ۴۲، ۲۲ مسکو ۱۰۰، ۹۶، ۷۴، ۶۸ مسکویه رازی ابوعلی ۴۹ مشهد ۱۰۵، ۱۰۴ مصر ۷۱، ۲۵ مطالعات جغرافیایی هیئت علمی فرانسه در ایران ۴۵ مطلع الشمس ۱۲۲ مظاهری علی ۱۲۱، ۹۴، ۶۸ مجمع البلدان ۶۵، ۵۹، ۵۷، ۲۰ ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۰، ۱۱۴، ۱۰۰، ۹۹، ۸۴ مجمع شاهنامه ۷۹ معین محمد ۱۲۳ منول ۷۳، ۲۵، ۲۰، ۲۰ منولان ۴۰، ۲۷، ۲۴، ۲۰، ۱۹ ۹۲، ۴۴ منولستان ۴۶ مقدسی ابوعبدالله محمدبن احمد</p>
--	--	---





۱۶۴ / مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه

۵۱،۵۰	یاس	۲۵	هرودوتوس	۱۰۵	ژهو
۷۴	یاکسارت	۵۰	هروم	۱۲۳	ویزان
۱۲۳	یتکان	۸۸	هری	۱۲۶	ویزک
۷۴	یخسرت	۱۰۵،۱۰۴،۸۵،۸۴	هریرود	۱۲۳،۱۱۴،۱۱۳،۶۰	ویس و رامین
۷۳	یزدگرد دوم	۱۳۵،۱۱۴	هگمتانه	ویس و رامین، داستان عاشقانه پارتی	۱۱۴
۹۴،۴۳	یزدگرد سوم	۲۵	هماوران	ویسه کرت	۱۲۳
۸۳	یزدگرد یکم	۸۲	هماون	ویسه گرد	۱۲۹
۸۶،۵۸،۲۶	یسا	۱۱۴،۱۱۳،۱۱۲،۱۰۶	همایون	ویه	۱۰۵
۸۹،۵۸،۵۰،۴۶،۲۴	یشت‌ها	۱۱۴	هند		
۱۴۰		۱۲۹،۷۴،۶۹،۶۸	هندوان	(هـ)	
۷۴	یمقوبی احمدبن ابی یعقوب	۱۳۰،۷۹	هندوستان	هاماوران	۸۳،۸۲،۷۲،۴۸
۱۲۰	یغما	۶۸	هوتنه	هان ← دودمان هان	
۱۲۸	یکی داستان است پرآب چشم	۱۲۲	هوتنی	هجیر	۸۷
۱۳۲،۸۲،۲۹	یمن	۱۲۳	هومان	هخامنشی	۲۵
۱۲۳	یوتیان	۱۰۹	هون	هخامنشیان	۲۶،۲۵،۲۴
۱۴۰	یوستی	۴۶	هیبک	هدایت صادق	۵۸
۲۶،۲۵	یونان	۸۷	هیتالیان	هرات	۱۲۵،۱۱۴،۸۸،۸۴،۵۹
۹۲،۷۴،۵۸،۲۶	یونانی	۹۴	هیون تسنگ	هرمز	۷۳
۷۰	یونانیان	۱۲۲	«ی»	هرمزنامه	۱۲۷،۱۲۱
۲۶،۲۵	یونانیان و بربرها	۱۲۲	پارکند	هرودوت	۱۱۵،۸۶،۸۵،۵۸،۲۵

پایان